

انجمن تاریخ

رویدادها و تاریخ
رجال

مؤلف
احمد علی کهنزاد

۶۷۷۵
کتابخانه
۱۳۰۶

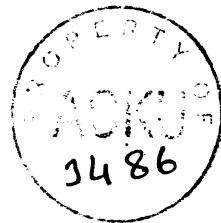
به کتابخانه ندع بنام پسر در سلطان احمد
وزیر امور خارجه کسری

رجال کاتبی ۳ ص ۱۳۳۲

رویدادهای تاریخی

مشمول بر چهل و شش مقاله

قیمت (15.00) افغانی
PRICE (15.00) AFG
SERIAL NO



تالیف

احمد علی کنراد

تعداد نسخ

001617

فهرست مندرجات

صفحه	مضمون
	عرض مرآه
۱	مقاله اول : احمد شاه و تیمورشاه ، حاجی جمال و پاینده خان
۲	مقاله دوم : زمانشاه و مفکوره پیش روی درهند
۸	مقاله سوم : اشتهاه زمانشاه
۱۰	مقاله چهارم : کامیابی و ناکامی زمانشاه
۱۳	مقاله پنجم : در قلعه عاشق شنواری
۱۶	مقاله ششم : همایون
۱۹	مقاله هفتم : شهزاده قیصر
۲۲	مقاله هشتم : جنگهای شاه محمود و شاه شجاع
۲۵	مقاله نهم : وزیر فتح خان
۲۸	مقاله دهم : مختار الدوله شیر محمد خان بامیزائی و مخالفت ارباشجاع
۳۲	مقاله یازدهم : عظام محمد خان بامیزائی
۳۵	مقاله دوازدهم : سردار محمد عظیم خان
۳۸	مقاله سیزدهم : دوشاه در يك قصر
۴۱	مقاله چهاردهم : دوشاه در يك شهر
۴۳	مقاله پانزدهم : حبیب الله خان پسر و ثروت سردار محمد عظیم خان
۴۶	مقاله شانزدهم : سدوزائی ها در هرات ، شاه محمود و کامران در يك گوشه افغانستان
۵۰	مقاله هفدهم : یار محمد خان الکوزائی ، وزیر ، وزیر کبیر ، پادشاه هرات
۵۴	مقاله هجدهم : در نجس خط سرحدی
۵۷	مقاله نوزدهم : انگلیس ها در قضا یای هرات
۶۱	سردار در گرفتن امارت کابل

- ۲۱ مقالہ بیست و یکم : تلافی و نصا دم ابو ب شاہ و پر دل خان
۶۴ در بالا حصار ک بل
- ۲۲ مقالہ بیست و دوم : نقشہ و میثاق شیر دل خان
۶۷
- ۲۳ مقالہ بیست و سوم : میثاق ۱۲۴۲ ہجری قمری
۷۰
- ۲۴ مقالہ بیست و چہارم : سردار کھنڈل خان و حکومت قند ہار
۷۳
- ۲۵ مقالہ بیست و پنجم : دوناج پوشی خوشہ گندم و خوشہ جو
۷۷
- ۲۶ مقالہ بیست و ششم : سیاست پیشروی یا فارورد پالیسی
۷۹
- ۲۷ مقالہ بیست و ہفتم : معاہدہ سہ جانبہ انگلیس ، سک ، شجاع
۸۳
- ۲۸ مقالہ بیست و ہشتم : چطور در وازہ حصار غزنی بہ ہوا پرید
۸۹
- ۲۹ مقالہ بیست و نہم : مقابلہ ارچہ و سپر
۹۲
- ۳۰ مقالہ سیم ۲ نوا مبر ۱۸۴۱
۹۶
- ۳۱ مقالہ سی و یکم : مجرک ، مجاہد ، فاتح ، غازی ، شہید
۹۸
- ۳۲ مقالہ سی و دوم : تظلیہ شیرپور ، ۶ جنوری ۱۸۴۲
۱۰۰
- ۳۳ مقالہ سی و سوم : بدیع آباد
۱۰۲
- ۳۴ مقالہ سی و چہارم : استالف در میان شعلہ ہی آتش
۱۰۵
- ۳۵ مقالہ سی و پنجم : فتح جنگ پاد شاہ بالا حصار
۱۰۷
- ۳۶ مقالہ سی و ششم : نایب امین اللہ خان لوگری
۱۱۰
- ۳۷ مقالہ سی و ہفتم : آغاز جنبش ملیون در قند ہار
۱۱۴
- ۳۷ مقالہ سی و ہشتم : اختر خان زمین داوری
۱۱۷
- ۳۹ مقالہ سی و نہم : عروج و سقوط سرداران قند ہاری
۱۲۰
- ۴۰ مقالہ چہم : سردار سلطان احمد خان و حکومت ہرات
۱۲۳
- ۴۱ مقالہ چہل و یکم : محاصرہ دہ ۱۰ ہہ ہرات
۱۲۷
- ۴۲ مقالہ چہل و دوم : بغی آزاد خان حکمران افغانی در کشمیر
واقعات اعلیٰ حضرت تیمور شاہ
۱۳۰
- ۴۳ مقالہ چہل و سوم : تیمور شاہ درانی و نقشہ وزیر شاولی خان
۱۳۳
- ۴۴ مقالہ چہل و چہارم : روزهای اخیر امیر دوست محمد خان
۱۳۶
- ۴۵ مقالہ چہل و پنجم : امیر شیر علی خان در میان ہنگامہ برادران
۱۴۰
- ۴۶ مقالہ چہل و ششم : نتیجہ ہمکاری
۱۴۴

عرض مرام

(ج)

در جریان سال اول و دوم نشراتی مجله ژوندون که در انوقت ها هر یازده روز یک مرتبه نشر میشد یک سلسله مقالات تاریخی در اطراف شخصیت های بزرگ و وقایع مهمه که در مسیر تاریخ دوقرن اخیر افغانستان برجستگی داشت بقلم این کمترین انتشار یافت . این مقالات که شاید بعضی آن از نظر خوانندگان گرامی گذشته باشد در حالیکه هر کدام ان نهایت کوتاه و ساده و بسیط است خلاصه یک دوره و یک فصل و حتی یک کتاب بشمار میرود و موضوع بصورت مستقل در همان چند صفحه محدود شروع و همانجا ختم میشود و این ترتیب تماماً اختیار شده است زیرا مقصود اساسی تعمیم مطالب تاریخی و معرفی رجال بود . آنهم به طبقه عوام مملکت . شبهه ای نیست که انجمن تاریخ در ایفای وظایف مرجوعه خود روی هر فتره دوروش عمومی را پیروی کرده و میلند ، یکی تفحص و تحقیق و انکشاف مطالب جدید مکتبی بر اسناد و مدارک و دیگر تعمیم مطالب تاریخی در میان مردم و آشنا ساختن عده بیشتر خوانندگان به جریانات گذشته و این همان روشی است که از نظر نشریات به مفهوم عام اروپائیان آنرا « ویولیکاریزا سیون » گویند و هدف اصلی آن عبارت ازین است تا مطالب جدی و نسبتاً پیچیده ، ساده و آسان و کوتاه و عام فهم ساخته شود و به ذرایع مختلف به دسترس خوانندگان فرار گیرد . او تکرار هم اشد ذیب ندارد زیرا تکرار به الفاظ مختلف بیشتر موثر واقع میشود .

چون هنوز متاسفانه در محیط ما کتب و رسایل مستقل راجع به دوره های مختلف تاریخ کشور وجود ندارد و برخی ماخذ و کتبی هم که داریم علمی انعموم از دسترس عوام دور میباشد لذا احتیاج مبرم طبقات مردم و طلاب و طلبات را مبنی بر شناسائی رجال و جریانات تاریخ مملکت در نظر گرفته معمم شدیم عده ای از مقالات متفرقه را که بیک دوره معین تاریخی تعلق میگیرد یکجا جمع کرده به اساس ترتیب و طبقه بندی جدید در یک کتاب مستقل بنام « رجال و رویداد های تاریخی » نشر کنیم . امید است این مجموعه که حاوی چهل و شش مقاله میباشد به هدفی که در نظر گرفته شده خوب تر اصابت کند و در طی تذکار و افعات برجسته در معرفی رجال و پهلوهای روشن و تاریک سوانح آنها که انعکاس آن حیات اجتماعی و ملی ما را روشن یا تاریک ساخته است مفید واقع شود .

در خاتمه و وظیفه خود میدانم از مدیریت محترم مجله « ژوندون » که در نشر مجدد مقالات بصورت کتاب به انجمن تاریخ مساعدت و همکاری فرموده اند مراتب تشکرات صمیمانه خود را تقدیم نمایم .

احمد علی کهزاد

احمدشاه و تیمورشاه

حاجی جمال و پاینده خان

درین مقاله از چهار نفر مردان بزرگ سدوزائی و بارک زائی صحبت میشود که دو نفر آن شاه و دو نفران بحیث مشاور و وزیر در عصر آنها می زیستند مقصد عمده ما عبارت از معرفی مختصر شخصیت دو نفر مشاور و وزیر است و صفت برجسته و بارز این دو نفر هم از خود گذری آنهاست به نفع مملکت که در طی قرون ۱۸ و ۱۹ در بزرگان ملی مامتاسفانه بسیار کم دیده میشد و تقریباً علت همه خانه جنگی ها که نیروی کشور را مستقاص ساخت اغراض شخصی بود که اشخاص را از محور اصلی خدمات ملی کنار ساخته و یکی را در مقابل دیگر ایستاده میکرد .

در عنوان این مقاله از چهار نفر نام برده شده و شهرت آنها در تاریخ دوره سدوزائی افغانستان به اندازه ایست که همه کس شخصیت های ایشان را می شناسند . همه میدانند که احمدشاه و تیمورشاه پدر و پسر پادشاهان درانی ، سدوزائی هستند که یکی بعد دیگری به پادشاهی رسیده اند و حاجی جمال و پاینده خان بارک زائی پدر و پسر در دوره های متقابله شاهان مذکور زیست داشتند . چیزی بکه درین مقاله میخواهم اهمیت آنرا خاطر نشان سازم ، بزرگی از خود گذری ، بیقریبی ، مصالحت جوئی این دو نفر رؤسای مقتدر ، بانفوذ و خیراندیش است که هر کدام بحیث مشاور در چه اول پادشاه معاصر خود محسوب میشد و در حقیقت سلطنت احمدشاه و تیمورشاه درانی به پشتیپانی و حسن تدبیر و همکاری صمیمانه آنها استوار بود .

در موقعیکه بنا بود در زیلت شیر سرخ قندهار سران قبایل افغان از میان خودشاهی انتخاب کنند ، قبیلۀ سدوزائی از نقطه نظر شمار خانوادۀ یا افراد قبیلۀ از همه قبایل دیگر کوچکتر بود و اگر تنها سبب تقداد خانوادۀ دو قبیلۀ سدوزائی و بارک زائی در نظر گرفته شود اولی نسبت به دومی در حدود یک نهم یا یک دهم بود . چنانچه مورخین یکی ز علل انتخاب شدن احمدخان را به پادشاهی همین خوردی نسبتی قبیلۀ او میدانند تا اگر خلاف مصالح قوم رفتار کنند عزل او آسان باشد .

بهر حال با صفات بارزی که در شخص شخیص سردار سدوزائی دیده میشد به پادشاهی انتخاب شد و بنام اعلیحضرت احمدشاه و به عنوان « دردران » و بصفه « بانای ملت » شهرت پیدا کرد . حاجی جمال خان رئیس قبیلۀ نیرومند بارک زائی که در قطار انتخاب شوندگان

چانس بزرگی داشت اگر اص شخصی را که چون مرض ساری و مهلك دامنگیر همه بزرگان قوم بود، زیر پا گذاشته و با بیعت به پادشاه اساس دولت درانی سدوزائی افغانستان را مستحکم ساخت و مثال بسیار برجسته و قابل تعریف از خود گذری خویش در یک موقع بسیار حساس در تاریخ افغانستان ثبت نمود. احمدشاه بابا تا آخر حیات منزلت این پیر مرد موقر و خیر اندیش را طوریکه شایسته مقام او بود نگاه میداشت و از جزئی تا کلی امور مملکت داری خویش را به مشوره و صوابدید او اجرامی کرد.



احمدشاه بابای غازی شهنشاه افغان

تا اینکه شاه در ۱۷۷۳ از جهان فانی درگذشت و کمی بعد حاجی جمال خان هم عقب او به جوار رحمت ایزدی پیوست و بعد از پاره تحولات مقدمه کار طوری فراهم شد که پسران ایشان یعنی تیمورشاه و پاینده خان روی سخته سیاست و کشورداری بیایند.

حاجی جمال خان ، چهار
پسر داشت ، رحیمداد خان ،
پاینده خان ، هارون خان ،
بهادر خان . اگر چه بعد از وفات
احمد شاه درانی و زیر او
شاه ولی خان پسر خورد
احمدشاه ، سلیمان شاه داماد
خود را بر تخت شاهی نشاندید
ولی دیری نگذشت که شهزاده
تیمور از هرات آمده و طبق
میلان و رضایت عده زیاد پسران
قوم تاج شاهی بر سر گذاشت

(۱۷۷۳ م)



تیمور شاه

تیمورشاه ابتدا به رحیمدادخان اولین پسر حاجی جمال خان عطف توجه نمود و او را بجای پدرش سردار بارک زائی شناخت اما چون صفات بزرگی قوم در او نبود و شخص ممسک بود و افغانها عموماً به دور آدم بی دسترخوان جمع نمیشوند ، افراد قبیله کم کم

از او اظهار انزجار نمود و در اثر بلند شدن شکایات، شاه، سردار پاینده خان را با اعطای لقب سرفراز خان به ریاست قبیله بارک زائی برداشت. سردار پاینده خان در استحکام سلطنت تیمور شاه، صرف مساعی و جان فشانی های زیاد نمود. اولین کامیابی سردار پاینده خان مغلوب ساختن درانی هائی بود که به تحریک وزیر شاه و لیخان به دور عبدالخالق خان کاکای احمد شاه جمع شده و میخواستند او را به شاهی بردارند. پاینده خان با وجودیکه قوه کفای در دست نداشت بر هنگامه طلبان درانی فایق آمد. سپس در کشمیر به همراهی ملا ورخان اسحق زائی مصدر خدمات شد و بعد از آن در جمع آوری مالیات شال و کویته طوری با مردم خوش رفتاری کرد و طوری به حسن صورت وظیفه مرجوعه را انجام داد که از آن بهر امر گمان نداشت. شاه از او به مراتب خوشنود شد و بیرق غل زائی ها نیز به او مفوض گردید و جایگاهی قریب تخت شاهی احراز نمود. همین قسم در غایله پشاور و در شورش بلخ که هر دو برای شخص تیمور شاه



خاجی جمال خان بارک زائی

وسلطنت او خطرات مدهشی در برداشت اظهار شخصیت و کاردانی نموده قلب تیمور شاه و قلب سلطنت او را قوی نگه داشت. طوریکه در تاریخ قضاوت شده است تیمور شاه صفات بارزه احمد شاه درانی را نداشت و فاقد سجاای عالیة پدر خود بود. اگر نیک ملاحظه شود عاملی که سلطنت او را مدت بیست سال نگه داشت بیشتر حسن تدبیر، شجاعت، فکر صائب، و از خود گذری شخص سردار پاینده خان بود.

دو فرد از کتیمیه مزار سردار پاینده خان

زیبا فتاد چو بهر خاك سرفراز جهان

بلند ناله افغان شد از همه افغان

زه قتل سال وفاتش سوال بنمودم

جواب داد که قل هم شهادت لر حمن

زمانشاه

و مفکوره پيش روی درهند

زمانشاه سومين پادشاه سدو زائى به پيش روى درخاك هند علاقه مفرط داشت و چنان درين نقشه منهنك بود كه ماوراي آن چيز ديگو را به آسانى نيميديد و اگر هم ميديد همه را قربان اين آرزو ميكرد و هيچ سال قرارش نيميگرفت تا يك دفعه خويش را به لاهور ، شرقى ترين شهر سرحدى كشورش فرساند و زمينه پيش روى را مطالعه نكند .

كمپنى هند شرقى كه از كرانه هاى خليج بنگاله حصه زياد هند را با كشش نفس خود مسحور ساخته بود طبعاً باشاه سدو زائى و نقشه هاى او مخالف شده در صدد امحاى آن برآمد و شمه ئى از فعاليت هاى مخالفت كارانه آن اينجا مختصر اشرح داده ميشود .

شبهه نيست كه احمدشاه درانى موسس سلاله سدو زائى افغانستان با عسكر برى هاى مسلسل خويش كه منتج به فتح جنگ پاننى بت شد راه فتوحات را در هند باز كرد و در نفس قرن ۱۸ مثل اعلاى از شهامت نيروى افغانى در تاريخچه واقعات افغانستان و هند ثبت نمود . در ميان احفاد او نواسه اش زمانشاه پسر تيمور شاه كسى است كه بشهادت واقعات ۹-۸ ساله سلطنت خود از روز اول جلوس بر تخت (۱۷۹۳ م) تا آخرين روزهاى بحران آميزى كه تحريك خارجى و رقابت و مخالفت هاى داخلى بر سرا و آورد آنى از مفكوره كشور كشائى در هند فارغ نبوده و چنان احساس ميشود كه يك قوه داخلى غير مرئى تقريباً هر سال يك مرتبه او را تا قلب پنجاب مى برد تا از لاهور نقشه هاى پيش روى خويش را درخاك پهناور هند عملى سازد . ترديدى نيست كه اين مفكوره كه ام مفكوره ابتكارى شخص زمانشاه نبود بلكه ميخواست راهى را كه جدش رفته و به كاميابى هاى نايل شده است او هم برود و موفقيت هاى بدست آورد ولى خيبر نداشت

كه اگر در اصل آرزو ، او وجدش يك راهى را تعقيب ميكند ، عصر و زمان ايشان قطعاً قابل مقايسه نيست و عدم درك همين مطلب و اتخاذ روش نوين ناكامى هاى براى او نه تنها در هند بار آورد بلكه عامل اصلى سقوط او در داخل افغانستان هم شد .



زمان شاه

احمدشاه هروقت که به هند حمله کرد تا هرجا خواست رفت ولی زمانشاه با مسا عدتی که پنجاب درین وقت جز قلمرو دولت سدو زائی بود چندین مرتبه تالاهور آمد ولی قدمی فراتر گذاشته نتوانست؛ چرا؟ کشتی های کمپنی هند شرقی که چندی قبل در کرانه های آفتاب برآمد هند وستان لشکر انداخته و در اثر فتح یانی بت وشکست جبهه مها رته بدست نیروی افغانی راه حرکت

و پیش روی اش در خاک هند صاف شده بود از حوزه گنگا بطرف غرب پیش آمده و در زمان سلطنت زمانشاه در حواشی پنجاب شعبده بازی میکرد .

میگویند که عمال کمپنی هند شرقی وبخصوص کسانی که از نظر سیاست تأمین مفاد این دستگناه عجیب استعمار رادر «نه دانگ» هندوستان به عهده داشتند از توجه (نا پولتون) و (اتزار) به خاک های هند در هراس بودند. این حرف ها درست است ولی بیشتر این توهم بعد از ۱۷۹۹ برای کارفرمایان کمپنی پیداشد و آنهایی که در کلسکت ر شته های شبکه دوانی را درست گرفته بودند با نظر تیز بین خویش سه چهار سال قبل درک کردند که خطر اول ومدش همین زمانشاه سدوزائی پادشاه افغانستان است که هر سالی يك مرتبه قوای از کوه نشینان تیراو سفید کوه وخیبر را با خود گرفته و از لاهور آخرین شهر سرحدی خویش اقطاع بلاد هندوستان را بلرزه درمی آورد .

«لارد ولسلی» حکمران فرنگی معاصر زمانشاه اولین کسی است که اهمیت واقعی زمانشاه وارزش حسابی مناطق شرقی وجنوب شرقی کشور اورا که بعدها به منطقه شمال غرب هند مسمی شده فهمیده و پیش خود حسابی کرد که تاهنگامی که يك تن پادشاه مقتدر افغانی درین مناطق افغان و افغان نشین نفوذ و حاکمیت داشته باشد فتح هند برای افغان ها بازبچه نی بیش نخواهد بود. بدین قرار از ۱۷۹۷ یعنی از يك و نیم قرن پیش «لارد ولسلی» خط مشی کشید که بهر قیمتی باشد دست افغان نه تنها از هنده نه تنها از پنجاب عقب زده شود بلکه علاقه های شرقی وجنوب شرقی خاک های ماورای غربی سند و بلوچستان از کشور آنها منتزع گردد .

نویسندگان انگلیسی مثل: الفنستن، راولنسن، ملیسن، تیت وغیره متحد القول اظهار نظر میکنند که خطوط اساسی سیاست کلسکت در ربع سوم قرن ۱۸ این بود که بهر نحو وبهر قیمتی که باشد برای زمانشاه سدوزائی در سرحدات ولایات غربی افغانستان

و در داخل مملکت مشغولیت هائی ایجاد شود که به پنجاب ولایت شرقی قلمرو خود آمده
تواند و نقشه‌های پیش روی او در هند ختنی گردد .

برای عملی ساختن این نظریه عمال کمپنی هند شرقی راهائی سنجیده و حساب هائی
پیش خود کرده بودند که قرار آن در غرب، فاجارها با مداخله مکرر در سرحدات افغانستان
شاه سدوزائی را به آن طرف ها مصروف سازند و در شرق در پوست راجاهای سک در آمده
با اغوای ایشان امنیت پنجاب را مختل سازند .

یکی از خدام صادق کمپنی هند شرقی مهدی علیخان تاجرایرانی که تابعیت هندی داشت
و در بمبئی میزیست سمت نمایندگی در بوشهر پیدا کرد . همانطور که کمپنی اصلاً دستگاه
استعماری بود، نماینده آن در بوشهر عوض عرضه کالا و مال التجاره دست به دسایس سیاسی
زد و به قوت کلمدار و مهارت فنی خود نفوذی در دربار فاجار پیدا کرد و به اثر آن آقامحمد شاه
و فتح علی شاه رامکرر به نقاط سرحدی قلمرو دولت سدوزائی چون مشهد و نیشاپور و بعد ها
هرات سوق داد و بعد از چند سالی همیشه انگلیسی چاپ (ملسکم) به طهران رفته و تکمیل
اجراآت او را به عهده گرفت .

به این ترتیب کارها دیگر خود بخود سر برآه میشود . شاهان فاجاری گاهی خود شان
به مداخله می پرداختند و گاهی شهزادگان ناراض سدوزائی، محمود و فیروزالدین
و کامران را در سرحدات غربی اغوا میکردند و زمان شاه که بدان طرف مصروف میشد،
راجاهای سک، صاحب سنک، کلاب سنک، مهابت سنک ورنجیت سنک ب حرکت می آمدند،
بدین نحو دست مضفی کمپنی بازی در آورده بود که شاه زمان را متنا و با آگاهی در شرق
و گاهی در غرب مشغول میداشت و هر دفعه از غیاب او استفاده نموده و در نقطه مطلوب
ضربتی به او و به نقشه‌های او حواله میکرد .

زمان شاه با علاقه مفراطی که به فتوحات هند داشت به مسایل غرب چندان اهمیتی نداده
و بعد از سال جلوس خود (۱۷۹۳) هر سالی یک مرتبه به پشاور و اتک و لاهور می آمد تا قدم
هائی بیشتر گذارد . آنچه که بیشتر شاه افغانی را به فتوحات تشویق میکرد تقاضا و دعوت نامه
های بسیاری از نوابها از دهلی و او دو میسور و سایر نقاط هند بود و قراریکه نویسندگان
فرنگی خود می نویسند آمدن های شاه زمان در لاهور هیجان هائی عظیمی در هند تولید
کرده و در اقطار بلاد آن سرزمین زرخیز تجدید فتوحات احمد شاه درانی را در نظر ها
جلوه گرمی ساخت .

شاه سدوزائی چندین مرتبه در سال‌های ۱۷۹۳، ۱۷۹۵، ۱۷۹۶، ۱۷۹۷، ۱۷۹۹ به پنجاب آمد، راجاهای سک درین اوقات در کجرات و وزیر آباد و لاهور و امرتسر را گنبد و مجری افتاده بودند و همه مطیع دولت سدوزائی افغانی بودند. در همان اوقاتی که تحریر یککات به دستور عمال کمپنی شاه را متوجه سرحدات غربی می‌ساخت بهمان دستور سک‌ها از یکطرف مصدر شور و فتنه میشدند و از جانب دیگر دست مخفی ایشان را به تمرکز قوا و استحصال استقلال و تشکیل دولت جدید تشویق میکرد. این تحریر یککات ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۷۹۹ زمان شاه تجویز نمود که از روح اعتماد کار گرفته به آن عناصر سک که با وی وفاداری داشتند اعتماد مزید اعطا کند و اداره پنجاب و لایت شرقی کشورش را به خودانها وا نژارد.

بدین اساس رنجیت سنگ را که آدم کار دانی بود به حکومت لاهور تعیین نمود و رنجیت بجیت حکمران دولت سدوزائی زمام امور پنجاب را در دست گرفت. این کار که در وقتش کار مصلحت‌آمیزی گفته میشد آغاز تزلزل نفوذ دولت‌های افغانی در پنجاب میباشد زیرا دست مجرک که انتظاری ازین بهتر نداشت رنجیت را به نفع خود طوری تقویت کرد که بعد از زمان شاه نقابچ سو آنرا تا آغاز دولت محمد زائی و بعد تر مشاهد کرده رقتیم.

جلوس ز ما نشاه

بتاریخ روز دو شنبه هشتم شهر شول ۱۰۷۲۰۷ هجری قمری تیمور شاه در کابل وفات نمود و پسرش زمانشاه در تالار دولت خانه با لاجصار بر تخت سلطنت افغانستان جلوس نمود. شاعری این دو واقعه را در رباعی چنین بیان کرده است:

دو نقش چه داخوا • وجه جانکاه • نشست خورشید بر آمد ز افق ماه • نشست
از گردش مهر و ماه • تیمور ز تخت بر خاست نواب ز ما نشاه نشست

اشتباه زمانشاه

شبهه‌ئی نیست که در میان پسران تیمورشاه آنکه بیشتر از همه لیاقت جلوس بر تخت شاهی را داشت زمانشاه بود و این نکته را وزرای کار آگاه پدرش سردار پاینده خان، قاضی فیض الله خان و ملا عبدالغفار خان پوره درک کرده و قبل از اینکه واقعه وفات تیمورشاه را اعلام دارند به نفع خاندان شاهی به نفع مملکت و به نفع آرامی ملت خاطر خویش و مردم را از انتخاب او بر تخت پادشاهی آسوده ساختند و برادران او را به بیعت و اطاعت او دعوت نمودند اگر چه مخالفت‌هایی از طرف همایون و عباس و محمود در کابل و قندهار و هرات بمیان آمد باز هم سردار

اشتباهی که زمانشاه در انتخاب وفادار خان بهرتبه وزارت مرتکب شد و راهی که وزیر او در اداره امور مملکت و مشور به شاه پیش گرفت در موقعی بیکر ملی و دستگاہ دولتی افغانستان را دستخوش ضعف و نقاهت ساخت که استعمار یون مغرب تا زه متوجه این گوشه آسیا شده و دیری نگذشته بود که بساط تجارت زمین گیری یکی از آنها در سرزمین همسایه شرقی ما گسترده شد در اثر این اشتباه خون‌های زیاد ریخته شد ولی اجانب به آن لب خندی زده و در صد استفاده های ملی خود بودند و باید اذعان کرد که تا حد آخر استفاده کردند .



سردار پاینده خان

پاینده خان با حسن تدبیر و اقدامات عملی خود همه مناقشه‌ها را به نفع زمانشاه خاتمه داد تا اینکه رقبای چار و ناچار چیزی از روی ضعف و چیزی هم نظر به ایجابات وقت صورت موافقت نشان داده و در انتظار فرصت مساعد نشستند . همینکه زمانشاه از آشوب فوری برادران جان بدر برد و سلطنتش مسلم و مستقر شد آهسته آهسته تغییری در رفتار خویش داد و کم کم قیافه مطلق العنانی بخود گرفت .

در جریان این حوادث عوض اینکه سردار پاینده خان مردیکه

مفاد ملت و مصلحت شاه را توأم می‌سنجید اقتدار حساسی پیدا کند طرف کم مهربی شاه واقع شد و به تدریج رفته رفته از رتبه و مقام افتاد و شخصی بنام وفادار خان به رتبه وزارت رسید. وفادار خان قراریکه یک نفر از مورخین معاصر می نویسد آدمی بود دسیسه کار و بدنه گو با داشتن آواز ملایم و وضع خوش آیند، نسبت به همکاران و زیردستان خیلی مغرور و متکبر و نسبت به بالادستان مطیع مطلق بود و از مواجه شدن با کوچکترین اشکالی می ترسید مقام خویش را دوست داشت و برای حفاظت آن می خواست بهر رنگ و هر قیمتی که تمام شود رابطه شاه را با سایر بزرگان قوم قطع کند و برای اینکه ایشان را در نظر شاه مغرور ساخته باشد هر قدر می توانست سعایت می کرد. متأسفانه این مرد با این افکار صفالانه که جز حفظ مقام و اغراض شخصی سایقی نداشت آنقدر تقرب یافت که شاه به تمام معنی آله دست او گردید و در نتیجه به اندازه‌ی افکار شاه مسموم شد که راه مخالفت علنی را با بزرگان ملی پیش گرفت و بخصوص با بارگزارانها طرف واقع شد. اگرچه منشاء

مخالفت سدوزائی و بارگزارانی را که منتج به ضررهای جبران ناپذیری برای ملت و مملکت افغانستان شد ظاهراً بجایهای دیگر مربوط می دانند ولی مبداء علت العلل آن همین اشتباهی است که وفادار خان را به رتبه وزارت رسانیده است و او هم با ضعف اخلاقی که داشت از موقع استفاده نموده بدقتاری را نسبت به تخیر خواهان مملکت بجای رسانید که از تحمل گذشت ضعیف



رحمت اله خان ملقب به وفادار خان

این روش بی عکس العمل نماند و انجمن های مخفی برضد شاه و نیات سوء او تشکیل شد و بالاخره پنج نفر به نمایندگی سایرین پنهانی مجلسی کردند و فیصله هائی نمودند مبنی بر اصول و شرایط انتخاب شاه و تجدید اقتدار آن تا نفوذ واقعی همیشه در دست سران اقوام بزرگ باشد همین مجلس نسبت به برطرفی زمان شاه و قتل وفادار خان و انتخاب شاشجاع به پادشاهی تصمیماتی گرفت ولی قضایا از نظر مامورین خفیه وفادار خان پنهان نماند و جریانات مجلس بالاخره ذریعه یکی از مجلسیان به وزیر و به شاه رسید. زمان شاه درحالیکه برای حفظ جان خود به اقداماتی متوسل شد و گارد محافظ خود را تغییر داد و به اعطای پول و مقام دل‌عده‌ئی را بخود گرم ساخت آنگاه سران متحد قوم منجمله سردار پاینده خان را بیکه بیکه به بهانه مشوره احضار نموده و بقتل رسانید و با کشته شدن این مرد بزرگ و خیر اندیش که علاوه بر محبوبیتی که در میان طبقات ملت داشت دستکاه سلطنت زمان شاه بدست او استوار شده بود بزرگترین تراژیدی آغاز یافت که نایابان جنگ دوم افغان و انگلیس سه ربع قرن دوام کرد و درضی آن صدمه های جبران ناپذیر به بیکرملی و قوه اداری و حدود ارضی افغانستان رسید.

گامیابی و ناکامی زمان شاه

در مقاله سوم این اثر نوشتیم که حضور قبل از اینکه وفات تیمور شاه اعلام شد وزیران مال اندیش مملکت بخصوص سردار پاینده خان از میان ۲۱ نفر پسران شاه شهزاده زمان را که جوان با استعداد و کاردان و ناکامی بود به پادشاهی برگزیدند البته با همه این احتیاطها زمان شاه به آرامی سلطنت نتوانست و برادران او مخصوصاً همایون و محمود برای اشغال تاج و تخت هر ضرفی به تکلیف افتادند معذرتاً دوره سلطنت سومین پادشاه سدوزانی درانی جزء دوره‌های مهم تاریخ این خاندان است و اهمیت آنهم بیشتر از لحاظ مقابله با هنگامه های خارجی است زیرا که از فرانسه گرفته تا انگلستان و روسیه بقرض بسط نفوذ خود در هند و نزدیک شدن بسواحل بحیره هند و آب های خلیج فارس بنای هنگامه جوئی را در شرق در خاک های ایران و ماورالنهر و هند یعنی در میان همسایگان افغانستان گذاشته و دست تحریکات برای اجرای نقشه های ضد و نقیض از هر ضرفی دراز شده بود زمان شاه شخصاً تا اندازه کافی به این نقشه ها پی برده و میخواست از جریان

سلطنت زمان شاه مر کب از یک سلسله گامیابی ها و ناکامی ها است. گامیابی های او بیشتر جنبه مقابله با نگرانی های خارجی داشت و ناکامی های او زیاد تر از اغراض اشخاص و تشمت افکار و مخالفت های خانوادگی و قبیلوی در باریان نشئت نمود. شخصاً خود او افکاری داشت صائب و لیبی در طوی عمای ساختن آن که طبعاً و مخصوص در آن وقت و زمان بدون همکاری سران و بزرگان قوم صورت پذیر نبود هر تکب اشتباهی شد که شاید در اول وهله آنقدر بزرگ بنظرش نمی آمد اما همین اشتباه درست آنچه را که ضرور بود او میخواست (یعنی سلطنت متمرکز با قوای متحد داخلی) ضعیف ساخته تخم بی اتفاقی در طوی سلطنت او پاشیده شد که در نتیجه آن آخر سلطنت زد دست زدائی ها بیرون شد و چه وجود های مغتصبی با آن از میان رفت.

اوضاع به نفع کشور خود کار بگیرد. آرزو داشت در داخل روح ملوک الصوابی را زایل سازد و در خارج فتوحات احمد شاه درانی را در هند تجدید نماید. شبهه‌نی نیست که ازین دو آرزو نیل به اولی مهمتر بود ولی همانقدر که این آرزو

مهم و مفید بود اشکالی هم در پیش داشت چنانچه در قدم اول متاسفانه اشتباهی پیش شد که وخامت آن هر چه وقت گذشت سنگین تر گردید. تحت عنوان « اشتباه زمانشاه »



مهرعلیخان اسحاق زائی

که داشت در اجرای مشویات شاه هم موافقی تام داشت و با تخم نفاق بی که ریخته شده بود شاه توانست تمام پنجاب را بحیث یک ایالت مفرجه جز بقلمر سلطنت خود در آورد و رنجیت سنگ را بحیث حکمران دولت افغانی در لاهور مقرر نماید.

مشکلات زمانشاه در داخل که در اوایل سلطنت محدود و عبارت از رقابت های برادران بود زیاد تر شده رفت. محمود که مدتی آرام شده بود باز شروع به فعالیت کرد. مخالفت های بارک زائی ها در وجود فتح خان تجسم نمود و بر تشویش های خانوادگی و قبیله ای تحریکات احموی از شرق و غرب افزوده شد، در هند نزدیک شدن انگلیس ها به خاک های پنجاب رنجیت سنگ را به سرکشی و خود مختاری افرو و تقویب نمود و در ایران شاهان قاجار آقا محمد خان و فتحعلیشاه با نظری که در خراسان داشتند محمود را در ترشیز جا گیری داده و به مداخله تشویق نمودند. شاه زمان علی الرغم مشکلات داخلی گاهی در لاهور و گاهی در هرات حاضر شده و از هر دو جانب تمامیت قلمرو سلطنت خود را محافظه میکرد.

در سال ۱۲۱۶ هجری قمری که زمانشاه در قندهار بود برادرش شاه شجاع حکمران پشاور مکتوبی فرستاده و او را از قیام رنجیت سنگ مطلع ساخت. شاه مهرعلیخان اسحاق زائی ملقب به شاه پستد خان را بحیث حکمران قندهار تعیین نمود و خود بالشکری کران عازم پشاور و پنجاب شد. این موقعی است که شاه محمود بعد از اقداماتی بر علیه هرات بغرض اخذ کمک عازم بخارا شد ولی در آنجا تحت مراقبت قرار گرفت و بلاخره از راه خیوه و عشق آباد به تهران رفت و با فتحعلیشاه تاتر شیز آمد ولی ازین رفت و آمدها سودی نگرفت تا اینکه یکی از خود سرداران افغانی یعنی فتح خان با او هم دست شد و قصد کردند که از راه سیستان بر قندهار حمله کنند اگر چه مهرعلیخان با ۵۰ هزار سوار و پیاده

در مقابل او سوم نوشتیسم که چطور برزگان متنفذ منجمده سردار پاینده خان در اثر وزارت رحمت الله خان سد و زائمی ملقب به وفادار خان از شاه آزرده شده و در اثر کشتن سو، قصدی که ازین ناحیه مرتب شده بود سردار پاینده خان و جمعی دیگر بقتل رسید و مخالفت بارک زائی ها آغاز یافت و بر مخالفت برادران شاه مخصوصاً محمود جنبه و پیره دیگر افزوده شد. شبهه نیست که وفادار خان با معاوی

در کنگ نخود با ایشان مقابله کرد ولی شکست خورد و به قندهار برگشت و بعد از ۴۳ روز و زحمت بسیار فتح خان شهر را برای محمود متصرف شد و امیر غلیخان شخصاً خبر سقوط قندهار را به شاه زمان به پشاور برد.

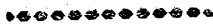
شاه قهرماً از اقدامات خود بر علیه رنجیت سنگ در پنجاهت منصرف شد و راه کابل را پیش گرفت و برای مقابله شاه محمود و فتح خان بطرف غزنی حرکت کرد و ده هزار نفر به سرکردگی احمدخان نورزایی و سرش شهزاده ناصر جانب قندهار فرستاد و در بین قلات غلزانلی و مقر در محلی موسوم به (سراسپ) سردار نورزایی به محمود و فتح خان تسلیم شد و سرزمانشاه به عقب نشینی مجبور گردید. شاه زمان از غزنی به کابل حرکت تا قوای تازه کند ولی عندالورود بشهر سپاهی هم که با او بود متفرق گشت. شاه آهنگ جلان آباد کرد و به برادرش شاه شجاع حکمران پشاور نوشت که یوسف زایی ها

و خبیری ها را به کنگ او بفرستند شب شاه و وزیرش و وفادار خان با عده از همراهان در قلعه عاشق نام شنواری در حوالی کنگک ینام بردند. عاشق مذکور در حالیکه از آنها پذیرائی نمود موضوع را شبکی به محمود و فتح خان اطلاع داد. اسدخان برادر فتح خان از جانب کابل برای دستگیری شاه حرکت کرد و شاه شجاع برای استخلاص برادر خود عبدالکریم خان را از پشاور بسمت جلان آباد فرستاد ولی اسدخان پیش دستی نموده زمانشاه و وزیر با وفایش را بکابل آورد و وفادار خان بقتل رسید و زمانشاه به امر محمود کور ساخته شده و در بالا حصار در محبس افتاد.



احمدخان نورزایی

در محبس افتاد.



در قلعه عاشق شنواری

اکثر واقعات تاریخ معاصر افغانستان جنبه‌هایی دارد دراماتیکی و بسیاری از پیش آمده‌های کوچک و بزرگ طوری دربرده‌های حوادث شکفت انگیز و غیر مترقبه پیچیده شده که به اصطلاح فرنگی ها جزه رویداد های ماجراجویی محسوب میشود . ورود زمانشاه پادشاه مقتدر سدوزائی در قلعه یکی از ملکدان شنواری در ظاهر امر چندان غرابت ندارد اما واقعاتی که در طرف یکشب درین قلعه بوقوع پیوست مانند افسانه های تصویری عجیب و حیرت انگیز

دوره سلطنت پادشاه بزرگ سدوزائی زمانشاه بن تیمور شاه بصورت غیر مترقبه در حالیکه شاه و اطرافیان معدود اوحتی خیم ل آنرا در تصور هم آورده نمیتوانستند خاتمه یافت . این واقعه طوری دراماتیکی و حول آنکه زود که در طی آن نه تنها دوره سلطنت بلکه روزگار حیات مسعود شاه هم خاتمه پذیرفت زیرا شاه چشمان خود را هم زدست داد و قیمة عمر را در حسرت و نایبائی بسر برد .

است و باید هم عجیب و حیرت انگیز باشد زیرا کسیکه شامگاهان به حد پادشاه مقتدر وارد قلعه شد با مدادن چون محبوس عادی از دروازه بدر شد .

درین شب نه تنها جام و جلال ، عظمت و پادشاهی ، دارائی و جواهرات ، قدرت و توانائی خویش را از دست داد بلکه از نعمت بینائی هم محروم گردید . شاه بخت برگشته ای که شب هنگام هنوز در فکر نقشه های دور و دراز غوطه ور بود و با همه ناگامی ها امید ی به آینده داشت دفعتاً در موقعی که دامن شب سیاه سفید میشد خویش را در تار یکی شب بی پایانی محاط یافت . زمانشاه در سال ۱۲۱۶ هجری قمری در پنجاب بود که شاه محمود برادر لجوج او که با ناگامیهای پی هم و التجا به بیگانگان کارش به تدریج واژگون تر می شد بالاخره به دستگیری مرد کاردانی مانند وزیر فتح خان از راه سیستان به قندهار حمله آورد و این شهر را بعد از ۴۲ روز محاصره از مهر عمی خان اسحق زائی ملقب به به شاه پسند خان گرفت و اخیراً ذکر شخصاً خبر سقوط شهر را برای زمانشاه به پشاور رسانید . زمانشاه موضوع مطالعه امور پنجاب و دفع قیام رنجیت سنگ را به وقت دیگر موکول نموده و آهنگ کابل نمود و عنداورد به پایتخت فوراً بطرف غزنی حرکت کرد و سپاهی به تعداد ده هزار نفر به سرکردگی احمد خان نورزائی و پسرش شهزاده ناصر صور پیشدار بطرف قندهار فرستاد . در مقام (سراسپ) که بین فلات غزائی و مقروض واقع داشت سردار نورزائی به شاه محمود تسلیم و شهزاده ناصر مجبوره عقب نشینی گردید و زمانشاه از غزنی

به کابل آمدن قافه جدیدی آمده کسندولی نقشه او شکل معکوسی بخود گرفت و عروش ایشک

نیر وی جدیدی فراهم کنند صفوف
معینی اوهم از هم پراکنده شدند
از اهل دربار جز وزیرش وفادار خان
وزمان خان یوئل زائی و از صفوف سیاه
دو صد سوار و چهار صد نفر پیاده بدور
شاه باقی نماند و با این دار و دسته
محدود و مختصر راه جلال آباد را پیش
گرفت.



شاه محمود و فتح خان به سرعت
برق فاصله بین مقر و غزنی و کابل را
پیموده و بین پیشدار سیاه آنها و نوای

زمان شاه در (وجه پاننه) سر راه جگداک

شهرزاده ناصر

باردیگر تصادم مختصر واقع شد که نتیجه آن طبعاً به مفاد طرفداران شاه محمود تمام شد.
یکی از ملکیان شکاری عرض راه ملاعاشق که با وفادار خان وزیر زمان شاه سابقه آشنائی هم
داشت در حوالی جگداک مالک قلعه بی بود. زمان شاه شاه بخت برگشته که چند ماه قبل در
پنجاب بفرکر مطیع ساختن دشمنان خارجی ممکن بود از دست مخالفت های برادران
و هنگامه های داخلی کارش بچائی رسید که سراسیمه ویریشان در حالی که جز عده معدودی
بدورش نبود بدون اراده مجبور شد که اقلاً برای گذرانیدن شبی به خانه محقر ملکی پناه

برد. واقعات سوء این قلعه همه از بر
گشت بخت شاه بمیان آمد و گر نه
با وجود همه شکست ها بیکه ذکرش
گذشت باز هم حصص شرقی و جنوبی
افغانستان تا پنجاب مضیع فرمان او
بود و برادر سکه اش شاه شجاع بکمال
قدرت در پشاور حکمرانی میکرد
چنانچه ذریعه مکملتوب از او هم استمداد
جسته بود.



اسدخان بارک زائی

شنید که شاه محمود کابل را اشغال کرد خوف بر او مستولی شد و ترسید که مبادا به جرم
پناه دادن زمان شاه مورد غضب محمود قرار گیرد لذا دروازه قلعه را بست و شب
هنگامه توسط پسرانش به شاه محمود پیغام فرستاد تا کسی بفرستد و مجبورین قلعه را تسلیم شوند.

دیری نگذشته بود که بیچاره زمانشاه و همراهانش ملتفت شدند که اگر تا لحظه‌ای بیشتر هم مهمان بودند حالا دیگر مجبوس هستند، عاشق شنواری که خلاف آئین مهمان نوازی و مهمان‌داری سر مخالفت گرفته بود به مخالفت خود جدی ایستاده بود و هر چند زمانشاه و همراهانش کوشش نمودند و سینه‌ای برای نجات خود فراهم کنند موفق نشدند. آخر تن به تقدیر داده و برای قبول هر پیش‌آمده آمادگی داشتند.

چون خبر این واقعه غیر مترقبه به دو طرف یعنی به کابل و پشاور رسیده بود از یک طرف شاه محمود برای دستگیری رقیب خود دست بکار شد و از جانب دیگر شاه شجاع برای نجات برادر خود در صدد اقدامات برآمد.

از طرف کابل اسدخان برادر وزیر فتح خان باجراحی حرکت کرد و از جانب پشاور عبدالکریم خان برای استخلاص شاه مجبوس روانه گردید. چون فاصله کابل و جگدلان کمتر بود اسدخان پیشتر به قلعه رسید.

زمانشاه مجموعه‌ای از جوهرات سلطنتی را که با خود داشت و در آن میان الماس معروف کوه نور هم بود همه را در سوراخ یکی از دیوارهای قلعه مخفی کرد. سپیده صبح شده بود که نواب اسدخان به قلعه رسیده شاه را دستگیر نمود و جراح به حکم شاه محمود او را از نعمت پیشانی محروم ساخت و او را با همراهانش مجبوس به کابل آورد. عندالوَر و د به شهر شاه زمان در بالا حصار به مجلس افتاد و وفادار خان وزیر و دیگر طرفداران زمانشاه همه را بقتل رسانیدند و این واقعه فاجعه فجعیم به نوبت خود باب دشمنی‌های سختی را بین شاه محمود و شاه شجاع برادر اندر و برادر سکه شاه زمان باز کرد.

عاشق شنواری که این جنایت بزرگ اصلاً به دست او صورت گرفت جان به سلامت نبرد. سه سال بعد دوره اول سلطنت شاه محمود به دست شاه شجاع خاتمه پذیرفت و اولین کاری که شاه شجاع انجام داد احضار ملک عاشق بود که به امر شاه به دار آویخته شد و کوه نور بعد از اینکه مدتی در سوراخ دیوار قلعه شنواری بود به دست شاه شجاع افتاد.



کوه نور و فخرآج

تا جائیکه از روی برخی ماخذ مانند تاریخ سلطانی و تحفة الحبيب معلوم میشود شاه زمان سدوزائی درانی در موقعی که در قلعه عاشق شنواری مجبوس بود و دستگیر گشت بهیچ وجه نداشت یکی (کوه نور) و دیگری (فخرآج) که اولی رادر سوراخ دیواری مخفی کرد و دومی را به نهرابی انداخت.

همایون

بعد از وفات تیمورشاه در سال ۱۷۹۳ء در کابل، تعین جانشین او در میان فرزندان او امری بود مشکل و عدم وصیت شاه درین باره و حاضر نبودن بعضی از شهبزادگان در کابل مشرکها، یون و محمود بر اشکال امر افزوده بود. در زمان حیات تیمورشاه چند نفر از سران او در ولایات مختلف مسکنت حکمران بودند مانند همایون در قندهار محمود و حاجی قهر و زالدین در هرات، عباس در پشاور و غیره اگرچه وزیرای کبار آگاه تیمورشاه سردار پاینده خان، قاضی فیض الله خان و ملا عبدالغفار خان خبر مرگ شاه را از روی مصلحت جوئی پنهان نموده و از میان شهبزادگان لایق ترین آنها شهبزاده زمان را به پادشاهی انتخاب نمودند معذرات با احد این همه تدابیر لازمه چو در کابل و چه در ولایات جبر و جنجال برپا شد و ای تاثیر فطعی وارد اتوانست .

شهبزاده همایون که در عصر سلطنت پدرش تیمورشاه حکمدار قندهار بود در میان برادران خویش را از همه بیشتر مستحق احراز مقام سلطنت میدانست . در انحراف قندهار دو دفعه با زمانشاه و لشکر او مقابل شد ولی هر دو مرتبه شخصیت برجسته سردار پاینده خان که در رأس قوای زمانشاه قرار داشت سران سپاه مخالف را بدون جنگ و خون ریزی به منطق و استدلال و تأثیر نفوذ شخصی مجبور به تسلیم ساخت . همایون میان قندهار و پشاور و بلوچستان و سند در تلاش احراز تخت و تاج بسیار طویید و کمتر موفق شد و حوزه موفقیت های آنی او هم از حومه شهر قندهار توسعه نیافت تا اینکه در کنگاره های آب سند بدست مامورین زمانشاه افتاد و از نعمت بیانی هم محروم گردید .

شهبزادگانی که در کابل بودند در خانه شهبزاده عباس جمع شده و او را از طرف خود به پادشاهی انتخاب نمودند ولی وزیرای فوق الذکر که طرفدار شاهی زمانشاه بودند آنها را دستگیر نموده تحت مراقبت و فشار قرار دادند .

چون همایون و محمود که در قندهار و هرات بودند اطلاع یافتند هر دو سر مخالفت گرفتند. زمانشاه بعد از انتظام امور پایتخت، فرمانی به برادرش همایون فرستاد و او را به

قبول پادشاهی خود دعوت نمود اما همایون که من حیث سن و سال بر زمان بزرگتر بود و در حیات پدر هم مقام ارجمند داشت و خویش را مستحق حقیقی تاج و تخت میدانست از قبول چنین امری استنکاف نمود و در نتیجه قوای دومی مدعی سلطنت در محلی موسوم به (باغ بیرو) که بعضی آن را در دو گروهی فندهار و برخی در دو گروهی شرق قلات قرار میدهند بهم مقابل شدند. افواج همایون تحت قیادت میر آخور مهر علیخان و لشکر زمانشاه تحت ادا رة



شهبزاده همایون

سردار پاینده خان ملقب به سرفرازخان بود، کار بجنگ نکشید و شخصیت پاینده خان و طرز استدلال او مهر علیخان را از جنگ منصرف نموده و اخیراً لذکر با اکثر قوای خود تسلیم گردید. همایون ناچار با خسروش دلداری خان به شعر برگشت و از فندهار راه بلوچستان پیش گرفت و نزد نصیر خان بلوچ پناه برد. باین کامیابی سلطنت زمانشاه مستقر شد و مقام پاینده خان در دربار شاه به مراتب بلندتر گردید. زمانشاه بعد از نظم و نسق امور شهر فندهار، پسر خویش شهبزاده قیصر را که هنوز طفلی هفت ساله

بیش نبود به نیابت عبدالله خان نورزائی بحکومت فندهار نامزد نمود و خود روانه هرات شد و بعد از نظم امور بکابل مراجعت کرد و از اینجا به مرکز ولایت شرقی کشور یعنی شهر پشاور رفت و بنقدی طرح نقشه فتوحاتی در هند شد.

همایون که مترصد فرصت مساعد بود مجدداً از بلوچستان راه فندهار پیش گرفت. میگویند که شاه زمان قبل از حرکت از کابل بطرف پشاور اطلاعاتی از نقشه های همایون یافته و شیر محمد خان اشرف الوزراء و خداداد خان را اعزام نموده بود تا برادر متمرّد او را نصیحت نمود و حاضر نمایند. اما خداداد خان با شهبزاده همایون طرحی ریخته عوض اینکه شهبزاده را از ادعای خویش منصرف سازد مصرّت ساخت و هردو بعد از اخذ ترتیبات لازمه و جمع آوری سپاه، آهنگ فندهار نمودند. شهبزاده قیصر و نایب او عبدالله خان کاری ساخته نبودند، قیصر اسیر شد. و عبدالله خان به اتفاق یحیی خان نسقچی باشی خویش را نزد زمانشاه به پشاور رسانید و همایون بار دیگر به فندهار مستولی شد. پرچم شاهی برافراشت و بار دیگر بنام خویش سکه زد، درین فرصت که شهر در تصرف او آمده و پادشاهی خویش را اعلام نموده بود احمدخان نورزائی یکی از طرفداران زمانشاه به شهر حمله آورده میخواست شهبزاده را دستگیر کند ولی موفقیتی نصیبش نشد و زخمی گردید و فقیری او را بخانه خود برای معالجه برد تا اینکه همایون خبر شد و میخواست او را به سزای کردارش برساند و ای

دراثر روی داری بزرگان عفو شد و سرعسکر فوای همایون گردید، کامیابی های همایون در قندهار زمان شاه رامجبور ساخت که از پشاور بکابل آمده و رهسپار قندهار گردید و حساب خویش را با شهزاده همایون بکطرفه نماید. باردیگر در چهل گروهی قندهار سیاه زمان و همایون بهم مقابل شدند .

سرعسکر فوای زمان شاه با سردار پاینده خان بودولی همایون این دفعه احمد خان نورزائی یعنی کسی را در رأس سیاه قرارداد بود که تادیروز به او در جنگی و مخالفت بود بهر حال سردار پاینده خان باردیگر جنگ را بدون خون ریزی برد و احمد خان نورزائی با سردار پاینده خان نزد زمان شاه آمد و تسلیم شد و همایون باردیگر قهراً شکست خورد این دفعه راه هرات را پیش گرفت تا به شهزاده محمود پیوست شود. فتح خان تا اگر شک به تعقیب او رفت ولی به گرفتن او موفق نشد .

پیش از اینکه زمان شاه شخصاً وارد قندهار شود و زوجه سردار پاینده خان که در عقل و تدبیر و شجاعت و دلوری از شوهر خویش پاکمی نداشت شمشیر حایل نموده و به سواری اسب به زندان شهر حمله برد و شهزاده قیصر را بیرون آورده بر مسند حکومتش نشانید. در حالیکه شهر و شهر نشینان از سر نوشت خویش خپر نداشتند و مردان در پیرامون و گرد و نواح شهر بهم در آویخته بودند این زن افغان هموائی خویش را به ادشاه متبوع خویش عملاً به اثبات رسانید، پسر او را بر مقام حکومتش نشانید و توسط منادی استقرار سلطنت زمان شاه را به گوش مردم رسانید تا اینکه شاه با اردوی خویش وارد شد و پسر شهزاده قیصر را مجدداً بحکومت قندهار گذاشت و مکتوبی به شهزاده محمود به هرات راجع به تسلیم دادن همایون نوشت و محمود خان پسر نصیر خان بلوچ را که عموزاده اش از حکومت آن علاقه بیرون نموده بود مجدداً به حکومتش برقرار کرد. خیر موقوف تر در باره همایون این است که از حوالی فرام بیشتر بطرف هرات رفته و باز بطرف بلوچستان مراجعت کرد و از آنجا خود را کنار سندی رسانید و در آنجا از طرف دسته ای که امور گرفتار ساختن او بودند اسیر شد و به امر زمان شاه کور گردید .

شرح این مطلب چنین است که شهزاده همایون با پسر و همراهانش در ریگستان (لیه) به ۲۵ گروهی از ملتان بجانب دیره اسماعیل خان در بین رود خانه جیلم و سند رسیده زیر درختی فرود آمده بود که محمد خان سدوزائی حاکم لیه بفرمان زمان شاه مامور دستگیر نمودن او گردیده و برای انجام ماموریت خود با پنجصد سوار فرار رسید . میان فوای شهزاده و حاکم مختصر زد و خوردی صورت گرفت و پسر همایون و بعضی از همراهانش کشته شدند در حالیکه شهزاده همایون بالای نعش پسر خود افتاد و می گریست بدست محمد خان گرفتار شد . چون شاه زمان از گرفتار شدن برادرش همایون اطلاع حاصل کرد حسن خان پیش خدمت باشی خود را برای مکحول ساختن نامبرده فرستاد و شهزاده بدبخت اسیر و نابینا را با خود آورده و در کابل در حبس افتاد .

شهرزاده قیصر

با اینکه زمان شاه سدوزائی پسرش شهرزاده قیصر را از بد و طفولیت در حالیکه هنوز پوره هفت ساله نشده بود وارد صحنه سیاست و اداره کردنیابت ولایت قندهار را بوی تفویض نمود ولی هنگامه های حوادث داخلی و رقابت های شخصی و خانوادگی که متصل هم درین عصر و زمان بروز میکرد به شهزاده طفل و جوان موقع نداد که زمانی اقلّاً در گوشه ئی آرام گیرد. تا زمان حیات پدرش حمله های همایون بر قندهار او را پیوسته اذیت کرد حتی او را به محسوس انداخت و بعد از آن در دوره سلطنت عمش شاه شجاع جزو نقشه های وزیر فتح خان اینطرف و آنطرف به حرکت آمد ولی آنچه وزیر مذکور میخواست، از وساخته نشده و قیصر به حیث یک حکمران متمدن مقام و منزلت خویش را به تدریج از دست داد.

در تاریخ معاصر افغانستان که از نیمه دوم قرن ۱۸ با نظر فدر جریان است در پیچ و خم و اوقات خورد و بزرگ عده از شهزادگان کوچک هم وقت بوقت نام برده شده اند که با وجود عدم شهرت و داستان نقش های فرعی در مسیر تاریخ شناختن آنها خالی از دلچسپی نیست. این شهزادگان که اینجا به صفت «کوچک» ایشان را یاد میکنیم مانند: ایوب شاه، سلطان علیشاه، شهزاده حمید، شهزاده قیصر، یونس فتح جنگ، جهانگیر و غیره و غیره کسانی اند که علی العموم از طرف پدر و در بعضی مواقع از جانب کاکا های خود به حکومت های خورد و بزرگ مقرر شده اند: اینها عموماً آله دست شهزادگان قوی تر و مردان بزرگ و بانفوذ کشور قرار گرفته و برخی را هم واقعات و کسانی که طرح نقشه واقعات در دست مقتدر ایشان بود به مقتضای منافع خود موقتاً روی تخت سلطنت

کشا نیده اند ولی چون آمد و رفت آنها به پای خودشان نبود با خفیف ترین و زش باد مخالف بدست رقبا از میان رفته و جارا برای دیگری خالی کرده اند :

شرح زندگانی یادقیق تر بگوئیم آن قسمت واقعات حیاتی شهزاده قیصر که جز رویدادهای تاریخی شده شکلی دارد پراز هنگامه و دراماتی که از خلال آن او را مانند تویی مشاهده میکنیم که اینطرف و آنطرف پرتاب میشود و به خیال خود لجه ئی در گوشه ئی آرام گرفته نمیتواند، از آوان طفلی از موفقی که هنوز پوره به سن هفت سالگی نرسیده است در تمام دوره جوانی بکرات حکومت یا به اصطلاح معمول وقت نیابت ولایات

کابل، هرات بخصوص قندهار به‌وی تفویض میشود ولی تا زمان حیات پدرش زما نشاه
رقبای سلطنت، او را آرام نمیگذارند و بعدتر در زمان سلطنت عمش شاه شجاع دو نفر
از مردان بزرگ و با نفوذ یعنی وزیر فتح خان و مختارالدوله شیر محمد خان با میزانی

پیوسته او را اغوا میکنند و طبق
نقشه‌های خود اینطرف و آنطرف
میلشاند.



شهبزاده قیصر

او لین کاری که شهبزاده قیصر
در دستگاه امور دولتی احراز کرد
حکومت ولایت قندهار بود که در
صفر سن و طفولیت به آن نایل گردید.
وقتیکه زما نشاه بر تخت پدرش تیمور شاه
در کابل جلوس کرد و مخالفت فوری
همایون را در قندهار از میان برد،
پسر خوردسالش شهبزاده قیصر را که
هنوز پوره هفت ساله نشده بود

بحکومت قندهار گماشت و عبدالله خان نورزایی را به نیابت او مقرر نموده زما نشاه
از قندهار سری به هرات زد و به کابل برگشت و عازم پشاور شد تا خاک‌های شرقی قلمرو و
سلطنت خویش را، به‌بند و در آنجا نقشه پیشروی خود را در خاک‌های هند مطالعه کند. درین
فرصت شهبزاده همایون از جنوب غربی کشور از میان بلوچی‌ها که همدست او شده بودند
برآمده شهبزاده قیصر و قندهار را تهدید نمود. جنگ قیصر و همایون که در شهر ویا حوالی
قریب آن بوقوع پیوست درامی است مضحک و رقت‌انگیز که در یک گوشه صحنه حتی به مقابله
تن‌به‌تن عم و برادرزاده خوردسال منتهی میشود، تا جائیکه به بعضی روایات قیصر زخم می‌خورد
و احمد پسر همایون از دیدن پسر عم زخمی خود بگریه می‌آید و پدرش با اینکه علت عدم
تشخیص او را غیظ و غضب قرار میدهد، شهبزاده بیچاره را اسیر و در حبس می‌افکند. طبیعی
درین جنگ شهبزاده قیصر تنها نبود. حفاظت شهر به یار محمد خان سدوزایی و اداره عملیات جنگی
به عهده سردار ریاینده خان و کدو خان سپرده شده بود.

این موقعی است که همایون باری دیگر قندهار را متصرف شده باری دیگر اعلان شاهی نمود و باری دیگر
به ضرب سکه پرداخت و زما نشاه هم باری دیگر از پشاور بکابل آمده رهسپار قندهار شد و در اثر کار
روائی‌های سردار ریاینده خان و زانش سیر واقعات به نفع زما نشاه و پسرش برگشت بدین ترتیب که
از یکطرف درمدان جنگ بدون اینکه جنگی واقع شود شخصیت برجسته ریاینده خان
سپاه و سران سپاه مخالف را از خود ساخت و در شهر زن سردار مذکور لباس جنگی پوشیده
شهبزاده قیصر را از حبس رهائی بخشید و پیش از اینکه پدرش وارد شهر شود او را بر مسند
ولایت فرار داد. عندالورود زما نشاه، قیصر خطاب و لبعهدی دریافت کرد و کماکان
نیابت ولایت قندهار بوی تفویض گردید.

زمانه شاه گاهی به مراقبت امور ولایات، شرفی و جنوبی مملکت در سمنند و پنجا ب در گردش بود و گاهی برای نگه داری شاه محمود از ترمذ و خنثی ساختن نقشه های او متوجه قندهار و هرات میشد تا اینکه در ۱۲۱۲ هجری قمری شاه محمود دهرات بنای ترمذ را گذاشت. زمانه شاه از کناره های رود راوی خود را به قندهار رسانیده قیصر را با سردار احمدخان میراخور و فوج گران بصفت پیشدار سپاه به فراه فرستاد و بعد از عقب نشینی محمود که با تقویب خود زمانه شاه صورت گرفت پسرش را حکمران هرات مقرر کرد .

شاه محمود باردیگر به تحریک فتح علی شاه فاجار به هرات حمله کرد ولی در اثر مقاومت قیصر و حسن تدبیر زمانه نغان کاری ساخته نتوانست و به دربارهای همسایگان گاهی به بخار او گاهی به ایران پناه برد .

بعد از اینکه دوره سلطنت زمانه شاه در اثر نقشه های وزیر فتح خان و همکاری های موثر او پادشاه محمود خاتمه یافت دست شهزاده قیصر هم از هرات کوتاه شد و مدتی در صفحات غربی افغانستان آواره میگشت تا سلطنت به عمویش شاه شجاع رسید و مجدداً به نیابت ولایت قندهار تقرر یافت .

ازین تاریخ به بعد دوره دیگری در زندگانی شهزاده قیصر آغاز میشود و آن يك سلسله نمردهائی است که در مقابل عیش شاه شجاع بعمل می آرد و شاه به پاس احترام برادر نابینای خود زمانه شاه پیوسته او را عفو کرده . میرود . طبیعی این ترمدها خود بخود صورت نمیگیرند و طوریکه در آغاز این مقاله اشاره شد در يك واقعه دست شیر محمدخان مختارالدوله و در ما بقی واقعات دست وزیر فتح خان شریک میباشد .

همه میدانیم که وزیر فتح خان و شاه شجاع چندین مرتبه بهم پیوسته و از هم جدا شده اند در هر دوره جدائی وزیر خویش را به قندهار رسانیده و قیصر را علیه شاه تحریک و برای گرفتن کابل تشویق میکرد . شبههائی نیست که وزیر نامدار بارک زائی درین تجریکات مقصد عالیتری داشت و آن تجسس مرد با کسفات ولایقی بود از میان سدو زائی ها که به نجوا حسن و طیفه کشورداری را ایفا بتواند و چند مرتبه این آزمایش را در مورد شهزاده قیصر هم انجام داد ولی او مردی نبود که ازین تجربه ها بخوبی بدر آید .

آخرین مرتبه کامران که از طرف عیش حاجی فیروزالدین حاکم فراه بود قندهار را از قیصر گرفت و شجاع خود را به شهر رسانیده برادرزاده خویش را به نیابت کابل منسوب نمود . درین فرصت شیر محمدخان مختارالدوله وزیر سابق شاه شجاع که بعد از فتح و تقویب کشمیر به پسرش عطا محمدخان سر ترمذ گرفته بود خود را در غیاب شاه به کابل رسانیده و قیصر را به گرفتن پشاور تحریک کرد ولی شجاع از راه دیره جات خود را علیه آنها رسانیده نقشه های آنها را خنثی ساخت . شیر محمدخان و جمعی از بامیزائی ها کشته شدند و قیصر بار آخر از تجریکات ایران خساره مند شد .

جنگهای شاه محمود و شاه شجاع

شاه محمود سدوزائی روزی شاه زمان را کور ساخت و در بالا حصار در محبس انداخت قریب چهار سال ازین واقعه گذشت تا روزی شاه شجاع در همین بالا حصار شاه محمود را بجای شاه زمان محبوس ساخت و برادر عینی خود را که پیر مرد نابینائی بیش نبود آزاد ساخت . بین این دوروز یعنی جریان تقریباً چهار سال يك سلسله جنگها میان شاه محمود و شجاع الملك بامیان قوا و سرداران ایشان بوجود پیوست که در تاریخ بنام جنگهای باسول ، اشپان ، کوژک ، ارغستان ، قلعه قاضی بالا حصار شهرت دارد. در طی این جنگها طبعاً گاهی یکی و گاهی دیگری چربی میکرد تا اینکه بالاخره شجاع از راه مناطق جنوب مملکت وارد کابل شده پایتخت را متصرف شد و به سلطنت اول شاه محمود خاتمه داد .

بعد از اینکه زمان شاه ، شاه بخت بر گشته اسیر گردید و کور ساخته شد و در محبس بالا حصار افتاد شاه محمود در کابل بر تخت نشست (۱۲۱۶ یا ۱۲۱۷ هجری قمری) درین وقت هنوز دامنۀ سلطنت درانی افغانستان وسعت خوبی داشت . از غوریان تا ماورای کشمیر و اتک تمام بلوچستان و دیره جات و کل نقاط افغان نشین کوههای سلیمان و سفید کوه ، حوزه سرسبز و حاصل خیز پشاور خطۀ زیبای کشمیر ، قلعه معروف اتک جزء آن بود . فقط در پنجاب تا زره نجات سنگه به اغوای فرنگی ها علم بغاوت بلند کرده بود و سرنوشت ولایت مذکور مدت طولانی بیکار داشت تا میان قوای افغان و سکه بصورت قطع معلوم شود .

متأسفانه چون در تاریخ معاصر افغانستان همیشه صدمه ها از ناحیه مخالفت های اشخاص و رقابت های شهرزادگان و سرداران به پیکر مملکت وارد شده است در موقع جلوس شاه محمود بر تخت سلطنت

موضوع کور ساختن زمان شاه برادر عینی او شاه شجاع را که درین فرصت حکمران پشاور بود بر آن داشت که هر طور شود آنی حکومت مرکزی را آرام نگذارد و بهر قیمتی که تمام میشود متواتر در صدد حمله باشد .

بدین ترتیب به مجردیکه شاه محمود در بالا حصار کابل اعلان شاهی نمود شاه شجاع خویش را در ولایت شرقی در شهر پشاور شاه خواند . معذالک شاه همان کسی بود که در مرکز مملکت بر تخت جلوس داشت و شجاع بحیث شهزاده و مدعی سلطنت بهر وسیله ای

که بود متوصل می شد و بخت آزمایی میکرد . مخالفت شاه محمود و شجاع الملک روز بروز

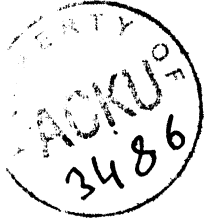
کسب و خامت میکرد ، سرداران قومی به افتضای اخلاق اجتماعی عصر که در هر لحظه نقطه اتکای قوی تری مییابیدند و درین تجسس عموم آ مفاد شخصی سابق ایشان بود آهسته آهسته بدور یکی ازدو نقطه مخالف جمع شدند . مهر علیخان میراخور با شی که در روزهای آخر از زمانه نشاء روگردانیده و در جلال آباد متوقف بود به شاه شجاع پیوست . هکذا محمد اکرم خان با میزائی معروف به امین الملک و محمد خان نسا قچی باشی



« شاه شجاع »

از شاه محمود جدا شده و به پشاور و به شجاع پیوستند و کم کم شهزاده اخیر الذکر آنقدر قوت یافت که برای حمله بر کابل و شاه محمود اظهار آمادگی کند . در دوره سه ، چهار ساله سلطنت اول شاه محمود (از ۱۲۱۶ تا ۱۲۱۹ هجری قمری) چندین جنگ میان شاه و شهزاده سدوزایی یا میان پیش قراولان و سرداران اعزامی آنها واقع شد که من حیث محل وقوع میتوان آنها را به دو دسته تقسیم نمود جنگهای حوزه جلال آباد و جنگهای ارغستان . جنگ اول میان پیش قراولان شاه و شهزاده در مقام (باسول) صورت گرفت . درین جنگ از طرف شاه محمود عبدالواحد خان بارک زائی ، عطا الله خان عزیزائی و بلوچ خان اچکزائی و از طرف شجاع الملک ، مهر علیخان با پنجصد سوار تعیین و اعزام شده بود و در نتیجه سران قوای پیش آهنگ شاه محمود عقب نشینی نموده و مهر علیخان در مصاف اول فاتح برآمد و در جلال آباد منتظر امر نشست .

درین فرصت شاه محمود و شجاع هر دو بعجله از کابل و پشاور ب حرکت آمدند . اولی برای جبران شکست سرداران خود میخواست زود تر به نقطه حساس وارد شود و دومی بشوق کامیابی و بهره برداری مزید از فتیحی که سردار اعزامی او بدان نایل شده بود میخواست یک آن اولتر ب جلال آباد برسد . شجاع با سرداران و سپاه خود تازه در منزل (اشپان) وارد شده و مشغول نصب خیمه ها و اخذ تدابیر لازمه بودند که شاه محمود و پسرش کامران و وزیرش فتح خان چون صاعقه آسمانی فرساییده و صالح محمد خان اسحق زائی بحیث پیش آهنگ ، اردوی شاه محمود خود را به لشکر مخالف زد ولی شکست خورد و آنطرف سرخورد عقب نشست . کامران و فتح خان که قوت اعظم سپاه با ایشان بود از دو گوشه میدان فشار سختی آوردند و در حالیکه محمد خان اشغری و الله یار خان با جوری سرداران طایفه خلیل و مهمند کشته شدند کامیابی لشکر شجاع به ناکامی مبدل شد . سپاه او پراکنده گردید و خودش به دره های سفید کوه متواری شد و در حالیکه بین



کرم و تیرا و خیبر در میان مردمان قبایلی افریدی و خیبری گشت و گذار داشت شهزاده کامران سر راست بطرف پشاور رفت و بعد از ضبط و ربط امور عبدالواحد خان باریک زائی را بحکومت آنجا گذاشت و خود کامیابانه بکابل برگشت و در اثر این خدمت از طرف پدر حکومت فندهار به او مفوض گردید .

شجاع مدتی در دهات تیرا و خیبر با جمع محدودی بسربرد ، اهالی قبایلی مقدم او را عزیز داشته و دسته دسته از هر قبیله و دهکده به دور او جمع شدند و بر تعداد هوا خواهان و قوای او افزود . شجاع بار دیگر بخت خویش را در میدان پشاور آزمایش نمود اما موفقیتی حاصل نتوانسته و مصمم شد که ولایت مشرقی را گذاشته از راه ولایت جنوبی از دره های سفید کوه و کوه های سلیمان و علاقه های دیره جات بیشتر مردمان قبایلی و زیری را

بخود ملحق ساخته راه شکار پور پیش گیرد . شجاع با جمع بسیار محدودی از وزیری ها و کاکری ها خود را به شکار پور رسانید و از شال کوت بطرف کوژک ب حرکت آمد . چون شاه محمود مخصوصاً پسرش کامران حکمران فندهار مترصد اوضاع بود مانند ولایت مشرقی با ز جنگهایی در کوژک و ارغستان بوفوع پیوست . صالح محمد خان غلجائی که با هزار سوار مامور مقابله شجاع در کوژک شده بود شکست کرد و شجاع به ارغستان



« شاه محمود سدوزائی »

نزدیک شد ، چون قبل برین کامران از عمش حاجی فیروز الدین ازهرات هم کمک خواسته بود دوهزار سوار هراتی با ملک قاسم عموزاده اش وارد فندهار شد و کامران سه هزار سوار دیگر از فندهار حاضر نمود و جمعاً با پنجهزار سوار بطرف ارغستان حرکت کرد . کثرت قوای کامران ، شجاع را بیمناک ساخت و راه خود را از ارغستان بطرف علاقه غلجائی و کاکری منحرف نمود و در دهکده (مینّه) علاقه کاکر شهزاده فیصل بن زمان شاه به او پیوست . آننگاه شجاع الملک قوای خود را به دو دسته تقسیم نموده عده ای را با شهزاده فیصل و مددخان میراخورباشی و شادیتخان اچکزائی جانب فندهار علیه کامران فرستاد و خود بمقصد کابل راه زرمت پیش گرفت درین وقت که مصادف به سال ۱۲۱۹ هجری قمری می باشد اتفاقات هم باشجاع الملک کمک کرد و اهالی کابل بر شاه محمود فشار آورده و او ناچار خویش را در بالا حصار حصاری ساخت . این خبر سبب شد که شجاع بعجله بیشتر از راه التهور و اوگر خود را بکابل برساند . این نقشه عملی شد و شجاع با قوایی که در حدود یکصد و پنجاه هزار نفر تخمین میشود وارد کابل گردیده و بالا حصار را تسلیم شد و این دفعه شاه محمود در مجلس بالا حصار افتاد .

وزیر فتح خان

در میان ۲۴ فرزند تیمورشاه و ۲۱ پسر سردار پاینده خان که بحیث دو دسته شهزاده گمان و سرداران سدوزائی و بارک زائی معاصر هم زیست داشتند فتح خان ملقت به شاه دوست و اشرف الوزراء تنها کسی بود که با همه دار و دسته و شور و غوغای خانوادگی در آغاز قرن ۱۹ نو نیست با همکاری های خود سلطنت شاه محمود را با ضعف شخص شاه و تحریک رقبای داخل و دیسایس خارج نیرومند و قوی نگه دارد و کارهایی به نفع مملکت بکنند ولی شاه سست عنصر و عیاش و فرزند حسود و کم فکر او کسی را بدست خویش ناپدید کردند که بخشاینده تاج و محافظ تخت آنها بود و باینکه خبط جبران ناپذیر غوغای بزرگی را در مملکت راه انداختند که خساره آنرا تخمین نمیتوان کرد.

در میان پسران سردار پاینده خان مرحوم که تعداد ایشان به (۲۱) نفر میرسد و مورخین غربی بیشتر آنها را به صفت برادران بارک زائی شهرت داده اند فتح خان از روی سن و سال و کیاست و کارروائی، تدبیر و پختگی فتوت و مردم نوازی، گوی سبقت رفته و دارای روحی بود فعال، متشبث هنگامه جو و انقلابی. تمرکز این همه مزا یا با حس انتقام جوئی و تجسس منافع کشور و عقب زدن دست خارجی در اوصفتی تولید کرد که انگلیسها آنرا (کننگ میکر) گویند و باید آنرا (قدرت شاه سازی) ترجمه نمود و این نیرو در وجود این سردار ملی افغانی به تمام معنی تبارز داشت.

واقعه قتل پدرش سردار پاینده خان که فزاینده سعایت اشخاص و اشتباه شاه زمان در قندهار صورت گرفت (۱۲۱۴ هجری قمری) و حس انتقام جوئی که برای او و برادرانش تولید شد و آفتهئی بود که در نظام اموری و سلطنتی و اجتماعی

افغانستان تاثیر زیاد وارد کرد و برای تقریباً سه ربع قرن مجرای دیگری باز نمود. در قدم اول مخالفت فتح خان با پادشاه وقت یعنی قاتل پدرش زمان شاه شروع شد. مخالف، مخالف دیگری را که عبارت از شاه محمود سدوزائی بود با خود یکجا ساخت و فراری که همه میدانیم سلطنت یکدفعه از زمان شاه و بار دیگر از برادر عینی اش شاه شجاع گرفته شده و شاه محمود دودفعه روی تخت سلطنت در بالا حصار کابل جلوس کرد و خود فتح خان یکدفعه به لقب (شاه دوست) و دفعه دیگر به لقب (اشرف الوزراء) امور وزارت او را بکف با کفایت خود گرفت.

با اینکه بعد از قتل سردار پانده خان بین دو خاندان بزرگ سدوزائی و بارک زائی

استخوان شکنی و دشمنی تولید شد معذالك همکاری این دو دودمان بکلی از بین نرفت چنانچه در حالیکه یکطرف فتح خان با زمان شاه و شاه شجاع مقابله میکرد از طرف دیگر به شاه محمود منتهای فدویت نشان میداد اما متاسفانه شاه محمود ارزش این همکاری را برای خود و مملکت نفهمید و دوره اول سلطنت او طولانی نکشید، فتح خان در میان شهزاده گان سدوزائی مثل کامران و قیصر در تجسس مردلایقی برای پادشاهی بود معذالك برای شکستن قدرت سلطنتی شاه شجاع بار



و زیر فتح خان

دیگر محمود را به پادشاهی رسانید و خود

با تمام برادران آستین خدمتگذاری بالا زدند. فتح خان خارج از دوبرادر عینی (زمان شاه و شاه شجاع) به تشکیل یک سلطنت مقتدر سدوزائی بسیار علاقه داشت و هیچ تحمل نمیتوانست که اشخاص در ولایات و زوایای دور افتاده مملکت نسبت به دولت مرکزی سرکشی نمایند چنانچه عظامحمد خان با میزائی را از کشمیر و حاجی فیروزالدین را از هرات برداشت. مقصودش تنها وحدت خاک کشور نه بود بلکه میخواست درین دو ولایت سرحدی قوای مملکت بصورت بسیار حساس شده و بیگانه گان یعنی سکاها و تاجارها از تهدید نقاط سرحدی صرف نظر کنند چنانچه طوری که تاریخ گواهی میدهد اشرف الوزراء خودش

در امور کشمیر و جنگ های رنجیت سنگ در حوزه اتک و در مجاریه حسن علی میرزا والی مشهد در حوالی غوریان حاضر بود و در هر دو جا حدود و ثغور کشور را نگاه داشت و سلطنت سدوزائی در دوره دوم پادشاهی شاه محمود شکل متمرکز پیدا کرده متاسفانه چون این قبیل اشخاص طرف حسادت قرار نمیگیرند و دودمان سلطنتی خود شاه محمود که تاج و تخت را در مرتبه مرهون حسن تدبیر فتح خان بودند به اوسوه ظن پیدا کردند و شهزاده کامران پسر



کامران

محمود والی قندهار در اثر حسادت شخصی به قدرت وزیر فتح خان رشک برود در ۲۳۱ ۱
از هرات به پدرش نوشت :

مخالف تویسکی مور بود و ماری شد - برا آور از تن آن مور مار گشته د ما ر
مده زمانش ازین بیش ای زغفلت مست - که ازدها شودار یافت مهلتی آن مار
کا مران پیش ازینکه جوا بی برسد در طی ضیافتی که در یکی از باغهای هرات ترتیب یافته بود وزیر
نامدار را کور کرد و او را بصورت محبوس گرفته روانه قندهار و کابل شد و در سعید
آباد راه غزنین در ۱۲۳۴ بصورت بسیار فجیع و شرم آور بقتل رسانید و جسدش را در پهلوی
بقعه شیخ رضی الدین علی لالا دفن نمودند و بر کتیبه مزار او این ابیات نقش است .
آه از جور فلک که نواب فتح خان ساخت ساقی اجل آخر زمر گش تلخ کام
بدر رانی و بار کزائی وهم سر دار قوم چون پدر بد یادشاه و بود از نسل کرام
ساخت چون بعد از پدر محمود شاه راشه زمان از هرات آواره و صبح امیدش شد تمام
آن وزیر نامور اندر عراق و فارس بود در بدر صحرا به صحرا در رکاب او مدام
آخر از تائید حق آن مصدر فتح و ظفر آمد و آوردش را در مقام انتقام
قندهار و کابل و سند و خراسان راهمه بسته از اعدا به تیغ و داد از عدل انتظام
شاه محمودش وزیر اعظم و شه دوست خواند کرد ایاز خاص مو سومش ز روی احترام
بهرده سال دیگر از بهر تسخیر عراق در حدود مشهد آمد با کمال احتشام
بخششی در آن ولایت کرد آن کدان عطا کز زبان ها نام حاتم محو شد ما لا کلام
کرد با قاچار یان حربی که اهل آن دیار نام رستم را نمیگیرند مادام الاقیام
باغنائیم بعد فتح آمد چو در ملک هرات دشمنان بدرون تیره روز خیره فام
ساختند از تهمت طغیان به بغیش متهم الغرض شهزاده از گفتار اهل اهتمام
هر دو چشم او کشید از خدمتش پوشید چشم یخت سودای دوام سلطنت زان فکر خام
همراه آوردش به نایبائی اندر چشم شاه در سعید آباد از مشهد شهادت یافت کام
داشت نواب صمد خان و زاحوالش خیر آنکه باشد با محمد دوست در کابل مقام
چنگ کردند و شکست افتاد اندر خیل شان روی گردان شد زمیندان خالی از تحصیل کام
کرد ترک ملک و دولت ساخت خلع سلطنت گشت بیخود از کف اور یخت می بشکست جام
یارب آنچا چشم او بکشای بادیدار خویش جادهش از مر حمت در سایه خیر الا نام
سال فوتش هاتف غیبی آمده گفت شد بسان آب شهید اکبر آن و الا مقام
آن امیر نادر و این نادره تاریخ او کس ندید و کس نکوید در جهان از خاص و عام

مختار الدوله شیر محمد خان

بامیزائی و مخالفت او باشجاع

در میان بامیزائی ها که در دستگام دولت شاه شجاع دارای مشاغل عمده بودند عالیجا مقرب الخاقان شیر محمد خان ملقب به متخا الدوله که سمت وزیری شاه را احراز بود از همه بیشتر در دربار شاه تقریب و منزلت داشت. منزلت وزیر روزهای اول سلطنت شاه شجاع واقعا خیلی زیاد بود تا اینکه محمد اکرم خان ملقب به امین الملک مرد بانفوذ دیگری از بامیزائی ها در دربار تقریب یافت و به رتبه وزارت رسید. چون موضوع گرفتن کشمیر از عبداللہ خان الکوڑائی که ازدادن مالیات ابامی ورزید امر ضروری شده بود شاه در اثر التماس خود شیر محمد خان مختارالدوله و لیاقتی که در او سراغ داشت او را بعنوان ناظم کشمیر نامزد نمود و بدان صوب فرستاد و مختارالدوله با شجاعت و کجاست، دره زیبائی کشمیر را از عبداللہ خان

در میان بامیزائی ها که در دستگام دولت شاه شجاع دارای مشاغل عمده بودند عالیجا مقرب الخاقان شیر محمد خان ملقب به متخا الدوله که سمت وزیری شاه را احراز بود از همه بیشتر در دربار شاه تقریب و منزلت داشت. منزلت وزیر روزهای اول سلطنت شاه شجاع واقعا خیلی زیاد بود تا اینکه محمد اکرم خان ملقب به امین الملک مرد بانفوذ دیگری از بامیزائی ها در دربار تقریب یافت و به رتبه وزارت رسید. چون موضوع گرفتن کشمیر از عبداللہ خان الکوڑائی که ازدادن مالیات ابامی ورزید امر ضروری شده بود شاه در اثر التماس خود شیر محمد خان مختارالدوله و لیاقتی که در او سراغ داشت او را بعنوان ناظم کشمیر نامزد نمود و بدان صوب فرستاد و مختارالدوله با شجاعت و کجاست، دره زیبائی کشمیر را از عبداللہ خان

الکوڑائی گرفت. مختارالدوله بسیار آرزو و انتظار داشت که در مقابل این خدمت ناظم کشمیر بماند ولی شجاع نظر به احتیاجی که بوزیر خود داشت و مخصوصاً از ترس اینکه وزیر مذکور در آینده در کشمیر کسب قدرت نکند و تمر دنو رزد کاری کرد که هم وزیر خدمتگزار افلا در ظاهر کدورتی احساس نکند و هم با رزوی نهائی و پنهانی خود که عبارت از کسب اقتدار کشمیر بود نرسد. حل این معنی چنین بود که

شاه شجاع پسر مختار را لدوله عطا محمد خان معروف بامیزائی را بحکومت کشمیر مقرر نمود و خود شیر محمد خان را احضار کرد.

در موقعیکه مختارالدوله در کشمیر و شاه شجاع در پشاور بود شهزاده کامران و فتح خان بر قندهار حمله آورده و آن شهر را تصرف شهزاده قیصر بن زمان شاه بیرون کردند. شاه شجاع فوراً خود را بکابل رسانیده و برای دفع خطر و تعرض کامران و فتح خان جانب قندهار از



عبدالله خان الیکوزائی حکمران افغانی در کشمیر

حرکت کرد. شاه شجاع قبل از اینکه از پشاور بطرف کابل و قندهار حرکت کند طو ریکه لاقسیم شیر محمد خان مختارالدوله را کتباً احضار نمود ولی هر چه او امرشاهی تکرار شد و زیر گوش خویش را بگری زده و در مقابل او امر موکد شاه متبوع خویش تعلل بخرچ داد. علت این تعلل را برخی فتح - کشمیر و کسب قدرت، عده نئی ضعف شاه در مقابل ظهور خطر ناگهانی کامران و فتح خان در قندهار میدانند و این هر دو مسئله با علت سومی در آن دخیل است که عبارت از احراز نفوذ محمد اکرم خان بامیزائی است که بحیث وزیر کم کم جای و منزلت او را در دل شاه احراز کرده بود بهر حال شیر محمد خان مختارالدوله آنکه وزیر و پشتی بان جدی شاه بود بنای انحراف را گذاشت و اولین حرکت مخالفت کارانه او عبارت از این بود که در مقابل امر شاه تعلل نمود و به پشاور یا کابل حاضر نشد و شجاع را در مقابل خطرناکی باشهزاده کامران و فتح خان تنها گذاشت. سپس در موقعی حاضر پایتخت شد که شاه در حوزة ارفنداب بود و آنگاه هم بنا گذاشت شهزاده قیصر را که تازه حکمران کابل شده بود علیه عمش شاه شجاع اغوا کند مختارالدوله در اجرای نقشه ها تا حدی کامیابی هم حاصل نمود. تحریکات او در وجود شهزاده قیصر کارگرافتاد و هر دو با اتفاق هم از دوری و گرفتاری های شاه شجاع در قندهار و سوسند استفاده نموده برای اشغال پشاور نقشه ها کشیدند و خواجه محمد خان



محمد اکرم خان امین الملک وزیر شاه شجاع

یوئل زائی را با بعض خوانین دیگر که در آن جمله چند نفر از سران با میزائی هم شامل بود برای تصرف پشاور فرستادند و ایشان شهر مند کوپرا از حکمران شاه شجاع گلستان خان اچکزائی بکمال سهولت گرفتند و بساط مخالفت مختارالدوله و شهبازده قیصر بین کابل و پشاور تاحدی انبساط یافت .

در حالیکه در ولایت شرقی این واقعات جریان داشت در جنوب غرب شاه شجاع کوشش زیاد بخرچ داد که فتح خان و برادران بارکزائی را بخود ملحق سازد. با ایشان در قندهار ملاقات کرد و برای فتح خان لقب « سردار سرداران » داد و به سردار دوست محمد خان یک دست خلعت فاخره و یک اسب و یک روپیه اعطا نمود و بعد شاه و برادران بارکزائی و محمد اکرم خان امین الملک برای جمع آوری مالیات جانب سند حرکت کردند. باشندگان سندا ز دیر گاه تابع دولت درانی سدوزائی بوده و در دادن مالیات عموماً تعلل نمی کردند تنها بعضی از ملکان که در بین خود استفاده سوء می نمودند بعضی اوقات مردم را تشویق به جسارت می نمودند چنانچه حسین و رود شاه شجاع هم با وجودیکه همه حاضر به پرداخت مالیات بودند در تعین مقدار آن متردد بودند. فتح خان و برادرانش که اوضاع را بدقت مطالعه کردند بشاه توصیه کردند که اگر طبق نقشه های ایشان حرکت کندهی لک روپیه مالیه از سند خواهند گرفت و مردم خود بخوشی این رقم را خواهند پرداخت ولی شاه که نظریات وزیر محمد اکرم خان را اهمیت زیاد میداد از بیخ لک روپیه بیشتر گرفته نتوانست و در نتیجه فتح خان و دوست محمد خان بار دیگر از شاه شجاع آرزو شده در صدد جدائی و مراجعت بقندهار بر آمدند چنانچه عساکر شاهی را در حیدر آباد ترک گفته و به شکار پور آمدند. شاه شجاع به سهو و نزاکت امر ملافت شده از سردار پوزش خواست و دوست محمد خان بار دیگر معاونت خود و برادر بزرگ خود را بشاه تقدیم نمود و همه متوجه رفع مخاصمت شهبازده قیصر و مختارالدوله شدند. بیشتر گفتیم که این دونفر با اعزام خواجه محمد خان شهر پشاور را بسولت از گلستان حاکم شاه شجاع گرفتند چون این خیر به شاه رسید از شکار پور بطرف دیره غازی خان بحرکت آمد و حسین و رود بدینجا فتح خان و برادرش بار دیگر آهنگ مخالفت بلند کردند و راه مراجعت بقندهار را پیش گرفتند برخی معتقداند که درین جدائی دست تحریکات مختارالدوله شیر محمد خان هم دخیل بود که با مکاتبه سرداران را تحریک بجدائی نموده بود. بهر حال با اینکه این قضیه اسباب تکدر شامرا فراهم ساخت و او را تا اندازهئی مضطرب نمود معذالک تن به تقدیر داده و به سرعت خود را بکوهات رسانیده و از آنجا در قریه (متیز) که بنده گروهی پشاور در مهمند واقع است رسید. خواجه محمد خان و یحیی خان با میزائی که در پشاور بودند با شاه شجاع مقابله نتوانستند و شجاع در (۱۸۰۸) بار دیگر پشاور را متصرف شد و با میزائیها بطرف مختارالدوله که از کابل آهنگ پشاور داشت فرار کردند. این موقعی است که وزیر سابق شاه شجاع باشهبازده قیصر از کابل بر آمده و خود را بحوالی پشاور رسانیده است. در منزل شب قدر که نزدیک دو آبه است میخواستند وارد پشاور شوند که خواجه محمد خان و یحیی

خان و دیگر فراریان به آنها ملحق شدند. بعضی از واقعه نگاران میگویند که در مقابل (تهکال) که مجاور پشاور است فوری ۱۲ هزار نفری معینتی مختار الدوله با فراریان روبرو شد و میان قوای مختار الدوله و شاه شجاع بتاریخ سوم مارچ (۱۸۰۸) تصادم واقع گردید نزدیک بود که سپاه شجاع متفرق شود ولی حینیکه خواجه محمد خان بادسقهئی قصد جان شاه شجاع را داشت گاردشاهی مقاومت شدیدی نشان داده و در نتیجه مختار الدوله شیر محمد خان هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد، برادرش حاجی پیر محمد خان اسیر گردید و به امر شاه اعدام شد، خواجه محمد خان نیز در این گیرودار از پادر آمد و شکست سپاه شاه شجاع به فتح مبدل گردید. شهزاده قیصر تنها بدون یار و یاور در حالی که اکثر یاران با میزائی او کشته شده بودند راه فرار را بطرف کابل پیش گرفت و شاه شجاع فاتح و مقصور داخل پشاور گردید و عقب او بالای نیزه سروریزی را حرکت میداند که روزی بحیث مقرب الخاقان شیر محمد خان مختار الدوله مقرب تر از او در دربار شاه می کسی دیگر نبود.

شاه شجاع در میدان جنگ

مجاربه شاه شجاع و مختار الدوله شیر محمد خان با میزائی و برادرانش در حوالی پشاور یکی از جنگهای سختی بود که نزدیک به شکست شجاع تمام شده بود ولی شاه سدوزائی در اینجا به وقوع ایستادگی کرد و ازین هم گذشته شخصاً شمشیر بدست بر مخالفین خود حمله میکرد. درین جنگ اقوام خلیل مهمند و غلامخانه پشاور در مقابل با میزائی ها هزیمت یافتند ولی سرداران درانی مانند مددخان اسحق زائی و محمد اعظم خان نساقچی با شی و محمد اکرم خان امین الملک و عبدالغفور خان پوپل زائی مقاومت شدید بخرچ دادند و خود شاه شجاع الملک با خواجه محمد خان برادر شیر محمد خان مقابل شده شمشیری به او حواله کرد ولی چون زره در تن داشت شمشیر کارگرانه افتاد. آنگاه پیش خدمتان شاه او را به ضرب گلوله تفنگ از اسب سرازیر ساختند و نیکو خان خواجه سرای اسب و اوراق او را گرفته و سرش را برید و به پایهای اسب شاه انداخت. باقی با میزائی ها در گوشه دیگر میدان در مقابل سردار مددخان و محمد اعظم خان تاب نیاورد و مغلوب و منهزم شدند و شاه شجاع با فتح و پیروزی داخل بالاحصار پشاور شد.

عطا محمد خان بامیزائی

عطا محمد خان بامیزائی ابن شیر محمد خان مختار الدوله وزیر شاه شجاع از نقطه نظر اخلاق شخصی و رفتار اداری خود یکی از بهترین حکمرانان دولت سد وزائی در کشمیر بود و طول دوره حکومت و حسن رفتار اسمش را در تصانیف کشمیری ها داخل کرده است مثلاً سفاهه مخالفت های شخصی و خا نوادگی و استخوان شکنی هائی که طبعاً از آن تولید میشد باحب و بغض و حسد و کینه شهزادگان و جنبه و پره ئی که هر کدام نظر به ایجابات وقت پیدا می کرد کار را بجائی رسانید که بهترین حکمران افغانی سر از اطاعت کشیده و در گرد باد هوا و هوس عمومی عصر که خیر و شر کشور تشخیص داده نمیشد در کور ساختن یکی از خدمتکاران صالح مملکت سهیم شد و بالاخره خود این مرد بزرگ هم محکوم این فضای ناگوار شد و از نعمت بینائی محروم گردید.

عطا محمد خان بامیزائی که این مقاله برای معرفی مختصر نقش عمل او در نظر گرفته شده پسر شیر محمد خان بامیزائی است که بار اول در طی سلطنت اولی شاه شجاع به رتبه وزارت رسید و به لقب مختار الدوله شهرت و قدرت زیاد پیدا کرد. شبهه ئی نیست که بامیزائی ها در دستگاه دولت سد وزائی بخصوص بعد از موقعی که امور سلطنت به دست پسران تیمور شاه افتاد بکارهای خورد و بزرگ مشغول بودند و تاریخ نام های عده ئی از آنها را می برد که در آن جمله شیر محمد خان و پسران او با دخالت بیشتر خود در مجاری امور شهرت دارند. عطا محمد خان بامیزائی که نامش را عنوان قرار داده ایم در آن قسمت تاریخ سد وزائی که با سلطنت شاه محمود و شاه شجاع ارتباط دارد تعلق می گیرد و این تعلق هم از خود و مرحله دارد. یکی دوره حکومت کشمیر که دوره نیابت و شکوه این شخص است و دیگر سال های بقیه حیات او که در فضای بی اعتمادی های عمومی عصر روزهای بختی را برای او بار آورد.

در میان حکمرانان افغانی که در سر زمین زیبای کشمیر حکومت کرده اند عطا محمد خان بامیزائی کسی است که هم مدت اقامت او طولانی بود و هم کشمیری ها در اثر حسن رفتار از او و از طرز عمل او کمال خوشنودی داشتند



عطا محمد خان در کشمیر قائم مقام عبدالله خان الکوڑائی شد که اصلاً از طرف زمانشاه تعیین و در سال های سلطنت اول شاه محمود کماکان بر جای مانده بود و چون از ارسال مالیه خود داری می کرد شاه شجاع وزیر خود، شیر محمد خان مختار الدوله را علیه او فرستاد. مختار الدوله کار را به نحو مطلوب انجام داد و شاه شجاع حکومت و یا طوریکه به اصطلاح آنوقت معمول بود «نیابت» کشمیر را به پسر او عطا محمد خان تفویض نمود و خودش

(مختار الدوله شیر محمد خان با میزائی ناظم کشمیر) را بکابل احضار کرد. ولی مختار الدوله که اشکالات شاه شجاع را در مقابل شاه محمود و کامران میدید اول حاضر مگر نشد و بعد که در قیاب شاه حاضر شد از ترس بنای هم آهنگی را با شهزاده فیصل گذاشت و در نتیجه جنگی که میان شاه شجاع و شهزاده فیصل بوقوع پیوست مختار الدوله و چند نفر دیگر از با میزائی ها کشته شدند و این واقعه سبب شد که عطا محمد خان خویش را حکمران مختار کشمیر بداند و با حسن رفتار، محبوبیتی خاصی در آن دیار پیدا کرد. چربان مضافه میان شاه شجاع و شاه محمود و وزیر فتح خان فرصت خوبی بدست عطا محمد خان داد تا موقعیت خویش را در کشمیر مستحکم تر کند و اوضاع طوری شد که بعد از سقوط دوره اول سلطنت شاه شجاع عطا محمد خان با میزائی بحکومت کشمیر باقیماند. و دوره دوم سلطنت شاه محمود آغاز شد و در اثر صرف مساعی و همکاری های فتح خان و برادرانش دولت سدوزائی نیرو گرفت و سند و دیرجات همه تابع او و امر دولت مرکزی سدوزائی شد و موضوع ارتباط و تسلیم دو حکومت ولایتی یعنی حکومت کشمیر و هرات که یکی بدست عطا محمد خان با میزائی و دیگری در اداره حاجی فیروز الدین برادر شاه محمود بود طرف توجه اشرف الوزرا وزیر فتح خان قرار گرفت.

عطا محمد خان که دور از همه این تبدلات در کشمیر اقتدار خوبی یافته بود نه تنها به اطاعت دولت مرکزی حاضر نشد بلکه مفکوره الحاق پشاور را هم در مخیله خود می پروراند و برای انجام این آرزو برادران خود سمندر خان و جها نداد خان را از کشمیر به پشاور فرستاد. این دو برادر پشاور را تصاحب نموده و در اثر خدعه ای که بسکار بردند شاه شجاع را که از طرف خود عطا محمد خان برای گرفتن پشاور تشویق شده بود اسیر نموده و مجبوس به کشمیر فرستادند، بدین طریق عطا محمد خان با میزائی

در اثر چندین سال حکومت متوالی کشمیر چنان مقتدر شد که میان دوشاه برحال و بی تخت سدوزائی و در مقابل برادران بارک زائی دست ثالثی محسوب می شد و موضوع نزاکت پیدا کرده و فتح خان که در مسایل بغی یا نافرمانی حکام ایالات سرحدی مشرف بر نفوذ بیگانگان خیلی حساسیت داشت شاه محمود رامچور ساخت که موضوع کشمیر را با عطا محمدخان بامیزائی حکمران سابق دولت سدوزائی افغانی حتماً حل کند .

شاه محمود با وزیر فتح خان و لشکر گران برآمدن دولی در پشاور بودند که موضوع شهزاده عباس بروز گرد و مجبور به مراجعت به کابل شدند و سال آینده آن وزیر فتح خان و سردار دوست محمد خان به قصد کشمیر برآمدند . عطا محمد خان پرداخت خراج

سه لک روپیه را قبولدار شد ولی عملاً از اجرای وعده خود داری کرد و جنگ واقع شد و عطا محمدخان شکست یافته در کوه ماران حصار می گسید و وزیر فتح خان برادر خویش سردار محمد عظیم خان را بجای او به حکومت کشمیر گذاشت . در اثر مداخلت علماء و روحانیون وزیر فتح خان بیشتر اسباب آزار عطا محمد خان نشد و اخیراً لاکر از راه دیر هجرت خود را به قندهار نزد کامران رسانید .



عطا محمدخان بامیزائی ناظم کشمیر

بعد از اینکه فتح خان به حل مسئله کشمیر موفق شد عازم هرات گردید و نفوذ محلی حاجی فیروز الدین را خانه داده و نظریات حکومت فاجاوری ایران را در باب فوران عقیم ساخت و قدرت روزافزون اورنگ حسد کامران را بشور آورد و عطا محمدخان هم که از فتح خان دل خوشی نداشت بانامبرده همنوا گردیده هر دو بطرف هرات رفتند و در مسئله جنایت کور ساختن وزیر نامدار با شهزاده کامران سهیم گردید . بعد از حدوث این واقعه در فرصتی که شاه محمود خود بطرف قندهار میرفت پسرش جهانگیر و همین عطا محمدخان را در کابل گذاشت و دیری نگذشته بود که سردار دوست محمد خان و یار محمد خان و بعضی دیگر از برادرانش بسکابل رسیدند جهانگیر تسلیم گردید و عطا محمدخان باهزائی به جرم سهم در جنایت فرق از طرف برادران وزیر فتح خان کور ساخته شد و روزهای اخیر همیش در بند بختی و حسرت گذشت .

سردار محمد عظیم خان

بعد از وزیر فتح خان برادر عینی اش سردار محمد عظیم خان در میان برادران باریک زائی بزرگتر همه محسوب میشد و تا وقتیکه اشرف الوزرا - زنده بود سردار محمد عظیم خان و سردار دوست محمد خان در پرتو رهنمائی های او حرکت میکردند .

در موقعیکه فتح خان می خواست بار دوم سلطنت را برای شاه محمود بگیرد و آهنگ کابل داشت سردار محمد عظیم خان را بطرف پشاور فرستاد تا سدره شاه شجاع شود ولی در تصادمی که در حوالی بالا باغ مشرفی صورت گرفت در مقابل ۲۵ هزار نفر شاه شجاع که از پشاور آمده بودند تاب نیاورده بطرف سفید کوه عقب نشست ولی متعاقباً خود فتح خان با شاه محمود فوراً رسیده شاه شجاع در جنگ معروف نمله شکست خورد و سلطنت دوم شاه محمود مسلم گردید .

اولین کاری که از طرف فتح خان به سردار محمد عظیم خان محول شد این بود که با شهزاده کامران برای گرفتن پشاور حرکت کنند و ضمناً در جمع آوری مالیات دیر .

بعد از وزیر فتح خان برادر عینی اش سردار محمد عظیم خان حاکم پشاور و حکمران کشمیر در میان برادران باریک زائی مرد پخته و با تجربه بشمار میرفت و امکان داشت که با گرفتن کابل در مبارزه نفوق بر برادران غالب شده و صاحب تخت و تاج گردد ولی سردار دوست محمد خان بالاخره با موفق شناسی و روح تشبثی که داشت زمیننه را برای خود مساعدتر ساخت . ثروت عظیم که باید در بر آوردن آماک خورد و بزرگ او کمک میکرد عوایق خورد و بزرگ در مقابل او ایجاد نمود به نحوی که هم حسادت برادرانش را برانگیخت و هم حفاظت آن مسئله بغرنجی شد که تشویش آن تکمیل عملیات جنگی را بر علیه سگها در نظر او و مغشوش ساخت . بهر حال مرگ ناگهانی مجال فعالیت مزید را برای او نداد و ثروت سرشاری از او باقی ماند که عامل مایل خولیا ئی پسرش حبیب الله خان موجب آزار مردم گردید .

غازیخان صرف مساعی نماید چنانچه این کار را توسط برادرش جبارخان و مغشی اش میرزا علیخان انجام داد ولی از همین وقت احساس میشود که سردار محمد عظیم خان ندوختن پول شوق زیاد داشت .

چون شاه محمود اختیار کلی
 امور سلطنت خویش را در کف و زیر
 فتح خان گذاشت اشرف الوزرا
 از روی همکاری کارهای عمده ،
 بخصوص حکومت های ولایات کشور
 را به برادران خود سپرد و سردار
 محمد عظیم خان به حکومت پشاور
 نامزد گردید . پشاور درین وقت
 از شهرهای عمده دولت سدوزائی
 محسوب میشد و حساسیت مخصوصی
 پیدا کرده بود زیرا از یکطرف



(سردار محمد عظیم خان)

عطا محمد خان بامیزائی حکمران
 افغانی کشمیر با اقتدار زیادی که
 یافته بود از راه تهرانه آنها کشمیر را برای خود میخواست بلکه آرزوی الحاق
 پشاور را هم در نظر داشت و از جانب دیگر شاه بی تخت سدوزائی یعنی شاه شجاع که در
 حال غربت در لاهور میزیست بهرسته برای گرفتن آن اقدام میکرد و درین اقدامات
 از طرف عطا محمد خان بامیزائی تشویق میشد بدین ترتیب پشاور مطمح نظر دولت مرکزی
 سدوزائی و حکمران کشمیر و شخص شاه شجاع بود .

در تصادم اول بامیزائی ها از قبیل غلام محمد خان برادر عطا محمد خان و یحیی خان
 یکی از بزرگان بامیزائی به شاه شجاع کمک کردند و شهر را از تصرف سردار محمد عظیم خان
 بیرون کردند و برای مدت چهار ماه پشاور بدست شاه شجاع افتاد و سردار محمد عظیم خان
 بکابل عقب نشست . بار دیگر سردار محمد عظیم خان با قوای جدید از طرف دولت
 شاه محمود برای استرداد پشاور حرکت کرد و با اینکه عطا محمد خان بارک زائی برادرش
 کشته شد شهر و حکومت آنجا را مجدداً بدست آورد ولی باز بامیزائی ها به کمک شاه شجاع
 قوه فرستادند و سردار محمد عظیم خان شکست یافت و از راه کوهات و بنگس بکابل آمد
 و پشاور در ظاهر بدست شاه شجاع و در حقیقت در حیطه تصرف غلام محمد خان و سمندر خان
 بامیزائی افتاد چنانچه شاه شجاع را مجبوس به کشمیر فرستادند و نفوذ عطا محمد خان بامیزائی
 از کشمیر تا پشاور انبساط یافت .

چون فتح خان بسط نفوذ حکمران متمرّد افغانی را در ایالات شرقی مغالیان مصالیح
 مملکت میدانست باشخص شاه و برادرانش سردار محمد عظیم خان و سردار دوست
 محمد خان دود فعه بعزم کشمیر برآمد . پشاور در هر دو مرتبه مقاومت نتوانست و کشمیر
 در دفعه ثانی در سال ۱۲۲۷ (۱۸۱۲ م) از دست عطا محمد خان بامیزائی بیرون کشیده شد
 و در مقابل خدماتی که درین جنگ ها نمود سردار محمد عظیم خان حاکم سابق پشاور ،
 ها کم و ناظم کشمیر گردید . بامیزائی ها در اثر ناکامی و نا امیدي به کنار سبکی تن

در دادند و جهانداد خان یکی از برادران عظامحمد خالسا قلعه اتک را در مقابل يك الك رویه
به رنجیت سنگک فروخت و سکه‌ها در خاک‌های سرفی دولت سدوزایی یکی از نقاط حساس
سوق الجیشی را بدست آوردند و در نتیجه در جولائی ۱۸۱۴ (۱۲۳۲ هجری قمری) رنجیت
بر عایه کشمیر در مقابل سردار محمد عظیم خان لشکر کشید و در حمله اول که دفع شده
شش هزار عساکر سگ تلف شد و حکومت سردار محمد عظیم خان در آن دره ز یبسا
تقویت یافت .

سردار محمد عظیم خان در اثر این جنگ‌ها که لابد مخارجی هم داشت از یر داخت
مالیات بکابل ایاورزید و چون جسارت سکه‌ها که روز بروز توسعه می‌یافت قابل اغماض نبود
وزیر فتح خان در ۱۸۱۶ م برای جمع آوری مالیات بر آمد و نزدیک بود که میان او
و برادرش حکمران کشمیر جنگ شود و ای قضا یا با دخالت سردار دوست محمد خان
برادرانه حل شد و بعد از پرداخت ۱۳ الك رویه کماکان در کشمیر باقی ماند و تازمانی
در آنجا بود که وزیر فتح خان کور و کشته شد و مناسبات برادران بارک زائی با شاه محمود
سدوزایی برهم خورد و موضوع انتقام جوئی خانوادگی در میان آمد آنگاه سردار
محمد عظیم خان برادرش چهار خان را در کشمیر گذاشت و خود راه پشاور و کابل را
پیش گرفت و در نتیجه این خانه جنگی‌ها سکه‌ها کشمیر را متصرف شدند (۱۲۳۵-۱۸۱۹ م) .

درین دوره که شهزادگان کوچک سدوزایی خود سری و عیاشی و بی کفایتی خود را
ظاهر ساختند و برادران بارک زائی بنام انتقام جوئی در صدد تبارز شخصیت های
خویش بودند تصادم بیشتر میان سردار محمد عظیم خان و سردار دوست محمد خان بوقوع
پیوست و صحنه آنهم عمر ما شهر کابل بود . سردار محمد عظیم خان که از روی سن بزرگ
برادران بود بیشتر بقوت پول و ثروت سرشار و سردار دوست محمد خان زیاده تر با بصارت
و موقع شناسی پیش آمد می کرد . مدتی هر دو بنام شاهان انتخابی خود ایوب شاه
و سلطان علی شاه باهم مبارزه کردند و این مبارزه در کابل و غزنی و کهستان و کهات
و سند ادامه داشت تا اینکه رنجیت سنگک ازین گونه مخالفت های شخصی استفاده نموده
آهنک پشاور نمود . (۱۲۳۸ هجری مطابق ۱۸۲۲ م) سردار یار محمد خان که از طرف
سردار محمد عظیم خان حاکم شهر بود از سردار اخیر الذکر از کابل کمک خواست
ولی متاسفانه ثروت سرشار که حفظ آن همیشه اسباب درد سردار محمد عظیم خان را فراهم
میکرد و آنرا هنگام جنگ سکه‌ها در قلعه (مچینا) گذاشته بود از یکطرف و وعده
حکومت پشاور از طرف رنجیت سنگک به یار محمد خان از جانب دیگر ضعف قوای افغانی را
فراهم کرد و سردار محمد عظیم خان از میدان جنگ روگردانیده در راه بین جلال آباد
و کابل به مرض پیچ دچار شد و بعد ۳۸ سالگی در کوتل لته بند وفات نمود و جنازه
او را بکابل آورده و در مزار عاشقان عارفان علیه الرحمه دفن نمودند و ازین بیت که
در لوحه مزار او نقش است سال تاریخ وفات استخراج میشود .

به خلد برین ایزدش جادها

چو پرسند از سال فوتش بگو

دوشاه دريك قصر

قتل سردار پابنده خان و سقوط سلطنت شاه زمان در حقیقت امر آغاز تنزل سلطنت سدوزائی است . فاجعه کور ساختن وزیر فتح خان و قتل او نه تنها روح همکاری دو خاندان بزرگ سدوزائی و بارکزائی را بیشتر برهم زد بلکه باب دوره فتوری را کشود که از اواخر ربع اول تا اواسط قرن ۱۹ دوام کرد . درین دوره بین البین که سلطنت از دست سدوزائی ها رفته و حکومت محمدزائی هموز تشکیل نشده بود و یکی از مولفین آنرا « دوره عروج بارکزائی ها » می خواند بعلمت نبودن حکومت مقتدر مرکزی و خانه جنگی ها و تقسیم کشور به ایالات و روی کار آمدن يك دوره جدید و کوتاه ملوک الطوائفی در قرن ۱۹ یکسلسله صدمه هائی به پیشکر مملکت وارد شد که تا حال از آن رنج می کشیم .

برخلاف ضرب المثل معروف که میگوید دوشاه در يك کشور ننگیند در سالهای بین ۱۸۱۸ و ۱۸۲۴ (سالهای اخیر ربع اول قرن ۱۹) دو تن از شاهان ما نه تنها دريك کشور بلکه در يك شهر حتی در يك قصر پهلوی هم زندگانی داشتند .

چون همکاری دو خاندان بزرگ سدوزائی و بارکزائی بار دیگر در اثر کور ساختن و قتل وزیر فتح خان در سال (۱۸۱۸ ع - ۱۲۳۴ ه ق) برهم خورد در اثر پیام برادران وزیر و جنبش انتقام گیری ایشان ، شاه محمود بن تیمور شاه و پسرش کامران در مقابله با سردار دوست محمدخان در دهکده هندکی و قلعه فاضی بدون اینکه جنگی واقع شود شبکی فرار نمودند و چون در همین فرصت یردل خان و برادران عینی او قندهار را از دست گل محمد خان پوپل زائی حاکم شاه محمود گرفتند شاه اخیر الذکر در فرار خود قندهار هم داخل شده نتوانسته

و از طریق دیراووت راه فراه و بالاخره هرات را پیش گرفت این موقعی است که شاهان فراری سدوزائی (شاه محمود) در داخل مملکت در ولایت هرات حاکمیت دارد و شاه شجاع در خارج کشور در لودیانه آواره و مضطرب است و حصه زیاد خاک های مملکت از نادعلی حوالی هامون سپستان گرفته تا کشمیر و سفید دست برادران بارکزائی افتاده است .

سردار دوست محمدخان موفعی که با اشاره سردار محمدعظیم خان از کشمیر بفرس
انتقام جوئی وزیرفتح خان بطرف پشاور و کابل حرکت کرد شهزاده ایوب بن تیمورشاه را



از طرف خود در پشاور به پادشاهی
برداشت و رهسپار کابل شد. متعاقباً
شاه شجاع نظر بدعوت سردار
محمدعظیم خان به پشاور رسید و طبعاً
جای شاه ایوب را تصاحب نمود
تا اینکه سردار محمدعظیم خان
از کشمیر به پشاور وصل نموده
و سازش او و شاه شجاع صورت
عمل بخود نگرفت و شهزاده ایوب
را در حمایت خود برداشت.
چون سردار دوست محمدخان

شهزاده ایوب (ایوبشاه)

کابل را از شهزاده جهانبگیر بن کامران

متصرف شد فوراً شهزاده دیگر سدوزایی سلطان علی بن زما نشا را از طرف خود پادشاه ساخت
و خود را وزیر او اعلام نمود. این شاه و وزیر، شاه محمود و کامران را طوریکه ذکر
کردیم عقب زدند و در کابل و غزنی موقعیت خویش را استوار ساخته بودند که سردار
محمدعظیم خان وارد کابل شد و بحساب خود شهزاده ایوب را که باری در پشاور از طرف
سردار دوست محمدخان پادشاه شده بود شاه ساخت و خود را وزیر او معرفی نمود.
بدین ترتیب دو نفر شهزادگان سدوزایی سلطان علیشاه بن زما نشا و شاه ایوب
بن تیمورشاه بحیث شاه و دو تن از برادران باریک زائی یعنی سردار دوست محمدخان
و سردار محمدعظیم خان بحیث وزرای متقابل آنها در کابل زندگانی داشتند.
شبهه بی نیست که این شهزادگان بی نام و نشان سدوزایی که پهلوی هم در دو گوشه
فسر در بالا حصار کابل بر تخت جلوس داشتند از خود داری کدام قدرتی نبوده
و فقط بنام پادشاهی میکردند و اقتدار واقعی و نفوذ اداره همه در دست وزرای آنها بود
که برای امجای نقشه های یکدیگر صرف مساعی داشتند.



علت ظهور این سلطنت دو گمانگی
 که خوشبختانه طول زیاد نکشید این بود
 که براندازان بارگزی که قسمت اعظم خاک
 کشور در حیطه تصرف شان آمده بود
 متأسفانه راجع به تشکیل یک حکومت مرکزی
 و انتخاب شاه از میان خود شان به کدام
 فیصله نرسیده و با آرزوی قیادت و بزرگی
 و پادشاهی که اکثر آنها بخصوص سردار
 دوست محمدخان و سردار محمد عظیم خان
 در دل داشتند شخص خود را بصورت مستقیم
 روی تخت آورده نمی توانستند زیرا چنین

کاری اسباب مخاصمت دیگران میشد لذا شهزاده سلطان علی (سلطان علی شاه)
 کوشش داشتند تا از وجود شهزادگان ضعیف سدوزائی استفاده کرده آنها را روی تخت
 نشانند و در سایه نام آنها خود کامروائی کنند ایوب شاه (دست نشاندۀ سردار محمد عظیم خان)
 و سلطان علی (شاه انتخابی سردار دوست محمدخان) به پشتیبانی و وزرای خود آئی از
 تعریکات میدی یکدیگر خودداری نکردند تا اینکه بالاخره سلطان علی شاه بدست شهزاده
 اسمعیل پسر ایوب شاه در اطاق خواب خود در بالا حصار خفه گردید و بساط سلطنت
 یکی از شهزادگان پوشالی برداشته شد، سردار محمد عظیم خان با شاه انتخابی خودش
 چندی دیگر حکمرانی داشت و مسافرت های جنگی در غرب و شرق کشور در سمند و پشاور
 نمود تا وفات کرد و پسرش حبیب الله خان بجایش تفریافت. ایوب شاه هنوز هم چند گاه
 دیگر در بالا حصار بر مسند شاهی نشسته بود و میخواست بایسر خود شهزاده اسمعیل
 کار حبیب الله خان را هم یکطرفه کند ولی بر دل خان به موقع رسیده اسمعیل را مقتول،
 شاه ایوب را بر طرف و آزاد و حبیب الله را سرخوش گذاشت و بدین ترتیب سلطنت رقیب
 سلطان علی شاه و با او سلسله دودمان سدوزائی در کابل خاتمه پذیرفت.

بدین طریق در یک موقع بسیار حساس دوره فتور تاریخ معاصر افغانستان که انگلیسها
 در پنجاب و سند رسیده و طرح نقشه های آینده را می ریختند ورنجیت سنگه قلعه اتک را
 از غلام محمد خان و جهانداد خان با میزائی خریدند و گوشه به آواز و چشم بر راه موقع
 مساعدتر نشسته بود، حکومت دودمان سدوزائی در شرف اختتام و سلطنت محمد زائی بمیان
 نیامده بود درین دوره بین البین که کشور شکل ملوک الطوائفی گرفته بود و علامت فارغه
 ضعف و نقاهت آن وجود همین دو شاه گمنام در دو گوشه دولت خانه بالا حصار کابل است
 مهاراجای سک به اساس نقشه غیر مرئی فرنگک قدم بقدم پیش آمده کشمیر، ملتان،
 هیره جات و پشاور را تصاحب نموده رفت تا به متهدیان کمپنی هند شرقی تسلیم دهند.

دو شاه در يك شهر

در سال های بین ۱۸۳۸ و ۱۸۴۲ که دوره اول و دوم سلطنت امیر دوست محمدخان را از هم جدا میسازد و در طی آن انگلیس به نام شاه شجاع و شاه شجاع در سایه قوای فرنگی بر افغانستان مسلط شدند مبارزه بهر جا و بهر رنگ باسلطه قوای بیگانه و شاه دست نشانده آن جریان داشت این موقعی است که در حقیقت پادشاه قانونی منتخبه عامه ملت بکلی در افغانستان وجود نداشت معذالک در شش ماه اخیر این دوره پر آشوب دو شاه در کابل باهم مقابل شدند که یکی از قوه اجنبی و استبداد و دیگری از روح مبارزه و نهضت روی آزادی خواهی مجاهدین ملی نمایندگی می کرد .

در مقاله گذشته علت ظهور و روز های زندگی و سلطنت پرماجرایی دو شاه را در بالا حصار کابل شرح دادیم . اینک باز از دوشاه دیگر صحبت می کنیم که هر دو در شهر کابل زندگانی داشتند ولی این دفعه یکی در بالا حصار به اصطلاح وقت در «دودولت خانه» بر مسند شاهی تکیه داده بود و دیگری در «غریب خانه» شخصی خودش در یکی از محلات شهر بوضع عادی بود و باش داشت . میان این دوشاه و آن دو شاهی که در مقاله قبل شرح حال ایشان ذکر شد یاره تفاوت های دیگری هم است ، آن دو شاه هر دوشهزانه گان سدوزائی بودند که بحساب دو نفر از سرداران بارکزائی بمیان آمدند و این دوشاه یکی سدوزائی و دیگری از جمله

سرداران یا سردار زادگان بارکزائی است . یکی پادشاه دست نشانده انگلیس ها و منفور ملت میباشد و دیگری شاهی است که جماعه بی از سران ملیون افغانی از ناچاری نظر به ایجاب وقت انتخاب کرده اند .

بعد ازین که انگلیس ها در نیم قاره هند مسلط شدند و محافظت آن سرزمین محور سیاست ایشان در آسیا قرار گرفت نقشه های عملی نشده ناپولیون را بهانه قرار داده و با مظاهره حفظ افغانستان از حملات بیگانه و انبساط روابط تجارتهی به کشور ما تجاوز کرده و پادشاه قانونی وقت امیر دوست محمد خان را مجبور به فرار بخارا ساختند و شاه شجاع الملک سدوزائی به کمک ایشان بار دیگر بعد از ۲۳ سال در بالا حصار بر تخت سلطنت نشست . از ۱۸۳۸ تا ۱۷۴۲ که بظاهر امر شاه شجاع به نام پادشاهی میکرد و اداره بیشتر در دست «مکناتن» بود قوای فرنگی از قندهار و گرشک گرفته تا قلات غلزائی

وغزنی و وردک و کابل و چهاربیکار و جلال آباد و دیگر نقاط عرض راه تمرکز داشت .
درین چهار سال فتور و بقراری ملت آبی از مبارزه آزادی و برهم زدن نقشه های
مشترک شاه شجاع و مکنه تن خود داری نکرده و چون مراتب ظلم و احجاف و خودسری
به آخر رسید و بنا شده بی از بزرگان منتخبه قوم رانفی بلند کنند نگاه چند نفر از سران بیدار
قوم که تشبثات اجنمی و عمال آنها را به دقت تعقیب می کردند به دور عبداللہ خان اچکزائی
و امین اللہ خان لوری جمع شده و به تشکیل یک سلسله مجالس پرداختند و نقشه های امحای
قوای حگمه را کشیدند و برای قیادت خود در یکی از روزهای عشر اولی ماه رمضان
۱۲۵۷ هجری قمری (نوامبر ۱۸۴۰) نواب محمد زمان خان بن نواب اسدخان (نواسه سردار
پاینده خان مرحوم) را به پادشاهی انتخاب کردند . سپس بتاریخ ۱۷ رمضان (۲ نوامبر)
به عملیات آغاز نموده و بعد از قتل (برنس) جنیش ملی بایبیکار علنی در مقابل فرنسکی
روز بروز توسعه پیدا کرد و زمانی که میدان مبارزه گرم بود سردار محمد اکبر خان
وارد کابل شد و در نتیجه کامیابی های مجاهدین ، انگلیس ها به امضای معاهده تسلیمی
مجبور شدند که بتاریخ ۱۶ ذی الحجہ ۱۲۵۷ (اول جنوری ۱۸۴۲) به امضا رسیده و در متن
فارسی آن سردار محمد زمان خان به لقب (نواب مستطاب معلی القاب نواب عالی نواب
محمد زمان خان) و نایب امین اللہ خان به لقب (نایب الثانی رفیع المکانی) بحیث نایب او
شناخته شده و از سایر سرداران و سران در متن اسمی نیست و در پایان میثاق مهر کرده اند .
شاه شجاع و زمان شاه از اواسط رمضان ۱۲۵۷ تا اواسط صفر ۱۲۵۸ (از اوائل
نوامبر ۱۸۴۱ تا ۱۵ اپریل ۱۸۴۲) که روز قتل شاه شجاع بدست شجاع الدوله پسر
همین زمان شاه می باشد در حدود تقریباً ۵ و نیم ماه با رقابت بسیار شدید با یک دیگر
مقابل بودند و هر چه امین اللہ خان لوگری که تقریباً نایب هر دو شاه شمرده می شد
در نزدیک ساختن نظریات طرفین صرف مساعی کرد موفق نشد زیرا در نتیجه باید یکی
از این شاهان یعنی نواب محمد زمان خان تنزل می کرد و وزیر می شد .
بهر حال ایجابات وقت و تحول اوضاع کاری کرد که خود به خود موقعیت هر دو
مقرنزل شده رفت به این معنی که شاه شجاع در غیاب حامیان خود بکلی موقعیت خود را
از دست داده و آخر بقتل رسید و زمان شاه بعد از ظهور سردار محمد اکبر خان و پیدا شدن
امکانات مراجعت امیر دوست محمد خان خود به خود در صف دوم قرار گرفت و آهسته
آهسته عقب تر رفت . اگرچه درین میان پادشاهی فتح جنگ پسر شاه شجاع هم داستانی
دارد که شرح آن را جداگانه باید نوشت . بهر حال در روزهایی که دامنه نزاع بین
امین اللہ خان و زمان شاه بر اساس شاهی فتح جنگ در اطراف تپه مرغان وسعت یافته بود ،
سردار محمد اکبر خان در جلال آباد و تیزین از انگلیس ها شکست خورده و خود را به کابل
رسانید و با ورود او نزاع مدعیان سلطنت یک طرفه گردید یعنی چند گاه دیگر هم فتح
جنگ شاه ماند ولی زمان شاه دیگر پیرامون این ادعا نگردید و متعاقباً انگلیس ها
بفکر انتقام جوئی بار دیگر وارد کابل شده گوشه ای از بازار چته را آتش زدند و آنگاه
تمام افغانستان را تخلیه نمودند و امیر دوست محمد خان را گذاشتند که بار دیگر
از هند آمده و بر تخت افغانستان نشیند .

حبیب الله خان

پسر و ثروت سردار محمدعظیم خان

بعد از وفات سردار محمدعظیم خان حاکم کشمیر دو چیز از او باقی ماند که در امور اداری مملکت ولو برای مدت کوتاهی هم بود ثقل آن محسوس میشد: یکی دارائی سرشار و دیگری پسری. بنام حبیب الله خان پسر سردار محمدعظیم خان که جوان بی تجربه و رفیق دوست و خوش گذران بود میخواست با این ثروت آقائی را تا حدود شاهی برای خویش تامین کند ولی همین ثروت نه تنها این قدرت را از او سلب کرد بلکه پراگنده شدن و فقدان آن او را به ضعف مزاجی و مالیخولیا گرفتار ساخت.

در موقع وفات سردار محمدعظیم خان (۱۲۳۸ هجری قمری مطابق ۱۸۲۳ م) شاه انتخابی او ایوب شاه بن تیمور شاه کابل بود ولی طوریکه در بعضی مقاله های دیگر قبلاً شرح داده ام این شاهی بنام بود و اقتدار واقعی را بعنوان وزارت خود سردار احراز کرده بود. بعد از وفاتش پسر او سردار حبیب الله خان نقش پدر را بعهده گرفته و ایوب شاه را کما فی السابق بی اختیار گذاشت ولی میان این پدر و پسر فرق زیاد بود و به استثنای ثروت سرشار باقی کدام صفت بارز در پسرش دیده نمیشد و گذشته از بی کفایتی آدم خوش گذران بود چنانچه بعلمت عدم اطمینان

خود سردار محمدعظیم خان نواب چهارخان را وصی و ولی و مشاور پسر خود تعیین نمود



«حبیب الله خان پسر سردار محمدعظیم خان»

ولی حبیب الله خان این وصایا را فراموش نموده نواب چهارخان را با تفویض حکومت غمناکی از خود دور کرد.

اولین تصادم میان شهزاده اسماعیل پسر ایوب شاه و سردار حبیب الله خان شروع شد، شهزاده اسماعیل چون میدید که اختیارات واقعی پدرش سلب شده است با حرارت جوانی و خون گرمی که داشت بیوسته می طپید تا موقعیت پدرش را بجیت شاه مستحکم کند و حبیب الله خان برعکس در نظر داشت که همان لقب و نام خشک شاهی را هم

از او بگیرد و برای احراز موفقیت از کما کماهای قندهاری خود استمداد نمود. در این وقت دو مسئله مورد توجه برادران بارکزائی معروف به سرداران قندهاری واقع شده بود

یکی مقابله با شاه محمود سدوزائی در هرات و دیگر برقراری قیادت خانوادگی در کابل و چون درین فرصت معین سردار شیردل خان مصروف مقابله شاه محمود در هرات بود سردار یردل خان فوراً بکابل آمد و بعد از ملاقات با ایوب شاه او را در بالا حصار محبوس ساخت و پسرش شهزاده اسماعیل در اثر مقاومتی که بخرج داد کشته شد و بدین ترتیب سلطنت آخرین شاه سدوزائی ولو که جنبه پوشالی هم داشت بدست یردل خان در کابل



شهزاده اسماعیل پسر ایوب شاه

خاتمه پذیرفت و حبیب الله خان از طرف او سردار کابل شناخته شد و خودش بقندهار مراجعت کرد.

سردار حبیب الله خان در مدت کوتاهی که میدان را خالی یافته بود حتی المقدور مامورین ایوب شاه را معزول و رفقای خویش را بجای آنها منصوب نمود. علاوه بر نواب جبارخان، نایب امین الله خان لوگری را هم که مرد تجربه کار بود و به شخص پدش خدمات زیاد نموده بود از خود آزرده ساخت.

دومین تصادم میان حبیب الله و سردار دوست محمد خان بوقوع پیوست. سردار اخیرالذکر که درین وقت در پشاور بود و جاگیر کوچکی داشت برادران خود را گذاشته و خواست از فضای مساعد کابل استفاده نماید. سردار حبیب الله خان عتدا لورود از او استقبال خوبی نمود ولی از همان دقیقه اول احساس میشد که عقب این تشریفات ظاهری نقشه های در کلبه طرفین است که تصادم ایشان را ختمی میسازد. دیری نگذشته بود که هواخواهانی بدور سردار دوست محمد خان جمع شدند و سردار حبیب الله خان به دستگیر نمودن و کور ساختن کما کما خود تصمیم گرفت ولی حین دخول سردار دوست محمد خان در تالار دربار بالا حصار حاجی خان کما کما موضوع را بانهادن انگشت روی چشم خود به او فهمانیده و در نتیجه سردار دوست محمد خان ازین حادثه رهائی یافته اول به کهستان و باز به غزنی رفت و ازین جاها به حمله های متواتر پرداخت و بالاخره اهالی کابل میان کما کما و برادر زاده را اصلاح نمودند ولی باز روابط آنها تیره و تار شد.

سومین بر خورد میان حبیب الله خان و سردار شیردل خان واقع گردید. سردار شیردل خان بعد از سردار محمدعظیم خان در میان برادران بارک زائی مردی بود شجاع و عاقل و مدبر و چون ملاحظه نمود که میانہ حبیب الله خان و دوست محمد خان اصلاح پذیر نیست اول هر دورا در بالا حصار زندانی کرد و بعد هر دورا رها نمود. بدین ترتیب که حبیب الله خان را به ضمانت مامای خود خدای نظر خان به او گرفتار نمود و دوست محمد خان را يك لك رویه از دارائی سردار محمدعظیم ان اعطا نمود و نقشه ای برای تقسیم کشور بین برادران خود طرح کرد ولی بار دیگر سردار دوست محمد خان مخالفت نموده و میان او و شیردل خان در محول بالا حصار و شاه شهید جنگی در گرفت و با دخالت نوآب چهار خان و نوآب محمد زمان خان آرامش برقرار گردید و نقشه شیردل خان که از ان در يك مقاله دیگر صحبت خواهیم نمود علنی شد .

سردار حبیب الله خان بن سردار محمدعظیم خان که اسمش عنوان این مقاله قرار گرفته خود قراریکه گفتم شخصیت برجسته ای نداشت فقط ثروت عظیمی که از پدرش به او میراث مانده بود در عین زمانی که ثقلی مخصوص به او بخشیده بود عامل اخراج او از صحنه اداره و سرداری کابل هم گردید . سردار حبیب الله خان با خرج پول و حلقه رفقا میخواست آمریت کند ولی همین ثروت عظیم کا کاهای قندهار و پشاور و او را متوجه کابل نمود و آمدن آن ها در مرکز مملکت سبب شد که هم ثروت از دست این سردار جوان برود و هم سرداری و کشور داری :

ورود شیردل خان به کابل

چون سردار شیردل خان عزم کابل کرد سردار یار محمد خان و سردار سلطان محمد خان سردار حبیب الله خان مجذوب را تشجیع به مقابله نمودند و سر راه چاردهی را گرفتند . سردار شیردل خان از راه قلعه فاضل بیگک و افشار نانک چی و چهل تن طرف کابل پیش آمد و مدافعه کنندگان راعقب زده و محل پوستین دوزها را که در حوالی شرقی پل محمود خان واقع است معسکر خود قرار داد . سپس از جانب بینی حصار بطرف قلعه هوشمند خان پیش آمده و از جناح جنوب بصورت نیم دایره بالا حصار را حلقه کرد و بالاخره از راه دروازه خونی که متصل دروازه جبهه واقع است داخل بالا حصار شد و دولت خانه را به قهر و غلبه معصرف گشت و سردار حبیب الله خان را مجبوس نمود .

سدوزائی هادر هرات

شاه محمود و کامران در يك گوشه افغانستان

قتل وزير فتح خان در ۱۲۳۴ هجری قمری بدست شاه محمود و کامران و جنبش برادران بارک زائی برای اخذ اتمام واقعه ئی بود که در اثر آن شاه و شهزاده سدوزائی در حوزه هرات و حکومت بارک زائی در سائر حصص افغانستان برقرار شد. شبه ئی نیست که بعد از ۲۲ سال سلطنت شاه محمود و پسرش و زبیر یار محمد خان الکو زائی و احفادش دامنه سلطنت سدوزائی را برای سال های دیگر هم ادامه دادند ولی درین مقاله مختصراً واقعات دوره زمامداری خود شهزادگان سدوزائی شرح یافته و نشان داده میشود که باضعف اداره و مخالفت های ذات الیمینی پدر و پسر محدود بودن ساحت سلطنت سدوزائی و اختلافات داخلی سدوزائی و بارک زائی و تعرضات شاهان قاجاری و مداخلت روسیه و انگلیس و رقابت های آنها در آسیای مر کزی، هرات بعد از تحمل محاصره بسیار سخت و طولانی فتح نشد و بدست خود سدوزائی های افغانستان باقی ماند.

بعد از قتل وزیر فتح خان (۱۲۳۴ هجری قمری) که باردیگر به نحوی شدیدتر میانه سدوزائی و بارک زائی برهم خورد شاه محمود و پسرش شهزاده کامران مقابله را در میدان جنگ چهار آسیاب باسر دار دوست محمدخان گذاشته شبکی بطرف قندهار فرار کردند و چون این شهر را بردل خان و برادرانش از گن محمد خان حاکم شاه سدوزائی متصرف شده بودند شاه محمود و پسرش مجبور شدند که از طریق ذیراؤد و بی راهی ها افتان و خیزان باعجله و شتاب خویش را به فرار برسانند. می گویند که شاه و شهزاده فقط با ۱۱ تن دیگر به هرات رسیده و بساط استقرار و حکمداری را در آنجا گسترانیدند.

شهزادگان سدوزائی که عمل فوج و شرم آور قتل وزیر فتح خان ساحت وسیع افغانستان را برایشان تنگ ساخته بود حوزه هرات را هم بر خود تنگ ساختند زیرا با خود خواهی عجیبی که این پدر و پسر داشتند به هم نوائی و اطاعت یکدیگر حتی در بحرانی ترین موقع که از هر طرف صدای مخالفت بر علیه آنها بلند شده بود تن در ندادند.

شاه محمود که تمام بدبختی ها را ناشی از وجود پسر خود میدانست میخواست همانطور که عنوان شاهی دارد همه اختیارات را هم در دست داشته باشد ولی کامران که سمت

وزارت پدر را داشت از سلطه و اقتدار او خسته شد تا اینکه شاه محمود در (۱۸۱۹ م مطابق ۱۲۳۵ هجری قمری) از ترس اینکه مبادا مجبوس شود از شهر برآمد. ازین تاریخ به بعد دودفعه در سالهای ۱۸۲۰ و ۱۸۲۱ (۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ هجری قمری) میان شاه و شهزاده در پیرامون هرات جنگ شد. شاه از اهالی بادغیس و غرستان و ایماق استمداد میکرد و شهزاده از حکام قاجاری مشهد کمک میخواست و در نتیجه سرداران و سران قوم به جنگهای مضحک پدر و پسر خاتمه داده شاه محمود را به داشتن عنوان شاهی و مقام و تجلیل راضی ساختند و اختیارات را شهزاده در کف خود گرفت. بدین ترتیب در حالیکه سائر حصص افغانستان بدست سرداران بارکزائی افتاده بود و در ولایت شرقی ملکها با برادران بارکزائی و سلطنت محمد زائی که با بلزور آزمائی داشتند شهزادگان سدوزائی در گوشه شمال غرب افغانستان موقع یافتند که چندی دیگر حکمرانی کنند. انزوای سدوزائیها در حوزه هرات مصادف است به سالهای که سیاست توسعه جوئی روس و انگلیس در آسیای مرکزی و شرق به آخرین حد بجران رسیده و قاجاریها ازین ضعف و انزوا استفاده نموده پیهم به هرات حمله می کنند.

اولین واقعهئی که از طرف غرب آسباب مزاحمت شاه محمود و کامران را فراهم نمود حمله فیروزالدین بود در ۱۸۲۲. حاجی فیروزالدین برادر شاه محمود که ۱۶ سال در هرات (۱۸۱۶-۱۸۰۰) بصورت خود مختار حکومت نموده بود و بعد از سقوط قندهار بدست پردل خان به مشهد رفته بود به تشویق و همکاری قلیچ خان تیمینی بر هرات حمله کرد ولی مشوق او مقتول و خودش در محبس افتاد.



(حاجی فیروزالدین)

سال بعد (۱۸۲۳) در اثر اشارات فتح علی شاه قاجار حملاتی از طرف مشهد شروع شد و تهدید متوجه فراه هم گردید و اهالی اینجا متمایل بوسرداران قندهاری شدند و سردار شپردل خان آهنگک آن سمت کرد. درین وقت شاه محمود بخوشی یا از روی اجبار در (باغ شاه) منزوی و مشغول عیاشی بود. کامران اداره شهر و بالا حصار یعنی حکومت ملسکی و نظامی را به حسین خان و کبیل مامایش و مصطفی خان زوری سپرد و پسرش جهانگیر را طور بالابین بالای آنها گذاشت و خود متوجه مطیع ساختن فراه شد. این دونفر سران قومی که هر کدام دارای نفوذ و اقتدار و در عین حال صاحب نقشه های جداگانه بودند در آغاز کار متفقاً علیه کامران شدند و پسرش جهانگیر را برای اخفای نیات باطنی خود به شاهای برداشتند و بعد هر کدام از طرف خود یکی حاجی فیروزالدین را از حبس کشیده شاه ساخت و دیگری نزد شاه محمود رفته و او را از انزوا بیرون کشید و بالاخره مصطفی خان زوری بعد از ۱۸ روز سلطنت دوم فیروزالدین را خاتمه داده کامران را به آمدن هرات دعوت و تشجیع نمود.

شیردل خان اگرچه قلعه لاش و جوین را در جنوب فراه در محاصره گرفته بود ولی موفقیت مزید حاصل نتوانست و کامران متردد بود که آیا به هرات برگردد یا نه ؟ چون مصطفی خان روزی قدرت مطلقه در هرات پیدا کرده بود اهالی ازو دل خوشی نداشته و سید میرصدیق خان بردرانی از طرف خود کامران را به آمدن شهر دعوت نمود و در تار یکی شب اسباب ورود او را فراهم کرد . میان کامران و مصطفی خان در داخل حصار شهر و قلعه اختیارالدین مدت یکماه زد و خورد ادامه پیدا کرد و بالاخره مصطفی خان تسلیم گردید و کامران بار دیگر در ۱۸۲۸ (۱۲۴۴ هجری قمری) بار دیگر بر شهر هرات مسلط گشت و در ۱۸۲۹ (۱۲۴۵) بعد از وفات پدرش شاه محمود رسماً عنوان شاهی بر خود نهاد :

مدت ۹ یا ۱۰ سال (از ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۹) اول اقامت شاه محمود و کامران در هرات که اولی بنام شاه ودومی حایز اقتدار مطلق بود پدر و پسر در حالیکه بین خود مخالف بودند در اثر مخالفت های داخلی و ادعاها و تحریکات قاجاری ها روز خوشی نداشتند تا اینکه شاه محمود در ۱۸۲۹ بصورت اسرار آمیزی وفات کرد و بقرار بعضی روایات در مرگ او دست پسرش بی مداخلت نبود .

بهر حال ازین تاریخ به بعد کامران بخود عنوان شاهی نهاد و عطاء محمد خان الیکوزائی را وزیر خویش ساخت و زبیری که کم کم اختیار امور را در کف خویش تمرکز داد . عطاء محمد خان در ۱۸۳۰ وفات نمود و بعد از او بنا بود پسرش سردار دین محمد خان مقام وزارت را اشغال کند ولی تحریکات اطرافیان به او مجال نداد و نامبرده مقام خویش را به پسر عرش یار محمد خان الیکوزائی پسر عبدالله خان معروف الیکوزائی که در عصر سلطنت اول شاه محمود حاکم کشمیر بود تفویض نمود .

در اوائل روابط شاه کامران و وزیرش بد نبود . در ۱۸۳۲ به اشاره فتح علی شاه قاجار سرش عباس میرزا با ۳۰ هزار نفر مامور تسخیرا هرات شد : عباس میرزا میخواست قضا یا را بدون جنگ ذریعه مذاکره حل کند و نماینده ئی برای مذاکرات از شاه کامران چواش نمود و وزیر یار محمد خان به این مقصد اعزام شد ولی چون کوچکترین امری را به نقص شاه خویش قبول نکرد مسایل لاینحل ماند و شهزاده قاجاری خلاف تعاملات نماینده و وزیر شاه کامران را نظر بند نمود سال بند محمد میرزا پسر عباس میرزا هرات را در محاصره گرفت ولی قوت عباس میرزا (۱۸۳۳) نقشه های ایشان را برهم زد و قوای قاجاری به مشهد عقب رفت و یار محمد خان به هرات مراجعت کرد و سال بعد در ۱۸۳۴ خود فتح علی شاه هم وفات نمود .

ازین وقت تا اواخر ۱۸۳۷ در ظرف سه چهار سال شاه کامران و وزیرش یار محمد خان برای تنظیم امور قلمرو خود موقع یافتند و این فرصتی است که وزیر بیش از پیش بر نفوذ خویش افزوده اقتدار بیشتر کسب کرد و همان اختیارات کامله را بدست آورد که خود کامران در زمان پدرش احراز کرده بود در ۱۸۳۷ آواز قشون کشی های محمد شاه قاجار بر علیه هرات بلند شد و مجرد او درین وقت بیشتر سیاست

روسیه نزاری بود . این موقعی است که موضوع هرات واقعاً اهمیت بین‌المللی درین گوشه آسیا پیدا کرده و موضوع پیشروی و تأمینات روسیه و انگلستان در آسیای مرکزی و هند به نقطه‌ئی رسیده بود که افلا بصورت غیر مستقیم بهم تصادم کنند . شبهه‌ئی نیست که در ظاهر امر دولت سدوزائی افغانی هرات و قاجاری‌ها از غوریان تا هرات در خاک‌های افغانستان باهم مقابل شده بودند ولی کشورهای بزرگ روسیه و انگلیس در تعیین سرنوشت شهر تاریخی و یک نقطه مهم جغرافیائی دلچسپی زیاد نشان میدادند به نحوی که روس‌ها از اقدامات قاجارها و انگلیس‌ها از نظریات سدوزائی‌ها پشتمانی میکردند و نمایندگان سیاسی حتی نظامی طرفین عملاً در دوجبهه مخالف کار روائی داشتند و روسیه و انگلیس با اعزام ایلچی‌ها و وفدها و مکاتیب پیوسته سعی داشتند که کابل و قندهار یعنی امیر دوست محمدخان و سردار کندل‌خان را پشتمانی با نظریات متقابله خود بسازند و یک سلسله فعالیت‌های شدید و ضد و تقبض درین گوشه آسیا در جریان بود .

اگرچه قلعه غوریان بدست محمدشاه قاجار افتاد و سپاه قاجاری تحت او امر صاحب منصبان روسی تا پای حصار شهر رسید و هرات ده‌مادر محاصره افتاد و بواسطه قلت آذوقه شاه کامران بنای تسامیم راهم گذاشت ولی یار محمد خان اسکوزائی و زیرش بیشتر مقاومت نشان داد و « پاتنجر » انگلیس که درین وقت در هرات بود بیشتر شاه سدوزائی را بمقاومت تشویق کرد و نتیجه چنان شد که هرات فتح نشد و از یک مرحله مهلك نجات یافت و محمدشاه قاجار بعد از ده ماه محاصره در اثر تخویف انگلیس در بندر عباس از پای حصار هرات بطهران مراجعت کرد .

بعد از دفع حملات بیگلانه شاه کامران و وزیرش یار محمدخان به مخالفت‌های ذات‌البینی خود مجدداً شروع کردند و شاه از اقتدار روزافزون و زیرخویش دل‌تنگ شد و خواست بهرنگی باشد او را از میان بردارد و وزیر یار محمدخان که بازوی خویش را قوی میدید در صدبرآمد که شاه را ناپدید کند . در ۱۲۵۶ هجری قمری (۱۸۴۲ م) در حالیکه شاه شجاع در کابل سلطنت داشت شاه کامران در قلعه اختیارالدین داخل شده و بنای مقابله را با وزیر خویش نهاد در نتیجه شاه مغلوب و به امر وزیر به تلافی کهسان تبعید شد و در آنجا به امر وزیر یار محمدخان به قتل رسید (۱۲۵۶ قمری هجری مطابق ۱۸۴۲)

یار محمد خان الکو زائی

وزیر، وزیر کبیر، پادشاه هرات

در سال ۱۸۲۹ مطابق ۱۲۴۰ هجری قمری شاه محمود سدوزائی طور اسرار آمیز در هرات وفات کرد و پسرش شهزاده کامران که در حیات پدر بحیث وزیر حایز اقتدار مطلقه بود لقب شاهی بر خود نهاد. عطا محمد خان الکو زائی بو وزارت او منصوب شد و لوی وفات او یکسال بعد سبب گردید که وزیر دیگری روی کار آید. چون بحیث عرف عمومی مقام وزارت امر ارثی تلقی میشد بنا بود که پسر وزیر متوفی سردار دین محمد خان شغل وزارت را اشغال کند و لوی تحریکات درباریان از سلب موقع نمود و نامبرده حاضر شد که به نفع پسر عمش یار محمد خان الکو زائی کناره گیری کند، یار محمد خان که بیشتر به صفت وزیر شهرت دارد اصلاً پسر عبداللہ خان الکو زائی بود که در عصر سلطنت اول شاه محمود در کشمیر سمت حاکمی داشت و بسا اینکه پدرش در تاریخ افغانستان شهرت زیاد دارد پسرش بشرحیکه مختصراً در ذیل می نویسیم به مراتب از او معروف تر شد و وزیر رسید که به لقب «وزیر کبیر» بجای سدوزائی های هرات حکم فرمای مستقل و پادشاه هرات شد وصیت شهرتش تمام آسیای مرکزی را فرا گرفت.

یار محمد خان الکو زائی که اینجا شرح حال مختصر او را میخوانند یکی از مردان باعزم و مقتدر افغانستان است که از دربار شاه کامران به وزارت رسید و بعد در اثر روح جاه طلبی و اراده و نیروی که در بازوی خویش احساس میکرد به سلطنت محلی سدوزائی در هرات خاتمه داده و جانشین آن شد و خارج از حوزه هرات در قلمرو وسیع تر که نازمین داوور بلخ و چخانسور انبساط داشت حکمرانی میکرد. یار محمد خان وقتی هرات را نگه کرد که رقابت دول بزرگ و تحریکات بیگان متوجه آن شهر بود یار محمد خان با فرنگی ها سخت مخالف بود و باقا جاری ها در او اثر اظهار دوستی میکرد و همه اینها مظاهراتی بود که تعادل خویش را در میان مخالفت های داخلی و هنگامه های خارجی حفظ کند و اعتراف باید کرد که نقش خویش را عاقلانه بازی نمود.

وزیر یار محمد خان از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۲ یعنی تا آخر حیات شاه کامران سمت وزارت

شاه سدوزائی هرات را حایز بود و دوره وزارت او درین عصر همان دوره پر جنبجالی است که هرات عرصه تصادم رقابت روس و انگلیس قرار گرفته و شاهان و شهزاده گان قاجاری یکی بعد دیگری شهر را تهدید میکردند. شبهه بی نیست که دریک چنین موقع خطیر که هرات مجزا و مطمح نظر بیگانگان قرار گرفته بود و شاه ضعیف النفسی چون کامران بران حکمروائی میکرد وزیر و طبقه بسیار سنگینی بر عهده داشت و قرار یکه و ایع نشان میدهد این سردار الکوژائی از همان آغاز دوره وزارت عزم قطعی داشت که هر طور باشد هرات را حفظ کند و حفظ هم کرد. در ۳۳ ۱۸۳۳ که عباس میرزا از طرف پدرش فتح علیشاه قاجار مامور حمله بر هرات شد و خواست مسئله را با نماینده شاه کامران از طریق مذکره در مشهد حل کند و یار محمد خان از طرف شاه سدوزائی به شهر مذکور اعزام شد کوچکترین نفوذ قاجاری بر هرات و سایر نقاط قلمرو دولت سدوزائی قبول نکرد تا اینکه شهزاده قاجاری برخلاف همه مقررات و تعاملات وزیر مذکور را تحت مراقبت و فشار گرفت.

طبعاً شاه کامران در استخلاص و زیر خویش داخل اقدامات شد و در اثر آن یاد اثر وفات عباس میرزا (۱۸۳۳) وزیر یار محمد خان خویش را به هرات رسانید و کامران وظایف خویش را اشغال کرد و بیش از پیش جلو امور را در دست توانای خود گرفت.

در ۱۸۳۷ چینی که رقابت روس و انگلیس در مسئله هرات بمنتهای شدت رسید و محمدشاه قاجار به تشویق و به کمک صاحب منصبان روسی ده ماه شهر را در محاصره افکند، وزیر یار محمد خان چه در مذاکرات با میجر یا تنجر انگلیس که به تغیر لباس وارد هرات شده و مدافعین را تشویق میکرد و چه در عملیات تدافعی مهارتی بسزای

خود نشان داد و از نیروی بازوی خود دور فایت های دو کشور بزرگ حتی از پول کمپنی هند شرقی طوری استفاده کرد که سیاه متهاجم قاجاری از پای دیوارهای شهر عقب نشست.

بعد از ۱۸۳۸ هرات از محاصره قاجار خلاص شد ولی انگلیس ها که درین زمان کابل و فندهار را به نام شاه شجاع اشغال کرده بودند در صد برآمدند که هرات و دولت سدوزائی محلی آنجا را هم تحت نفوذ خویش آورند. طوریکه گفتیم میجر یا تنجر انگلیس از طرف کمپنی هند شرقی



(یارمحمدخان الکوژائی)

برای تقویت دولت سدوزائی به شاه کامران و وزیر پول پرداخته میرفت. بعد از محاصره «کرنیل استودیت» هم به او ملحق شد تا در مقابل مخارج کمپنی امتیازائی مبنی بر تضمین نفوذ فرنگی بدست آرند ولی یارمحمدخان درحالیکه از پول آنها تا میتوانست استفاده نمود کوچکترین امتیازی به نمایندگان انگلیس قایل نشد تا اینکه «مکاتن» نماینده مختار

فرنگی در کابل از طرف خود «میجر تود» را در ماه می ۱۸۳۹ به جای (استودارت) بهرات اعزام کرد تا با صرف پول و وعده های مزید دولت سدوزائی هرات را هواخواه بریطانیا بسازند . باینسکه در اگست ۱۸۳۹ معاهده دوستی بین (استودت) و شاه کامران امضا شد و وزیر یارمحمد خان که مجرای امور در دستش بود زیر بار نرفت و عملا امتیازی برای فرنگی ها قایل نشد ، یارمحمدخان چون اساس علل دلچسپی های قاجار و انگلیس را بهرات می فهمید میکوشید که حتی المقدور از طرفین به نفع دولت سدوزائی استفاده کند چنانچه در حمله قاجار از بول و پشتی بانی های نمایندگان فرنگی استفاده نمود و وقتیکه خطر حمله غرب بر طرف شد و انگلیس ها جز حوزه هرات بقیه افغانستان را اشغال کردند به حرفهای نمایندگان آنها واقعی نگذاشت و با مظاهرات دوستی با محمد شاه قاجار بالاخره (میجر تود) را از هرات اخراج کرد و با قدرت روز افزون خویش کامران شاه را از میان برداشت (۱۸۴۲) .

شبهه بی نیست که ازین تاریخ به بعد هم یارمحمدخان لقب شاهی بر خود نه نهاد منتها خویش را (وزیر کبیر) خواند ولی با داشتن این لقب به مراتب از شاه محمود و کامران سدوزائی مقتدر تر بود و در صدد برآمد که حوزه حکمفرمائی خویش را وسیع تر سازد . وزیر یارمحمدخان حکم فرمای مستقل هرات در توسعه حوزه نفوذ خود به دو سمت جنوب و شرق یعنی غور و حوزه مرغاب متوجه شد . کریم دادخان رئیس هزاره های قلعه نورا که تازه سر مخالفت بلند نموده بود مطیع ساخت و متعاقبا در طرف همان سال ۱۸۴۲ (۱۲۵۷ هجری قمری) که مصادف به جنبش معروف کابل علیه فرنگی میباشد به غور لشکر کشید درین وقت در غور دو نفر بنام مصطفی خان و ابراهیم خان صاحب نفوذ زیاد بودند . دوتن از پسران شاه کامران متوفی بنا های سیف الملوک و سعادت ملوک حین گریز از هرات نزد ابراهیم خان پناه برده بودند و سردار دین محمد خان الکوژائی پسر عم یارمحمدخان که در جوانی بعد از وفات پدر مقام وزارت را به نفع یارمحمد خان گذاشته و بعدها با وزیر کبیر سر مخالفت پیدا کرده بود نزد مصطفی خان پناهنده شده بود . از جانب دیگر «راو لنسن» نماینده سیاسی انگلیس در قندهار رای ناپود ساختن یارمحمدخان دست تحریر یک درغور دراز کرده بود . وزیر کبیر از مخالفت سران غوری مصطفی خان و ابراهیم خان استفاده نموده ایشانرا در مقابله های باهمی ضعیف ساخت و نفوذ خود را علاوه بر غور در زمین داور تا مقام (کرز) و (نرانی) بسط داد و به هرات مراجعت نمود . در ۱۸۴۶ هجری قمری که محمد شاه قاجار سیف الدوله را از حکومت مشهد بر طرف کرد پادشاه هرات موقع یافت که حوزه نفوذ خویش را تا تربت جام توسعه دهد . در طی همین سال و سال آینده (۱۸۴۷) حوزه مرغاب ، میمنه ، شبرغان ، اچچه ، سرپل ، تا نزدیک ای بلخ همه را مطیع خود ساخت و از اچچه مکتوبی بنام خلیفه مرو نوشته و استرداد علاقه های هراتی را تقاضا نمود .

در موقعیکه نفوذ پادشاهی یارمحمدخان در هرات به اوج ترقی رسیده بود در کابل سلطنت دوم امیر دوست محمدخان دوام داشت و قندهار هنوز بدست سردار کهندل خان

بود. روابط بین کابل و هرات تا اندازه بی دوستانه و در اثر خویشاوندی دو خاندان شاهی (یارمحمدخان دختر خود را به وزیر محمد اکبرخان داد ولی قضیه وفات اخیر الذکر سبب شد که غلام حیدر خان پسر دیگر امیر بامشار الیها از دواج کنند) صمیمی تر شد ولی بر عکس در روابط قندهار و هرات کشیدگی زیاد موجود بود و همین مخالفت های باهمی سبب شد که سردار کهندل خان و وزیر یارمحمدخان هر دو به محمدشاه قاجار تمایل پیدا کنند چنانچه هر یک برای امحای طرف مقابل به طهران مکاتبه هم داشتند و چون در بار قاجاری از نفوذ روزافزون یارمحمدخان در سرحدات ایران در هراس بود محمدشاه میخواست سردار کهندل خان را علیه یارمحمدخان کمک کند ولی وفات او این نقشه ها را برهم زد. متعاقباً در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه برای دولت قاجاری مشکلاتی در مشهد پیدا شد و آن بغاوت سالار سیف الدوله والی سابق آنجا بود و حمزه میرزا مامور سرکوبی او شد. وزیر یارمحمدخان یک طرف بغاوت باغی را که باعث ضعف دربار قاجار میشد به نفع خود میدید راز جانب دیگر جلب درستی قاجاری ایجاد میکرد که با حمزه میرزا علیه باغی همراهی کند. یارمحمدخان با هر دو حریف داخل مکاتبه شد و با ۸ هزار نفر جنگجوی افغانی بطرف مشهد حرکت کرد ولی عملاً با حمزه میرزا تشریک مساعی نشانداد و به این مناسب ناصرالدین شاه پشمگیری مرصع و خطاب ظهیر و لدوله بوی اعطا نمود.

چون امیر دوست محمدخان در نظر داشت که بنام وحدت خاک های افغانستان قلمرو قندهار و هرات را تحت نفوذ سلطنت خویش آورد یارمحمدخان و کهندل خان با امیر مخالف شدند و در ۱۲۶۷ در حالیکه نزدیک بود تصادمی میان ایشان واقع شود یارمحمدخان به کهندل خان نوشت که باید بموضع مخالفت مشترک تشریک مساعی نماییم. این موقعی است که سردار احمدخان رئیس اسحق زائی سردار کهندل خان را بتصرف (لاش) تشویق نمود و سردار شیردل خان بن مهردل خان بالشکری از قندهار به آن صوب اعزام شد. در عین موقع سردار محمد صدیق خان بن کهندل خان منطقه چغانسور را متصرف شد. یارمحمدخان که در اثر این قضایا متوحش شده بود شخصاً متوجه علاقه لاش شد، احمدخان را از آنجا بیرون کشید و سردار محمد صدیق خارا به لطف و مدار اروا نه قندهار کرد و پسر خود سردار سعید محمد خان را به حکومت لاش گذاشت و خود به عزم مراجعت هرات برآمد و در راه در اثر عارضه تب وفات نمود (۱۲۶۷) و جنازه او را در جوار مرقد حضرت جامی علیه الرحمة دفن نمودند.

یارمحمدخان در دوره پادشاهی خود در هرات که در حدود ۱۲ سال دوام کرد بدست فوی که دانت سران فیلموی همه را مطیع ساخت و امنیت راهبه جاتا مین نمود. با اینکه او مرد حریض و فسی القلب بود در آبادی قلمرو خود صرف مساعی زیبا نمود به بسط زراعت و حتی استخراج معادن متوجه شد و خرابی های را که در ما های محاصره بشهر هرات تولید شده بود مرمت کاری نمود و بجای مردمانی که در اثر جنگ های بیگانه نگران کشته و بوی خانمان شده بودند عده دیگر را علاقه قلعه نو و مناطق ایماق نشین و غیره کوچ داد و نسبت به شهزاده گان سد وزائی در ساحت وسیع تر و به مفهوم خوب تر بر هرات حکومت کرد.

در تجسس خط سرحدی

دراثر رویداد های تاریخی که کم و بیش در اطراف آن درمولفات و آثار و مطبوعات ما و انگلیس ها قلم فرسایی بعمل آمده است ، فرنگی ها بعد از اینکه بالاخره در ۱۸۴۳ وادی سندو در ۱۸۴۹ خاک پنجاب را به نظام اداری خویش ملحق کردند . بفرکر خط سرحدی محکم و مستقری افتادند .

بعبارت دیگر درست در وسط قرن نوزده نقشه های استعماری انگلیس ها مبنی بر تصرف نیم قاره هند به حد نهائی خود رسیده خاک حاصل خیز هندی را در طول عرض آن از حوزه گنگا تا حوزه سند بدست آوردند و در صدد بر آمدند که باید خط سرحدی محکمی پیدا شود که لقمه نرم و چرب هندی را به آرامی خاطر دور از چشم رقبای دور و نزدیک نوش جان کنند و حین استفاده از جمله های فراخ و زرخیز کسی متعرض ایشان نشود . لذا مسئله تجسس يك خط سرحدی مستحکم بحیث مهمترین مسئله سیاسی ، سوق

انگلیس ها در حوالی وسط قرن ۱۹ بالاخره نفوذ استعماری خویش را به آب رود سند رسانیدند ولی از روز وصول به اینجا به مسئله بسیار مهم و مشکلی مواجه گردیدند که عبارت از پیدا کردن خط سرحدی است . با اینکه در ظرف يك قرن سیاه سیون و نظا میان و تفکرین ایشان در اثر تلقینات مکاتب مختلف سیاسی به اقدامات متنوعی متشبث شده و معاهدات تحمیلی رنگارنگی بمیان آوردند معذالك همه و از همه بیشر خودشان خوبتر میدانند و معترف اند که قضا یای علاقه های سرحدی هند و افغان حل نشده بلکه در نتیجه عکس العمل همه اشتباهات آنها موضوع نیست و نستان و استقلال آن بمیان آمدن تا این علاقه استقلال خود را احراز نکنند آرامش واقعی درین گوشه شرق بمیان نخواهد آمد .

الچیشی در نظر متخصصین سیاسی و نظامی برطانیا قرار گرفت . قراریکه خوانندگان محترم مسبوق اند موضوع مطالعه و پیدا کردن خط مستحکم سرحدی برای هند انگلیس مسئله بود بسیار پیچیده و غامض که روش سیاست استعماری انگلیس را درین گوشه شرق تحت تاثیر گرفت و خطوط مشی معینی بمیان آمد که بامرور زمانه و ایجابات زمان و مکان تعدیلاتی در آن بعمل آمده رفت .

آغاز مشی سیاسی انگلیس در تجسس سرحد مستحکم برای هند متکی به دو جریان فکری و دوروش معین بود که یکی را (مدرسه پیشروی) و دیگر را (مدرسه سرحد بسته) نام نهادند. آن دسته مامورین نظامی و سیاسی انگلیس که بیشتر در ناحیه سند ما موریت اشتند طرفدار احراز سرحد مصنوعی بودند و آرزوی نهائی ایشان این بود که در قلب مملکت افغانستان رخنه کرده کویته، فندهار و کابل و هرات را در داخل حدود متصرفات خود در آورند. این آرزوی قلبی و هدف نهائی مشی سیاست پیشروی بود که بنام «مدرسه سند» هم شهرت پیدا کرده است. دسته دیگر مامورین فرنگی که بنا بر ماموریت های مختلف عموماً در پنجاب اجرای وظیفه می نمودند و ایشان را پاسبان های راه (لقب داده بودند طرفدار سیاست (سرحد بسته) بودند و مبنای خط مشی شان این بود که مجرای رودخانه اباسین و یا خط دامنه های کوهها، سرحد هند اتخاذ شود و از آن فراتر قدمی گذاشته نشود. این مدرسه به مناسبت محل ماموریت طرفداران آن بنام (مدرسه پنجاب) هم معروف گردید.

بدین فرار، بعد از اینکه انگلیس ها از حوزه گنگا به حوزه سند رسیدند و نیم قاره هند کاملاً در کف استعماری ایشان در آمد برای پیدا کردن یک خط سرحدی اطمینان بخشی در القات دو مکتب مشخص سیاست پیشروی و توقف مواجهه به انتخاب یکی از سه صورت ذیل شدند:

(۱) مجرای رودخانه اباسین (۲) خط دامنه کوه های سلیمان و قیصرغر (۳) خط مصنوعی قلب افغانستان یعنی هندوکش.

پیش از اینکه این سه موضوع را مختصراً مطالعه بکنیم باید به اینیم که نفوذ انگلیس عملاً درین وقت هادر کدام خط متوقف بود؟

انگلیس ها که رنجیت سنگ را برای ضعیف ساختن مرید دولت سدوزائی و بارک زائی اغوا و تحریک کرده و راه را برای بسط نفوذ خویش آماده می کردند فقط شخص مها را جا را مجال حکومت داده و در اخیر حیات و بعد از مرگ او فوری دست خویش را در حوزه های حکومتی سک دراز کردند و ۷ سال بعد از مرگ او سند و ده سال بعد کابل پنجاب را تصاحب نمودند و با این تصاحب که در حقیقت به ذات خویش تجاوزی بود و در ۱۸۴۹ مراتب آن در پنجاب به اتمام رسید خویش را واجد سرحدی خواندند که در سواحل راست رود سند از بای دامنه های کوه های علاقه های قبایل نشین می گذشت. این خط یعنی سرحدی که انگلیس ها از سک ها گرفتند و تجدید دقیق تر آن مطالعات و مقالات دیگری ضرورت دارد خطی بود که بین رودخانه سند و کوه های یاغستان از حاشیه بین اراضی هموار زراعی و دامنه های سنگ لاک کوهها می گذشت عبارت دیگر خطی بود که علاقه کوهی و سنگ لاک و زمین های زراعی جلگه پشتونستان را از هم مجزی می کرد و قبایلی های کوه نشین پشتون ازان بیرون بودند.

در حالی که موقف انگلیس ها در مقابل چنین خطی معین بود و عقب آنها یعنی بطرف شرق و جنوب شرق مجرای سند و پیش روی آنها یعنی بطرف شمال و شمال غرب

سرزمین افغانستان منجمله یا گستان قرار داشت در تجسس استقرار همیشه خط سرحدی برآمدند که دریناه آن هند محفوظ و مصون باشد .

قراری که همه میدانیم و تاریخ و جغرافیه و مردم شناسی و ادبیات و داستان ها و روایات شهادت می دهد سرحد طبیعی و تاریخی و سیاسی هند همان مجرای رودخانه (اندس) یا سند است که از گدگت تا بحیره هند خاک های هند و افغان را از هم جدا میکند و این علامت فارقه است که طبیعت در تشکیل اراضی میان دو کشور کشیده و سابق تاریخی این موضوع به کرات یادآوری شده و همه ازان واقف اند و همین وقوف عده بی ازانگلیس ها را بر آن داشت تا عیش ملک لبری خود را در آبهای آن فرو نشانند .

در میان انگلیس ها طرفدار جدی قبول کردن مجرای اباسین بجای سرحد (لار دلارنس) حاکم پنجاب بود و همیشه فریاد میزد «عقب طرف اندوس» . مشارالیه برای تأیید نظریه خود نظریاتی داشت مبنی بر اینکه علاقه کوهات با پیش برآمدگی علاقه قبایلی از پشاور مجزی می ماند و علاقه پشاور و کوهات برای استقرار عساکر اروپائی نژاد صحت بخش نیست . با این ملاحظات (لارنس) مجرای سند را بهترین سرحد هند میداند و می گفت که جریان رودخانه ریض و عمیق و سریع است و نسبت به خط منحنی سرحدات پای کوهها کوتاه تر و در نتیجه با خرج کم قابل دفاع می باشد . بدین ترتیب لار دلارنس به حکومت هند مشوره داد که پشاور و علاقه کوهات را به حکومت افغانی تسلیم دهند .

شبهه بی نیست که بعضی ازانگلیسها بر نظریات (لارنس) خورده گرفتند و با لاخره پیشنهاد او را رد کردند ولی نامبرده بر اساس عقیده خویش باقی ماند و چون قرار پیشنهاد او مجرای سند در اثر مخالفت (لارنس) مورد قبول واقع نشد مفکوره خویش را کمی تعدیل نمود و گفت در صورتیکه جریان اباسین سرحد نژادی و جغرافیائی و تاریخی هند قبول نشود ، افلا از خط سرحدی پای دامنه های کوه های سرحد سابقه سگ که سرحد ما انگلیسها هم میباشد قدمی فراتر گذاشته نشود زیرا عقب این خط کوه های بلند و دره های عمیق و بریج افتاده و نظارت آن مشکل است حال آنکه خطوط پای دامنه های کوه های معین و از عقب هم با داشتن سلاسل جبال محفوظ میباشد .

این خط دوم سرحدی که در سواحل راست اباسین تقریباً موازی با مجرای رودخانه از پای دامنه های جنوبی کوه های سلیمان و قیصر غرمی گذشت همان حدودی بود که در دوره فتور و خانه جنگی های برادران سدوزائی و بارک زائی افغانی رنجیت سنگ در اثر تحریک انگلیس ها نفوذ سگ را درین طرف سند تا آنجا رسانیده بود ولی علاقه های گهستان قبایل نشین بکلمی ازان بیرون بود . این خط سرحدی را انگلیس ها در ۱۸۴۹ از سگ ها گرفتند و خطی بود که لار دلارنس طوری که شرح دادیم بهیچ وجه حاضر نبود که قوای انگلیس ازان تجاوز کند ولی قراری که رویدادهای تاریخی نشان میدهد متأسفانه سیاستون و مردان نظامی انگلیس با نظر توسعه جوئی که داشتند و هراس سرسام کنی که در ایشان تولید شده بود نظریات سیاستون خویش را هم قبول نکردند و در اثر تشویق مدرسه (فاروردپالیسی) بمفکر پیش روی مزید در کوه های قبایل نشین افغانستان افتادند و بیشتر در نفس مملکت در ۱۸۷۹ به تعرض اقدام کردند . آرزوی نهائی شان این بود که خط سرحدی در حوالی کابل و غزنی و قندهار و حتی هرات قایم کنند ولی به عملی ساختن این نقشه نایک کامیاب نشدند و سرحد بین افغانستان و هند بهمین نام معلوم ماند .

دلچسپی انگلیس ها در قضایای

هرات

انگلیس ها پیش از تعرض اول خود به خاک افغانستان و بعد از آن در زمان اشغال مناطق جنوب هندو کش سعی بلیغ داشتند که هرات و دولت سدوزائی محلی آنجا را هم تحت نفوذ خویش در آورند. در سال های ۱۸۳۷ - ۱۸۳۸ - ۱۸۳۹ نمایندگان بی تا به تغییر لباس و شناسا بنام : (یا تنجر) (اسوادارت) (تود) یکی بعد دیگری وارد هرات شد و پول زیاد بنام کمک و تقویت دولت و تنظیم سپاه و تحکیم استحكامات شهر خرج کردند و لی هیچ کدام ایشان موفق نشدند که از یار محمدخان الیکوزائی وزیر مقتدر شاه کامران کوچکترین امتیازی بدست آرند. وزیر در حالیکه تعرض روس و ایران را قسماً به کمک پول و مشاورت آنها ناکام ساخت بنا مظار هر دو ستمی با ایران تقشه های استعمار جوئی انگلیس ها را عقیم ساخت.

کمیته هند شرقی هر چه از سواحل خلیج بنگاله در داخل خاک نیم قاره هند نفوذ میکرد پارچه های بزرگتری از بدنه عظیم پیکر هند را در دم نفس سحر انگیز خود میکشید و قدم بقدم خویش را صاحب اختیار سرزمین زرخیز و وسیع میدید. همان طور که عمال کمیته به تدریج خاک های هندی را تحت تصرف خویش مشاهده میکردند حفاظت آینده این سرزمین پهناور آمادگی ها و پیش بینی های جامع تری را در یک افق بازتر و گشاده تر در نظر آنها جلوه میداد. مراتب نفوذ فرنگی ها در خاک های پنجاب در عصر سلطنت زمان شاه و پیشرفت مزید نقشه های استعماری در لباس کامیابی های سکها بالاخره کار را بجائی رسانید که در دوره زمامداری شاه محمود و شاه شجاع و باز شاه محمود و امیر دوست محمدخان و شجاع بار دیگر و امیر دوست محمد خان دفعه ثانی نفوذ دولت افغانی به تدریج حتی از پشاور و دیره اسما عیل خان و شکارپور هم برچیده شد و خطاری متوجه نفس کشور افغانستان همان افغانستانی گردید که در اثر برادر کشی و خون ریزی

های داخلی و رقابت های خانوادگی طوری از هم متلاشی شده بود که بدون حساب سران و سرداران خورد و ریزه حکومت های جداگانه در ماحول سه شهر بزرگ کابل و قندهار و هرات دیده میشد.

مفاسر دوره فعالیت های انگلیس دوهند یا صحیح تر بگوئیم قدری عقب نرازان حکومت اتزاری سنت پترسبورگ نقشه پیش روی هائی را بطرف خان نشین های آسیای مرکزی تعقیب میکرد و به تدریج به مناطقی جنوب پیش آمده میرفت . شبههئی نیست که فرنگی ها حتی معاصر زمان سلطنت زمانشاه در افغانستان که نفوذ خود شان هنوز در ما حول پنجاب محدود بود برای حراست هند از تاثیر اقدامات (ناپولئون) و (اتزار) در هراس بودند و بعد از اینکه نفوذ دولت های افغانی را به کوه های داخل کشور عقب زدند و خود مالک کل هندوستان شدند حفاظت خاک بزرگ هراس بیشتر تو لید کرد و اساس تجاوز اول و دوم آنها در کشور افغان متکی به اندیشه هائی بود که حفاظت سرزمین هندی، در کلمه سیاسیون استعمارچو تولید نموده بود .

بهر حال بعد از ۱۸۳۶ که افغانستان به امارت های جدا گانه تقسیم شده بود و روسیه اتزاری و ایران قاجاری در تعبیه بعض نقشه های تعرضی بر هرات بنای همکاری را گذاشتند انگلیس هایش از پیش به مسایل هرات دلچسپی پیدا کردند و سیاست مداران گلملکته در صدد برآمدند که بهر قیمتی که تمام میشود از هرات مدافع جدی بعمل آید. آنچه که بیشتر انگلیس ها را نگران ساخته بود تشتت اوضاع داخلی کشور افغانستان بود زیرا در کابل و قندهار و هرات حکومت های جدا گانه تشکیل شده بود و موضوع مخالفت سدو زائی و بارک زائی سبب شده بود که حکومت شاه کامران در هرات تمانیلی بطرف ایران نشان دهد و روسیه اتزاری در حالیکه بیکطرف با محمد شاه قاجار روی همکاری نشان میداد از جانب دیگر ایلچی به قندهار و کابل گسیل نموده بود و بار اول ایلچی های روس و انگلیس یعنی (برنس) و (ویکوویچ) در دوره سلطنت اول امیر دوست محمد خان در زمستان ۱۸۳۷ در کابل بهم ملاقات کردند .

نقطهئی که از نقطه نظر انگلیس ها مشرف بر خطر بود همان شهر هرات بود و مستر مکینیل سفیر انگلیس در طهران با راول در جریان سال ۱۸۳۶ موضوع تهدید روس و ایران را ذریعۀ نامۀئی به لاردا کلندگور نرجنرال انگلیسی به گلملکته فوشت و ازین تاریخ به بعد سیاست مداران فرنگی از گلملکته و طهران متوجه فضا ی افغانستان بخصوص هرات شدند و این است که بار اول نامی از «میجرا دورد پاتنجر» می شنویم .

این شخص که یکی از صاحب منصبان مجرب مر بوط به دستۀ ثوبتانی بمبئی بود در اواخر ۱۸۳۶ و اوایل ۱۸۳۷ وارد افغانستان شد و بعد از مدتی اقامت در کابل در خانۀ نواب جبار خان از طریق هر ازه جات راه هرات پیش گرفت و در تابستان (ماه اگست) ۱۸۳۷ به هرات واصل شد و با شاه کامران و وزیر مقتدرش سردار یار محمد خان الیکوزائی تماس پیدا کرد .

شبهه نمی نیست که دولت محلی سدوزائی هرات در مقابل نقشه های تعرضی روس و ایران و قوای ۳۰ - ۴۰ هزاری محمدشاه قاجار که در آن صاحب منصبان روسی و فرانسوی و ایتالیوی و حتی دسته‌ئی از رضاکاران روسی شامل بود احتیاجی به کمک های مادی و معنوی داشت و میجر یا تنجر به حیث نماینده کمپنی هند شرق به تاسی از سیاست انگلستان در شرق که مرام اساسی آن حفظ هندوستان بود حاضر به هر نوع کمک شد. در اثر پول و هدایای نظامی این شخص دولت سدوزائی هرات موضوع مرمت کاری دیوارهای هرات و استحکامات شهر را سردست گرفته و به تنظیم سپاه پرداخت تا اینکه به تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۸۳۷ اردوی قاجاری به معیت محمد شاه و سرپرستی صاحب منصبان کشورهای آسیائی و اروپائی در ماحول حصار شهر رسید و هرات در محاصره افتاد. این محاصره مدت ده ماه طول کشید و در زمستان ۱۸۳۷ و بهار و تابستان ۱۸۳۸ دوام کرد. با اینکه شاه کامران در بعضی مواقع بحران آمیز تمایل به تسلیم نشان میداد ولی وزیرش یارمحمدخان سخت ایستادگی کرد و میجر یا تنجر از هر گونه تشویق به دفاع فرو گذاشت نکرد تا اینکه شدیدترین حمله طرف مقابل تحت اداره جنرال (بروسکی) روسی بتاريخ ۲۴ جون ۱۸۳۸ عقب زده شد و بالاخره بتاريخ ۸ سپتامبر ۱۸۳۸ سپاه ایرانی از عقب دیوارهای هرات راه مراجعت به طهر ان پیش گرفت.

شبهه نمی نیست که مقصود اساسی «یا تنجر» و «کارفرمایان بالادست او در تقویت حکومت سدوزائی هرات خنثی ساختن نقشه های تعرضی روس و ایران و بهین ساختن نفوذ خودشان در هرات و سایر حصص افغانستان بود. چنانچه با اینکه باعقب نشینی قوای قاجاری و ترک محاصره هرات موضوع تعرض از غرب از میان رفت «لارداکلند» پرده از روی سیاست مداخله جوئی انگلیس برداشت و سپاه انگلیسی بنام شاه شجاع داخل افغانستان گردید. انگلیس ها در روزهای اول تجاوز نخستین خود در افغانستان میخواستند اگر امکان پذیر باشد علاوه بر کابل و قندهار سلطنت سدوزائی محلی هرات را هم در چوکات سلطنت شجاع الملک تصاحب کنند. ولی در اینجا از احتیاط کار گرفتند و متعرض شاه کامران نشدند و از نیرو و اقتدار مردمی چون وزیر یارمحمدخان که خود انگلیس در آثار خود او را بصفت (ناپولئون آسیای مرکزی) و (رشیدترین مرد آسیائی مرکزی) خوانده اند اندیشه داشتند. معذالک به امتحان نمودن زمینه داخل اقدامات شده و دونه دیگر (استودارت) و (میجرتود) را برای آماده ساختن زمینه به هرات فرستادند.

بعد از ختم محاصره هرات میجر یا تنجر به شاه کامران مساعدت پولی میگرد (کرنیل استودارت) را برای پیشبرد مزید نظریات خود بدان شهر فرستادند و شاه را تا اندازهئی مایل بنظریات خود ساخته بودند ولی تنها کسی که عقب برده های ظاهر سازی رامیدید همان وزیر مقتدر یارمحمدخان بود که از نیات باطنی

انگلیسها آگاه شده بود و به پول و تهدید زیر بار نبرفت تا اینکه «استودارت» در هرات کامیابی حاصل نتوانسته عازم بخارا شد و در مجلس افتاد و یا تنجر باز تنها ماند. این شخصی میخواست در مقابل مغا رج کمپنی هند شرقی امتیازاتی از قبیل اشغال بالاحصار هرات از طرف دسته از سپاهیان هراتی تحت اداره صاحب منصب انگلیسی وغیره حاصل کند ولی وزیر یارمحمد خان به قبول کوچکترین امتیازی ننهاد. یارمحمدخان تا توانست در ماهای تعرض ایرانیها از یون و نظریات یا تنجر استفاده کرد ولی بعد از ختم محاصره بشدت هرچه تمام تر مخالف انگلیسها و نظریات ایشان شد، حتی برای حفظ موازنه با ایرانیها تمایل و همکاری نشان داد.

اتخاذ وضعیت جدید وزیر یارمحمد خان انگلیسها را مجبور ساخت که نماینده دیگری به هرات اعزام نمایند و «مستر تود» که وقتی اتاşe نظامی انگلیس در طهران وزمانی معاون و سکرتر نظامی مکناتن در کابل بود در اگست ۱۸۳۹ به هرات رسید. میجر تود همان طور که دهن کیسه را کشاده تر ساخت امتیازات وسیع تری را هم طلب بود ولی یارمحمدخان که نقطه ضعیف ایشان را درک کرده بود در مقابل هر خواهش بیشتر به ایران مظاهره دوستی میکرد و از نمایندگان فرنگی بیشتر پول میگرفت و عاقبت خانه‌هایش مستر تود را تحت مراقبت نظامی گرفته و بالاخره او را از هرات امر خروج داد و «میجر تود» با تمام مهارت سیاسی و نظامی که داشت در تعمیم نقشه‌های خویش ناکام گردید و از هرات برآمد و در اثر این ناکامی مورد غضب گورنر جنرال هند قرار گرفت و مقام و منصب و موقعیت خویش را از دست داد. وزیر یارمحمد خان با حفظ موازنه و حسن تدبیر موفق شد که هرات را همان طور که از تعرض مشترک روس و ایران نجات داده بود از نظریات استعماری انگلیسها هم حفظ کند و در اثر رفتار مدبرانه این مرد در حالیکه سایر حصص افغانستان از طرف فرنگیها اشغال شده بود هرات از حوزه نفوذ ایشان بیرون ماند.

تشبثات دوسر دار

در گرفتن امارت کابل

سقوط سد زائمی هاو رسیدن خاندان بارک زائمی به تخت و تاج افغانستان مرا حلی دارد تد ریجی. دوره دزم سلطنت شاه محمود و وزارت وزیر فتح خان دوره ایست که همکاری اعضای هر دو خاندان را نشان میدهد. قتل فتح خان برای دفعه آخر روح همکاری را بر هم زد و برادران بارک زائمی که همگی به مقامات عالی رسیده بودند اول بغرض انتقام جوئی بر آمدند و بعد تر اقدامات آنها شکل احراز تسلط در سه منطقه پشاور، قندهار، کابل بخود گرفت. نسبت به این سه جا کابل طبعاً اهمیت بیشتری داشت و برای بدست آوردن امارت آن بیشتر از همه سردار محمد عظیم خان و سردار دوست محمد خان صرف مساعی کردند و سردار دوست محمد خان بناچار از سرداری آن امارت و سلطنت افغانستان را برای خود و خاندان خود مسلم ساخت.

در مقاله سیزدهم این اثر تحت عنوان «دوشاه در یک نصر» نوشتیم خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند که چطور سردار دوست محمد خان و سردار محمد عظیم خان که از کشمیر بغرض انتقام جوئی برادرشان وزیر فتح خان مرحوم یکی عقب دیگر بطرف کابل حرکت کردند بالاخره بصورت عجیبی بهم مواجه شدند. در حالی که هر کدام یکی از پسران تیمور شاه یعنی شهزاده سلطانعلی و شهزاده ایوب را به شاهی برداشته بودند خود را وزیر شاه منتخب خود اعلام نمودند. حقیقت امر این است که بعد از شکست شاه محمود و کامران سد زائمی در دهکده هندی و قدمه قاضی و فرار آنها بطرف فرار و هرات در وهله ای که غنیه برادران بارک زائمی مسلم شده بود نسبت به همه پسران سردار یا پنده خان همین دو نفر یعنی سردار محمد عظیم خان و سردار دوست محمد خان بیشتر فکر امارت کابل را در سر داشتند.

مسلم است که سردار محمد عظیم خان بعد از برادر عینی

شویش وزیر فتح خان در میان برادران مردی بخته و باتدبیر و صاحب رسوخ بوده و تقریباً همگی افلاً در ظاهراً به بزرگی او اعتراف داشتند ولی سردار دوست محمد خان باصغر نسبتی سن چون در ظل توجه وزیر فتح خان تربیه شده بود آدم متشبث و زرنگ و موقع شناس بود و بعد از فتح خان بکسی سراطاعت فرو نمی آورد.



سردار دوست محمد خان

این دو سردار در زمان اقامت کو تاه خود در کابل اقامت مختلفی برای امجای نقشه ها حتی جان یکدیگر نمودند و بکرات نواب صمد خان میانه آنها را اصلاح نمود تا اینکه شاه شجاع مدعی دیگر سلطنت در شکار پور (سند) ظهور کرد و سبب شد که برادران باریک زائی چه از کابل و چه از قندهار همه متوجه او شوند.

بار دیگر در غزنی، در قندهار در شکار پور میان دو سردار

مخالفت ها پیش شد و عندالمرجه

بکابل چون قدرت و پول در دست سردار محمد عظیم خان بود سردار دوست محمد خان یک سلسله بغاوت ها را علیه برادرش در کهپستان و کابل و غزنی چاق نمود و بهانه فراهم میکرد تا از او پول بگیرد و قدرت مالی خویش را افزایش دهد.

شبهه ای نیست که درین گیرودارها و مخالفت های داخلی سک ها استفاده های زیاد نموده و حصه های مختلفی را در دیره جات و پشاور بدست آوردند و آخر سردار محمد عظیم خان روی معاونت از طرف برادران معروف به پشاور ی خود هم ندیده سراسیمه از مقابل رنجیت سنگ روگر دانید و به مرض پیچ در کوتل لته بند بمهر ۳۸ سالگی وفات کرد و جسدش را در مزار عاشقان و عارفان علیه السلام دفن نمودند.

در موقع وفات سردار محمد عظیم خان اگرچه امارت کابل بنام در دست همان ایوب شاه بود ولی حبیب الله خان پسر محمد عظیم خان که ثروت پدر هم به او رسیده بود خود را اختیار دار امور تصور میکرد این موقعی است که سرداران قندهاری پردل خان و شیردل خان یکی بعد دیگری متوجه کابل شدند و گرچه باواصل مخالفت میان ایشان و سردار دوست محمد خان جریان پیدا کرد ولی اول تر شهزاده ایوب ناپدید و سردار حبیب الله خان مجبوس گردید و نقشه های مختلف برای تقسیم افغانستان میان برادران باریک زائی طرح شد و علاقه پشاور به جمعی و ناصیه قندهار به دسته ای تعلق گرفت

ودوست محمد خان را بحکومت کهستان تعیین نمودند. این فرصتی است که سردار شیردل خان قسمت زیاد دارائی سردار محمد عظیم خان را از نزد پسرش حبیب الله خان گرفته و روانه قندهار شد و عطا محمد خان حاکم پشاور و مریش گردید و سردار یار محمد خان وفات نمود و سلطان محمد خان از طرف او بحکومت کابل مقرر شد. آخرین مخالفت میان سردار دوست محمد خان حکمران کهستان و سردار سلطان محمد خان حکمران کابل در سال ۱۲۴۳ هجری قمری مطابق ۱۸۲۷ مسیحی شروع گردید و سردار اخیر الذکر در بالا حصار محصور شد و بعد از موافقت طرفین سردار سلطان محمد خان در مقابل دریافت سالانه یک لک روپیه از مالیه کابل از یک دروازه بالا حصار برآمده و از دروازه دیگر سردار دوست محمد خان وارد گردید و سرداری کابل را که پیش خیمه امارت و پادشاهی افغانستان و دبرای خود مسلم ساخت.

اگر در پیش آمد های تاریخی این وقت در کابل و دو نقطه دیگر تمرکز برادران باریک زائی یعنی قندهار و پشاور کمی دقت شود دیده میشود که قضا یا هم با سردار دوست محمد خان یاری و معاضدت زیاد نمود به این نحو که چون سردار شیردل خان کابل را متصرف شد برای تصاحب دارائی سردار محمد عظیم خان که در نزد بعضی اشخاص بود خدای نظر خان مامای خود را با غیاث الدین خان الیکوزائی مامور نمود تا به اساس اسناد هر چه پول سردار مرحوم باشد بگیرند. این دو نفر بنای تعدی و ظلم و ستم را مانده حق و ناحق بنای ازار مردم را گذاشتند و کار بجائی رسید که مردم کابل به ستوه آمدند و خود سردار شیردل خان هم به داد و فریاد ایشان گوش نداد حتی بنای زجر و توبیخ را گذاشت و میان مردم کابل و سردار مذکور برهم خورد و فرار نقشه شیردل خان سردار دوست محمد خان به حکومت کوهستان تعیین شد کابل را به سردار یار محمد خان سپرد و بعضی برادرهای دیگر را به نقاط دیگر فرستاده و خود روانه قندهار گردید.

مردم کابل بعد از مراجعت سردار شیردل خان به قندهار در راحت کشیدند و چون از تعدی و ستم اورنج کشیده بودند به همدستان و جانشینان او هم خوشبین نبودند خصوص که سردار دوست محمد خان با نقشه بی که در دل داشت دستة ناراض را تحریک میکرد و طرفدار خود میساخت تا این که در اوایل سال ۱۲۳۹ سردار یار محمد خان در اثر مریشی و تقاضای برادرش سردار عطا محمد خان به پشاور رفت و کابل را به سردار سلطان محمد خان برادر خود تفویض نمود.

سردار دوست محمد خان که در کوهستان در نزدیکی شمال کابل مترصد موقع مساعد بود از آرزوگی اهالی از گماشتگان سردار شیردل خان و هموائی مزید اهالی کوهستان و چنداول استفاده نموده بر کابل حمله آورد و سر راست به بالا حصار رفت و آن قلععه تاریخی را متصرف شد و سردار سلطان محمد خان به پشاور برگشت و سردار دوست محمد خان خویش را در آستانه امارت کابل رسانید.

و نظریات او را تقبیح نمود. برعکس تحریکات سردار محمدعظیم خان بجان ایوب شاه کارگر افتاد زیرا چنین پیمانها کرده بود که اگر شاه رفیب شاهی خود را از میان بردارد خود او هم برادرش دوست محمد خان را نابود خواهد ساخت تا اینکه روزی شهزاده اسماعیل پسر ایوب شاه حریف پدر خود را شبانگاه در بالا حصار بقتل رسانید و هر چه ایوب شاه اصرار کرد سردار محمدعظیم خان به کشتن برادر خود را ضی نشد ولی از مخالفت با اودست بردار نگردید و یک سلسله واقعات دیگر در غزنی و استنالی و شکارپور و پشاور در میان ایشان رخ داد و نتیجه مخالفتها طوری وخیم شد که برادران باریک زائی کشور را بین خود تجزیه کردند و بیگانگان مخصوصاً سکاها ازین بی اتفاقیها وضع داخلی استفاده های زیاد نمودند. رنجیت سنگ دره زیبای کشمیر را بعد از یک مقاومت کوتاه و جدی از نزد جبار خان گرفت و بجای آخرین حکمدار افغانی اولین حکمران سکا (موتی رام) نشست، مهاراجای سکا آنقدر جرئت یافت که به خاک های سواحل راست اناسین متوجه گشت و دیره غازیخان را از کف نواب محمد زمانخان بیرون آورد. درین روزهای فلاکت بار و تازین که مراتب شدت بحران ن بدست خود ما تهیه شده بود سرداران نامور مشغول طرح ریزی های ضد و نقیض در نقاط مختلف کشور بودند تا اینکه سکاها پیشتر آمده در جنگ های اطراف انک و مجرای سفلی رودخانه کابل، سردار محمدعظیم خان در اثر تشویش دارائی خودش که در فتنه (مچینا) نهاده بود در مقابل سکاها شکست خورد و در راه کابل وفات کرد و میراث سرشاری برای پسرش حبیب الله خان گذاشت. سردار محمدعظیم خان در روزهایی که عمرش به آخر میرسید پسرش حبیب الله خان را خواسته و نام دارائی هنگفت خود را به او داد و از او وعده گرفت که همه را در گرفتن انتقام شکست او در مقابل سکاها صرف کند ولی چون میدانست که فرزندش ظرفیت حکمرانی را ندارد کاکایش نواب جبار خان را ولی او مقرر نمود.

ایوب شاه و سردار حبیب الله خان

یکی شاه انتخابی و دیگر پسر سردار محمدعظیم خان در کابل باهم مواجه شدند. یکی خویش را وارث مستقیم پدر میدانست و دیگری شاهی بود که خود سردار مرحوم او را روی تخت نشانیده بود. واقعا وفات سردار محمدعظیم خان وضع عجیبی در کابل تولید کرده بود و سایر برادران باریک زائی چه از پشاور و چه از فندهار ناظر واقعات بودند و به تعجول اوضاع کمال دلچسپی داشتند زیرا اقتدار و ثروت هر دو در محوطه دیوارهای حصار شهر جمع شده بود ولی سر نوشت قطعی یکی



پیر دل خان

آنهم معلوم نبود که بدست کی می افتد .
میگویند به مجردیکه خبر مرض سردار محمد عظیم خان به تندها رسید پدر دل خان به عزم کابل برخاست و برادرش مهر دل خان را هم با خود گرفت . ایوب شاه در بالا حصار مترصد اوضاع بود و پسرش شهزاده اسماعیل با حرص و ولعی که داشت و قبل برین دستش به خون سلطان علی شاه آغشته شده بود متصل بدر را تحریک میکرد که قبل از ورود سردار پدر دل خان پسر سردار محمد عظیم خان را بقتل برساند و تر و تش را تصاحب کند . اما پدرش موافقت نمیکرد تا اینکه پدر دل خان وارد صحنه شد و فوراً خواهش نمود با شاه در بالا حصار ملاقات کند . ایوب شاه موافقت کرد ولی شرط گذاشت که سردار به تنهایی بیاید و جنین ملاقات کسی دیگر با او نباشد . دروازه بزرگ بالا حصار باز شد و عده ای از افراد معیتی سردار که بیشتر آن کپستانی بودند داخل شهر بالا حصار شده محله عربهارا اشغال کردند . در مقابل دروازه قلعه اندرونی حصار که مقر شاه بود ، بازین این عملیات تکرار شد و عوض اینکه پدر دل خان تنها وارد شود مهر دل خان و عده معدود دیگر با او به دربار خانه قلعه داخل شدند و به جایی رسیدند که ایوب شاه و پسرش شهزاده اسماعیل منتظر نشسته بودند . صحبت عادی و مختصری در یک فضای پرهیجان شروع شد و بعضی اشارات فی مابین سرداران و همراهان ایشان ، شاه و شهزاده مشکوک را مشکوک تر ساخت و چون برای حفظ جان خود ترتیبات گرفته و مسلح نشسته بودند دهن مل های تفنگ خود را به سینه سرداران برابر کردند و لی افراد معیتی به سرعت میل هارا عقب زند و در نتیجه اطاق ملاقات به میدان قتال مبدل شد و در اثر فیر تفنگ شاه و شهزاده دو نفر دیگر یکی مقتول و یکی زخمی گردید . اوضاع برهم خورد . بجان شاه و شهزاده افتادند شهزاده اسماعیل کشته شد و ایوب شاه را به محبس حصار افکندند و در طی این درام فاجعه ناک سلطنت آخرین شاه کوچک سدوزائی در کابل خاتمه پیدا کرد و شاه به انواع فشار و شکنجه گرفتار شد تا یک رویه به سردار پدر دل خان پرداخت و یک نفر حاجی علی نام به تغییر لباس او را از محبس به قلعه وزیر برد و بعد نواب زمانخان زمینه خروج او را بطرف پنجاب آماده ساخت . شبه ای نیست که خاتمه سلطنت سدوزائی در کابل زمینه را برای صعود بارکزیائی ها بر تخت آماده ساخت و بالاخره موقع فرارسید که بارکزیائی ها بعد از طی یک دوره عروج تخت و تاج مملکت را تصاحب کنند . هر چه این کار زودتر صورت میگرفت به صرفه مملکت بود ولی متأسفانه پدر دل خان عوض اینکه به مفاد عمومی کشور و به مفاد خود و دودمان خود سلطنت متمرکز و مقتدری تشکیل کند به گرفتن سهم خود از دارائی عظیم سردار محمد عظیم خان اکتفا نموده حبیب الله خان پسر ضعیف النفس او را بجای ایوب شاه سردار کابل شناخت و بدون اینکه موضوع پادشاهی کسی مشخص شود بدست خود زمینه ملوک الطوائفی را بیشتر آماده و مساعد ساخت و در سال های پرفتن ربع دوم قرن ۱۹ در روز های بسیار حساسی که مملکت برای خنثی ساختن نقشه های تجاوز سک که به تحریک استعمار یون پیش می آمد به قوت اتفاق ضرورت تام داشت سرداران مادر تالو و دربار بالا حصار برای گرفتن سهم بیشتر از میراث متوفائی بجان یکدیگر می افتادند .

نقشه و میثاق شیردل خان

از سقوط سلطنت سدوزائی ها تا آغاز
امارت محمدزائی ها مدت سرداران بارک زائی
به بسط نفوذ و احراز اقتدار کوشیدند .
کثرت تعداد و کسب اقتدار در دربار
و در ایالات به تدریج زمینه عروج ایشان را
فراهم کرد ولی چون مخالفت های با همی
و دسته بندی برای دران عینی بین هم دسته
را از دسته و فرد را از فرد مجزا ساخته بود
در همت های عروج ضعف خود و مملکت را
با شیوع روح ملوک الطوائفی میان آوردند
و ازین وضع خزن آور طبیعی بیکانگیگان
استفاده کردند .

پسران مرحوم سردار پابندخان
که در جریان وقایع تاریخی بیشتر
به صفت برادران بارک زائی شهرت
دارند بعد از قتل پدر و بخصوص بعد از
کشته شدن برادر بزرگ و نامی شان
وزیر فتح خان در طی دوره نئی که
با سدوزائی ها : شاه محمود و کامران
و شاه شجاع در کابل و قندهار و هرات
مجازه داشتند به تدریج رقابتی
خانوادگی خود را از بین بردند
تا اینکه نفوذ آنها تنها در هرات
باقی ماند و سایر نقاط کشور از قندهار
گرفته تا پشاور و کشمیر تحت نفوذ
بارک زائی ها درآمد . در دوره نئی
که اقتدار بطور غیر محسوس از
خانواده نئی به خانواده نئی انتقال

میافتد برای دران بارک زائی عموماً در اطراف سه نقطه حساس مملکت یعنی قندهار ،
کابل ، و پشاور مجتمع شده رفتند و هر دسته نئی در پرا موز شهری بقای تمرکز فعالیت
و حکمرانی را گذاشت و این روش صوری مداومت پیدا کرد که جمعی به حاکم برادران
قندهاری و دسته نئی به صفت برادران پشاور هم شهرت پیدا کردند و کابل نقطه وسطی
میان این دو جا مطمح نظر عدد دیگری یا بهترتر بگویم نقطه آمال و اتکال دو نفر از مشیت
ترین آنها یعنی سردار دوست محمد خان و سردار محمد عظیم خان قرار گرفت چنانچه
رقابت و اقدامات متقابل این دو سردار با اقتدار در ماحول کابل تحت تفاوتین مختلف
در همین سلسله مقالات شرح یافته است .

بعد از وفات قبل از وقت و غیر مترقبه سردار محمد عظیم خان تصور میشد که موضوع
رقابت دو سردار بسهوات و خود بخود به مفاد دیگری منتهی خواهد شد و مردم از گیر
و گرفت و مشکلی جنبه ویره و مضار آن که طبیعاً زاده چنین اوضاع بود آسوده خواهند شد
ولی متأسفانه کاربرد این آسانی ها حل نشد و وفات سردار محمد عظیم خان بحرانی
در دستگاه سرداری کابل تولید کرد که اوضاع معشوش را معشوش تر ساخت و احراز
قدرت و ثروت عظیم که هر دو در میان دیوار های کابل تمرکز یافته بود و سردار
حبیب الله خان و ایوب شاه پسر و شاه انتصابی سردار محمد عظیم خان بدان بازی

میکردند چارو و جنجال دیگری بمیان آورد که برادران قندهاری بدان بی دخل مانده



نتوانستند. درین فرصت ها که بعد از فتح (مچینا) قوای سردار محمد عظیم خان را شکست داده بودند پشاور را تحت نفوذ خویش در آوردند معذالك به اعطای آن صورت جاگیر به سردار یار محمد خان و سردار سلطمان محمد خان تن در دادند و ایشان به اجرای حکومت درین شهر ادامه دادند. در قندهار سردار یردل خان و شیردل خان و سایر برادران قندهاری تمرکز داشتند و میخواستند مقاومت سدوزائی را

در هرات هم خاتمه بدهد ولی موفق نشدند. شیردل خان

بدین ترتیب در حالیکه اوضاع عمومی اداری بدین منوال بود قراریکه بالا ذکر شد سردار حبیب الله خان و ایوب شاه بسکی به صفت پسر و دیگری به صفت شاه منتخبه سردار محمد عظیم خان هر دو خود را در اجازت مقام سرداری کابل و تصاحب تخت آن ذیحق میدانستند بهم درآویختند. طبعاً در چنین فرصت نازک همه سرداران قندهاری و پشاور میترصد اوضاع و جریانات بودند تا اینکه یردل خان به اشاره یا بدون اشاره حبیب الله خان خود را به کابل رسانید. با اینکه در نتیجه تصادم شاه ایوب مغلوب و شهزاده اسما عیل پسرش مقتول شد و دو دمان سدوزائی در کابل خاتمه پذیرفت و حبیب الله خان بلارقیب سردار کابل گردید معذالك کارها اساسی و یکسره فیصله نشد بلکه در یک موقع حساسی که هرات و قندهار و کابل و پشاور با هم تماس اداری و هم آهنگی نداشتند دامنه تشتت و ملوک الطوائفی در نفس قرن ۱۹ بیشتر انبساط یافت. یردل خان سهمی از ارث مرحوم سردار محمد عظیم خان گرفت و برادرزاده اش حبیب الله خان را به سرداری کابل گذاشت و خود راه قندهار پیش گرفت. سردار کابل با پول سرشار داد عیاشی داد ولی روزگار او را آسوده نگذاشت و سردار دوست محمد خان آنکه با پدرش بر سر کابل جنگها کرده بود چون رقیب مقتدر هند بلند کرد. این دو رقیب کاکا و برادرزاده بارها کمر به قتل یکدیگر بستند، بارها در میدان کارزار باهم مقابل شدند تا اینکه در اثر طر فدااری بعضی از بزرگان چون نواب جبار خان و نایب امین الله خان لوکزی پله سردار دوست محمد خان چربی کرد ولی درست در موقعی که غالب قطعی معلوم میشد به درخواست حبیب الله خان و برادرش محمد اکرم خان سردار دیگر قندهاری شیردل خان وارد صحنه کابل گردید.

شیردل خان با تصمیمات جدی تر آمده بود و از وضع و حرکات و اقدامات او چنین معلوم میشد که نقشه های پیش خود دارد و میخواهد با تعمیم آن خواهشات هردو جانب متخاصم و رقیب را خنثی سازد و حکومت کابل را در دست خود بگیرد و واقعاً در موقعیکه او ضاع کابل و کابل مملکت آشفته بود نظریات شیردل خان به نفع کشور و به سود سرداران تمام میشد زیرا او میخواست دست هردو رقیب از کابل کوتاه شود و برای همه سرداران جا بئر و وزه های حکو متی معین گردد و شیرازة امور بهم بسته شود و هم در مقابل تهدیدات خارجی کاری نتوانند . بهر حال اقدام آخر شیردل خان چنین بود که سردار حبیب الله خان و دوست محمد خان هردو را در بالا حصار مخبوس ساخت و بعد اولی را به لوگر تبعید نمود و دومی را با اعطای يك لک روپیه از میراث سردار محمد عظیم خان و تفویض حکومت کهستان و غزنوی و میدان خوشنود ساخت و ولی باوصف این همه باز حل امور بوجه رضائیت بخش صورت نگرفت و میان او و سردار دوست محمد خان مدتی در پیرامون بالا حصار و شاه شهید و اینی نیز از وتیه مر نجان جنگ شد و در حالیکه صفوف طرفداران طرفین در میدان مشغول زدو خورد بودند برادران درخیمه نواب محمد زمان خان جمع شده و بعد از مذاکرات طولانی فیصله امور را به نواب صمد خان محول نمود و بعد از يك سلسله گفت و شنید سردار شیردل خان به ریاست برادران ببارک زانی پذیرفته شد و برای برادران و دسته های خصوصی آنها حوزه های نفوذ و جا آگیر به اساس ذیل تعیین گردید :

چون پشاور و توابع آن برای پنج نفر از برادران یعنی : یار محمد خان ، سلطان محمد خان ، عطاء محمد خان ، سعید محمد خان ، پیر محمد خان کفایت میکرد چنان فیصله شد که سه نفر اخیر السد کر از حکومت شهر مذکور و توابع آن مستفید شوند و دو نفر سردار اول الذکر بکابل منتقل شوند . علاقه بین کهستان و غزنوی به سردار دوست محمد خان و برادر عینی او سردار امیر محمد خان سپرده شد به نحوی که اولی حاکم کهستان و دومی حاکم غزنوی باشد . نواب چهارخان بحکومت لغمان و نواب اسد خان به حکومت حصه باقی مانده دیره جات تعیین گردیدند . شیردل خان و برادران عینی اش پردل خان ، کهندل خان . مهر دل خان بحکومت قندهار و برادر پنجم ایشان رحمدل خان بحکومت سندنا مزد گردید . نواب زمان خان پسر نواب صمد خان بحکومت جلال آباد و بالا خره حبیب الله خان پسر سردار محمد عظیم خان آنکه از طالع ناساز و بی کفایتی او این همه غوغا برخاسته بود به حکومت لوگر تعیین شد . سردار شیردل خان بعد از طرح این نقشه و عقد میثاقی که باید آنرا میثاق شیردل خان خواند بقندهار مراجعت کرد و در ماه محرم سال ۱۲۴۲ (۱۸۲۶) وفات نمود و وفات او و وفات بعضی از سرداران دیگر چون سردار یار محمد خان و سردار رحمدل خان و یاره قضایای دیگر ایجاب نمود که در ۱۲۴۲ هجری قمری میثاق دیگری بمیان آید .

میثاق ۱۲۴۲ هجری قمری

در او قاتی که بساط دولت سدوزائی در کابل به منتهای ضعف خود رسیده و بالاخره بصورت غیر محسوس بکلی سقوط کرد تا روزیکه سردار دوست محمد خان طور ثابت و پایه دار اقتدار و نفوذ خویش را در هرگز مملکت استقرار بخشید برادران باریک زانی و اولاد ایشان چندین مرتبه به تقسیم خاک کشور به جا گیرهای شخصی اقدام کردند. علت این امر کثرت برادران و اولاده ایشان بود که هر یک به تناسب نفوذ خویش سهمی میخواست. این روش که روح ملوک الطوائفی را نارادینگر در کشور تعمیل کرده بود خوشبختانه با اقتدار یافتن شخص امیر دوست محمد خان خاتمه یافت.

در مقاله بیست و دوم تحت عنوان «نقشه و میثاق شیردلخان» قضایائی را شرح دادیم که بعد از وفات مرحوم سردار محمد عظیم خان بوفوق پیوست و منتج به طرح نقشه و میثاقی گردید که در تاریخ بنام سردار شیردلخان مسجل شده است. در موقعیکه سردار محمد عظیم خان سردار دوست محمد خان خفیه و علمنی برای احراز سرداری و تخت و تاج کابل با هم مقابله داشتند سایر برادران از قندهار و پشاور مترصد او ضاع بودند ولی چون هر دو دسته بی درو لایت و سیمی بسط نفوذ داشتند نمیخواستند بی جهت خویش را به درد سری آخته سازند این روش دوا داشت تا سردار محمد عظیم خان وفات کرد و وفات ناگهانی او دفعتاً مجرای افعات را تغییر داد. بدین معنی که چون موازنه

قوا در کابل از میان رفت برادران قندهاری و پشاور که تا این وقت به ولایات متقابل و جاگیرهای معینه خود در آن حدود فائق بودند به امور کابل دلچسپی پیدا کردند و اول از طرف قندهار به ترتیب سردار پردل خان و باز سردار شیردل خان روی صحنه کابل پدیدار شد. مداخله سرداران قندهاری به فضایی کابل که در آن بصورت مستقیم سردار دوست محمد خان و حبیب الله خان پسر سردار محمد عظیم خان مواجه بودند طبعاً به مقاومت نظری و عملی سردار اول الد کر یعنی دوست محمد خان مقابل شد و کشمکش هائی تولید گردید که حاصل مزید بی اتفاقی سرداران و اضطراب مردم میشد تا اینکه سردار شیردلخان نقشه میثاق و تعهداتی را پیش کرد که شرحش را در مقاله بیست و دوم نوشتیم.

با اینکه در نقشه شیردل خان جاگیرها معین و برای هر یک و هر دسته از برادران باریک زانی اراضی و وسیعی داده شده بود معذالک آنطوریکه ظاهر امر ارائه میکرد باطن امور رنگ

حل بخود نگر فت و چون آرزو های نهفته در دل ها بود و افعاتی بمیان آمد که میثاق شیردل خان را از میان برد و بجای آن میثاق دیگری را بیان آورد .

سردار شیردل خان بعد از طرح نقشه خود عازم فندهار شد و چندی بعد در محرم سال ۱۲۴۲ هجری قمری به سرای دیبگر شتافت. چون قرار نقشه او کابل به سردار یار محمد خان و سردار سلطان محمد خان داده شده بود سردار اول الذکر حکومت کابل را در دست گرفت و بقیه برادران شان مانند عطا محمد خان و سعید محمد خان و پیر محمد خان کماکان در پشاوور ماندند. سپس چون سردار عطا محمد خان حاکم پشاوور وفات نمود سردار یار محمد خان حکومت آنجا را احراز کرد حکومت کابل به سردار سلطان محمد خان تفویض گردید. اگرچه طبق میثاق شیردل خان برای سردار دوست محمد خان حکومت کهپستان و برای برادر عینی اش سردار امیر محمد خان حکومت غزنی اعطا شده بود ولی سردار اول الذکر نظریه احراز سرداری و امارت کابل را که از قدیم در خاطر می پرورانید (و نسبت به بسط مفکوره ملوک الطوائفی نظریه معقولی هم بود) فراموش نسکرده و سلسله مقابله های او با سردار محمد عظیم خان و پسرش حبیب الله خان و سردار یردل خان و شیردل خان بار دیگر با سردار سلطان محمد خان شروع شده . شبهه بی نیست که بار دیگر میان دو سردار و دو برادر بار کزانی در بالا حصار کابل و حومه شهر جنگ و دعوی بوقوع پیوست. ولی آخر سردار دوست محمد خان بکمال طرفداران کهپستان خویش بالا حصار را متصرف گردید. يك دفعه دیگر شهر کابل و مسئله سرداری و امارت آن مورد توجه جمیع برادران بارک زانی قرار گرفت و برای اینکه از کشت و خون و مخالفت های مزید جلوگیری بعمل آمده باشد میثاق دیگری بتاريخ عشر اول شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۴۲ هجری قمری به امضا رسید که قرار آن قلمرو و مملکت افغانستان به اساس و نقشه نویسی بین سرداران و سردار زادگان بارک زانی تقسیم شد اینک چند سطر اول این سند تاریخی را که در موزه کابل موجود است و این مقاله به اساس آن نوشته شده است ذیلاً نقل میکنیم :

« چون درین وقت بتاريخ عشر اول شهر ربیع الثانی سنه يك هزار و دو صد و چهل و دو بود که بعد از منازعه و مناقشه که مابین ما برادران بظهور رسیده و شهر دار السلطنه کابل را سردار دوست محمد خان تسخیر نمود همه برادران و برادرزاده ها بجهت اصلاح و اتفاق و خیر خاندان مجتمع شده بجهت انتظام امور دولت و استحکام بنیاد سلسله خودها صلاح بر همین کردیم که ملک کوهات و انکو و توابعات آنرا نواب عبدالصمد خان متصرف باشد و ملک پشاوور و هشمقر و خالصجات و غیره متعلقات آنجا را سردار یار محمد خان و سردار سلطان محمد خان و سردار سعید محمد خان و سردار پیر محمد خان متصرف باشند و ملک دار السلطنه کابل و کوه دامن و خالصجات و توابعات آنرا سردار دوست محمد خان و سردار امیر محمد خان متصرف باشند و مالیات و معاملات طایفه غلجائی دار السلطنه کابل را نواب عبدالجبار خان متصرف باشد و ملک جلال آباد و تاجیکه لغمان را نواب محمد زمان خان و برادران او متصرف باشند و ملک لپوگرد و چرخ و تاجیکه میدان و خالصه

لهو گردا سردار حبیب الله خان و سردار محمد اکرم خان و برادران او متصرف باشند که بدین موجب از فرار تفصیل هر کدام ملک خود هارا...»

فرار یکه ملاحظه میشود این میثاق ۱۲۷ سال قبل در موقعی بین پسران و نواسه های سردار پاینده خان مرحوم به امضاء رسیده است که سردار دوست محمد خان بعد از یک سلسله زحمات و تشبیهات خستگی ناپذیر بالاخره شهر کابل را متصرف شده و برای اینکه سایر برادران متعرض نشوند این عهدنامه به امضاء رسیده است. فرار یکه دیده میشود درین عهدنامه از ولایت قندهار و از سرداران قندهاری تذکری نیست حال آنکه در میثاق شیردل خان از آنها و از جاگیر آنها در قندهار و تقویض سند به سردار رحمدل خان واضح اسم برده شده بود. نتیجه بی که ازین امر استنباط میشود این است که در جوانی ۱۲۴۲ سرداران قندهاری به سهم و حصه خود طوری قانع بودند که تذکار اسماء جاگیر آنها در میثاق جدید ضرورت نه افتاد و حقیقت این است که با میثاق شیردل خان که اصلاً در اثر مداخله خود سرداران قندهاری بمیان آمد سهم آنها طور یکه شاید معین شد و ایشان هم بعد از وفات شیردل خان ندری آرزوی چیز دیگری نه افتادند. روح میثاق ۱۲۴۲ عبارت ازین بود که روابط با همی بین سردار دوست محمد خان و برادران مقیم پشاور را که برخی از ایشان (سردار پنا محمد خان و سردار سلطان محمد خان) در کابل ه سهم و نفوذ و حکومت داشتند اصلاح کنند و اصلاح هم کرد زیرا با این عهد نامه که نمابنده آخرین مرخلمه روح ملوک الطوائفی است سردار دوست محمد خان آنقدر مجال و فرصت مساعد در کابل یافت که امارت و پادشاهی خود را اعلان کنند و بالاخره بساط تشقت و جاگیرداری را از میان بردارد.



سردار کهندل خان

و

حکومت قندهار

موضوع حکومت سرداران قندهار از وقتی نشئت کرد که برادران بارک زائی هنوز دارای حکومت هرگز نشده و قرار گذاشتند که مملکت بین برادران و دسته های برادران تقسیم شود، در زمان سلطنت اول امیر دوست محمد خان در کابل و سلطنت کامران سدوزائی در هرات، قندهار بدست سرداران قندهاری بود و یکی از عوامل کامیابی و پیشرفت فرنگی در تهاجم اول آنها همین موضوع تقسیم بندی کشور بود، بعد از خروج انگلیس ها سردار کهندل خان مجدداً قندهار را از دست پسران شاه شجاع گرفت و حکومت خویش را در آنجا برقرار کرد و بعد از وفات او امیر دوست محمد خان دوطی سلطنت دوم خود در پروگرام توحید مملکت، اول قندهار و بعد هرات را بدور هرگز سلطنت جمع کرد.

در میان پسران سردار پاینده خان پنج نفر ایشان که از مادر غلزائی بودند و عبارت از یردل خان، شیردل خان، کهندل خان، مهردل خان، رحمدل خان می باشند معمولاً در میان سایر برادران بصفت سرداران قندهاری شهرت دارند و این صفت انتسابی محض از روی حوزه حکومتی که عبارت از قندهار و توابع آن باشد به ایشان داده شده است.

وزیر فتح خان بعد از اینکه در اثر جدیت و صرف مساعی خود بار دوم سلطنت را برای شاه محمود سدوزائی گرفت و خود بجای «اشرف الوزرا» وزیر شاه شد برادران خویش را روی صحنه اداری مملکت آورد و بار اول کهندل خان در قندهار، رحمدل خان در بلوچستان و شیردل خان در غزنی بصورت حاکم حکمران تعیین و مقرر گردید. چنانکه واقعه دلخراش کور ساختن وزیر فتح خان بدست شهزاده کامران در هرات بوقوع پیوست سردار شیردل خان و سردار

کهنندل خان ازان شهر خویش را به ناد علی نژد (لویه ادی) ما در خود رسا نیلند و بعد از اینکه شاه محمود و کامران در مقابل سردار دوست محمد خان در قلعه قاضی شکست خوردند پسران لویه ادی به قندهار حمله آورده و آن شهر را از دست گل محمد خان یویل زائی حکمران شاه محمود تنها حب نمو دند و ازین تاریخ به بعد مو قعیت و نفوذ خویش را در قندهار استوار ساختند .

بشرحیکه در مقاله های منتشره این اثر تحت عناوین مختلف نوشته شده است بعد از فرار شاه محمود سدوزائی به هرات و تشکیل حکومت دیگر در آنجا با اینکه اکثر حصص دیگر افغانستان بدست بارک زائی ها افتاد فوراً به تشکیل کد ام حکومت متمرکز بارک زائی در کد ام نقطه نه پرداختند بلکه از ۱۸۱۸ تا ۱۸۴۳ که سرداران کابل و در نتیجه امارت و پاد شاهی افغانستان برای سردار دوست محمد خان مسلم شد در ضمن مظاهرات رقابت آمیز سردار محمد عظیم خان و سردار دوست محمد خان و بخصوص بعد از وفات سردار اول الذکر یک سلسله واقعاتی در کابل رخ داد که بلااستثنا سرداران قندهاری و پشاور هم را متوجه کابل ساخت و پیش آمدها تا یک انداز زیاد و موجب تولید کدورت ها گردید و نزدیک بود که حوادث وخیم تر تولید شود ولی در اثر عقد دو میثاق

که بین سال های ۱۲۳۸ و ۱۲۴۲ هجری قمری در کابل بمیان آمد و اولی آن به اسم میثاق شیردل خان معروف است خاک های افغانستان در جنوب هند و کوش بین برادران تقسیم شد و فرار آن قندهار و توابع آن به سردار شیردل خان و پردل خان و کهنندل خان و مهردل خان سپرده شد و حکومت سند به پنجمین برادران یعنی رحمدل خان مفوض گردید . به همین اساس پشاور به جمعی دیگر از برادران تعلق گرفت . و سردار دوست محمد خان به حکومت کهستان تعیین گردید .



سردار کهنندل خان

شیردل خان بعد از اینکه از کابل به قندهار برگشت در اثر ترمردی که سندی هاعلیه رحمدل خان بعمل آورده بودند باقوانی عازم سند شد و حین مراجعت به قندهار در بیست و پنجم محرم سنه ۱۲۴۲ هجری قمری در راه وفات نمود . درین ضمن چون سردار دوست محمد خان کابل را از دست سردار سلطان ~~کابل~~ خان گرفت سردار پردل خان واقعه را خلاف روح میثاق شیردل خان تعبیر نموده بنای لشکر کشی را گذاشت و فوای طرفین در حوالی سرچشمه مقربهم مقابل شدند و شیوع مرض مدھش آوبا که باعث قتل عددهائی از طرفین شد صلح جبری را بمیان آورد و به این طریق سردار دوست محمد خان به حکومت کابل و سردار پردل خان به حکومت قندهار قناعت کردند و به این نوع بار دیگر به نوع دیگر حق حکومت قندهار برای برادران قندهاری مسجل گردید و سردار

پردل خان تا پایان حیات (۱۲۴۵) زمام حکومت قندهار را در دست داشت و ازین تاریخ به بعد که از جمله پنج نفر برادران سه نفر سردار کهندل خان، سردار مهرداد خان و سردار رحمدل خان باقی ماند سرداری و حکومت قندهار به سرار کهندل خان مفوض شد و نامبرده به کمک برادران خود باوقفه هائی که در وسط تواید شد در حدود تقریباً ۲۵ سال باین وظیفه باقی ماند و اینک مختصر فعالیت های او را در سال های بین ۱۲۴۵ و ۱۲۷۱ در چوکات عمومی کشور مطالعه می کنیم .

۱۲۴۵ سالی است که شهزاده کامران بعد از فوت پدرش شاه محمود سدوزائی در هرات عنوان شاهی بر خود نهاد و دولت سدوزائی هرات با فعالیت های وزیر یار محمدخان استوارتر گشت. در کابل تا سال ۱۲۵۴ که آغاز امارت اول امیر دوست محمدخان میباشد رقابت های برادران بارکزائی مبنی بر اشغال تخت سلطنت در جریان بود تا سال ۱۲۵۵ که انگلیس ها بنام شاه شجاع بنای تها جم را بر افغانستان گذاشتند سردار کهندل خان در قندهار حکومت می کرد. واقعات در چوکال بزرگ تر عبارت از دلچسپی های کشور های بزرگ روسیه و انگلیس به امور افغانستان است. این همان موقعی است که کامران در هرات کهندل خان در قندهار و دوست محمدخان در کابل حکمفرمایی دارند. روسیه در حالیکه یکطرف قاجار ها را علیه سدوزائی های هرات تحریک میکرد در صدد برآمد که با قندهار و کابل هم ارتباط قایم کند چنانچه کپتان (ویکوویچ) را به قندهار و کابل فرستاد و از واقعات مهمی که در دوره حکمفرمایی کهندل خان در قندهار صورت گرفت صورت معاهده بود که با ایلیچی روسیه با امضا رسید. همین ایلیچی به کابل هم آمد و بار اول ایلیچی روسیه و انگلیس (ویکوویچ) و (برنس) در کابل با هم مقابل شدند .

امیر دوست محمد خان دوم قایل پشتی با نی انگلیس ها از سک ها و تجریک ایشان به پیشروی در خاک های افغانستان موضوع تمایل خویش را به روسیه انتزاعی به انگلیس ها مدلل کرد ولی متأسفانه انگلیس ها عوض اینکه خود را به حقایق آشنا بسا زنده در لاف بهانه جوئی ها در سایه نام شجاع به خاک افغانستان تنها جم نمودند :

سردار کهندل خان بآبرو در انش در مقابل متها چمین مدافعه کرد ولی خیانت حاجی خان کاکری و تسلیم شدن او به شاه شجاع را به پیشرفت فرنگی را باز کرد و سردار کهندل خان که بعلمت مخالف های داخلی بطرف کابل و هرات رفته نمی توانست از وادی هیرمند و سیستان به دربار قاجاری پناهنده شد .
در دوره چهار سال اشغال مملکت بدست فرنگی ها . قندهار و کابل و جلالت آباد طوفاً تا به شاه شجاع بود .

از ۲ نوامبر ۱۸۴۱ تا اواسط ۱۸۴۲ که میلیون کابل و غزنی را آزاد ساختند و مجدداً نفوس انگلیس ها در مرکز کشور استقرار یافت قندهار بدست فرنگی ها بود

و (راولنس) نماینده سیاسی فرنگی میخواست از قندهار نفوذ بیگانگان را بطرف کابل و هرات توسعه دهد.

بالاخره قوای انگلیس خاک افغانستان را تخلیه کرد و امیردوست محمد خان مجدداً بر تخت کابل نشست (رمضان ۱۲۵۸).

جنرال «نات» و میجر (راولنس) نمایندگان نظامی و سیاسی انگلیس پیش از تخلیه قندهار و الحاق به بقیه قوای فرنگی بکابل بغرض خروج از راه ولایت مشرقی در صدد برآمدند که با آخرین چال سیاسی قندهار را از کابل و هرات مجزی نگه داشته و نفوذ خویش را در غیاب خود توسط فرزندان شاه شجاع مقوفی ادامه دهند. به این حساب اول شهزاده تیمور را به شاه سیانجا برگزیدند و لسی او که اوضاع را بچشم میدید و به خاتمه سیادت سدوزایی متیقن شده بود از قبول این تکلیف استنکاف ورزید. بعد به پسر دیگر شجاع شهزاده صفدر جنگ مرآجه نمودند و سردار محمد قلی خان یکی از پسران مرحوم فتیح خان را وزیر او ساختند.

تسری کبک و خاندان سدوزایی و بارک زایی بازار زوی نهفته ایشان را تا مین نتوانست و چهار ماه نگذشته بود که سردار کهنبدل خان از ایران مرآجهت کرد. وزیر شاه یوشالی سردار محمد قلی خان فوراً به عیش کهنبدل خان پیوست و بعد از کابلی در جنگ (حوض سنگ سر) ۲۸ میلی غرب قندهار که در حقیقت آخرین ششکته عناصر انگلیس پرست بود سردار کهنبدل خان باردیگر قندهار را گرفت و به حکمرانی در آنجا پرداخت.

در دوره دوم سلطنت امیر دوست محمد خان در کابل و حکمرانی مستقل سردار کهنبدل خان در قندهار در اثر دخالت های سردار سلطان احمد خان میان طرفین مخالفت پیش شد و نزدیک بود که در حدود مقر جنگی هم واقع شود ولی مسایل بدون جنگ فیصله شد و در نتیجه امیر دوست محمد خان به کابل و سردار کهنبدل خان به حکومت قندهار را کتفا نمودند و اوضاع در حال بی اعتمادی متقابل دوام داشت تا اینکه در سال ۱۲۷۱ هجری قمری اول سردار مهردل خان (روز جمعه ۲۷ جمادی الثانی) و بعد از سردار کهنبدل خان (روز سه شنبه ۷ ذیحجه) از دارقانی رحلت نمود و بعد در اثر بی اتفاقی های که بین سردار رحمدل خان و پسران سردار کهنبدل خان بر سر حکمرانی قندهار بوجود پیوست و سران قوم مداخله امیر دوست محمد خان را استدعا نمودند قندهار از طرف سردار شیرعلی خان پسر امیر دوست محمد خان اشغال شد و به این طریق سرداری و حکومت مستقل سرداران قندهاری و اولاد ایشان خاتمه یافت و قندهار بحیثیت یک ولایت افغانی جزء قلمرو سلطنت امیر دوست محمد خان گردید.



A

دو تاج پوشی

خوشه گندم و خوشه جو

در سال ۱۱۶۰ هجری قمری (مطابق ۱۷۴۷ م) در مزار شیر سرخ قندهار و در ۱۲۵۴ (مطابق ۱۸۳۵ م) در عید گاه سیاه سنگ کابل مراسم تاج پوشی دو تن از پادشاهان مامطابق روح افغانی به منتهای سادگی صورت گرفت. تاج یکی خوشه گندم و حیفه دیگری خوشه جو بود. در یکجا صابر شاه شیخ متصوف کابلی مراسم تاج گذاری را اجرا کرد و در جای دیگر میر حاجی پسر مرحوم میرواعظ این وظیفه را انجام نمود. کسانیکه تاج گندم و جو بر دستارشان گذاشته شد یکی احمد شاه بابای درانی موسس سلاله سدوزائی و دیگری دوست محمد خان سرسلله دودمان محمد زائی است.

بعد از قتل ناگهانی نادر افشار که در شب ۱۹ جون ۱۷۴۷ در فتح آباد هفت میلی خپوشان بدست صاحب منصبان معتد او صورت گرفت احمدخان بانور محمدخان قوماندان قطعات اردوی افغانی که مجموع آن بیش از ۱۵ هزار نفر تخمین میشود از راه هرات بطرف قندهار حرکت کردند تا با انتخاب شاه اساس سلطنت افغانی را در قندهار بگذارند.

فوراً جرگه سران قومی در مزار «شیر سرخ» که بقایای آن متصل دیوار شمالی شهر موجود است تشکیل شد و رؤسای قبایل مهم از قبیل نور محمد خان هلمجائی محبت خان فوفلزائی، موسی خان اسحق زائی نصرالله خان نورزائی، حاجی جمالخان بارکزائی و غیره دورهم جمع شدند ولی انتخاب شاه به آن آسانی که تصور میشود صورت نگرفت زیرا مطابق معیارات

مختصه عنعنوی روح افغانی سران قبایل به همدیگر تمسکین نمیکردند و مذاکرات طول کشید و حتی جلسات شیر سرخ هشت مرتبه تکرار شد تا اینکه در جلسه نهم صابر شاه فقیر شیخ متصوف کابلی که در مزار مزکور متمسکین بود دامنه مبارک را کوتاه نمود و احمدخان را که در گوشه بی خاموش نشسته بود به پادشاهی پیشنهاد کرد و خوشه گندم را که از کشت زار مجلور برداشته بود تمیناً بجای تاج شاهی بردستار احمدخان خلا نید.

وؤسای مقتدر قبایل منجمه حاجی جمال خان ببارك زائى باهمه نفوذ واقتدارى كه داشتند اين قبضه را به حسن نظر وكمال خوشى استقبالى نوو دند و بدین ترتیب درحالیكه سران قبایل و عشایر در محوطه زیباودررضای روحانی مزار شیر سرخ مجتمع بودند مراسم تاج پوشى ناگهانى مؤسس سلاله سدوزائى افغانستان كه بعدها در اثر حسن اداره و تدبیر مملكت دارى به صفت با باى ملت ملقب گردید در كمال سادگى بايك خوشه طلائى رنك گندم صورت گرفت وهنوز هم بیاد آن خاطره تاریخی خوشه گندم، مجراب ومنیر نشان رسمی مملكت مارا چون حلقه مدور طلا در آغوش خود گرفته است .

روزگار حكمران ما ئى سلطنت سلاله سدوزائى با عظمت عصر احمد شاهى ونشیب وفرادوره های بعد تر به تدریج طى شده رفت تا اینکه اشتباهات زمان شاه وشاه محمود وكامران باقتل سردار پاكینه خان و وزیر فتح خان زمین را كم كم برای سقوط خاندان سدوزائى وعروج باركزائى ها آماه كرد وبعد از وفات چند تن از این برادران ومنازعات باهمی دسته دیگر ایشان بالاخره سر دارد وست محمد خان سردارى وحدومت كابل را برای خود مسلم ساخت ؛ لیكن هنوز رسماً تاج پوشى نكرده وهنوز بحیث پادشاه لقب بر خود نگذاشته بود كه از يك سو از جانب غرب از حواشى جنوبی قندهار خطر تهدید شاه شجاع پیدا شد و از سوی دیگر وضع رنجیت سنگ مهابراجای سگ كه اطراف پشاور را اشغال كرده بود از طرف شرق توجه او را جلب كرد . سردار دوست محمد خان در اثر دھوت كهندل خان ورحمدل خان خطر شاه شجاع را كه متوجه خود او نیز بود بزودی در قندهار رفع كرد وبعد از مراجعت بكابل میخواست به دفع شر رنجیت متوجه شود واعلان جهاد كند، مطابق نظریه علما كه اعلان جهاد منوط به امر اولوالمارو یا پادشاه میباشد سردار بنا گذاشت كه بر خود عنوان شاهى ولقبى گذارد وتاج پوشى كند .

میدانید مراسم این تاج پوشى در كجا وبه چه نحوى صورت گرفت ؟

سردار دوست محمد خان باعده معدودی از معتمدین خود بطرف مسجد عید گاه كه در شرق بالا حصار در دامنه سیاستنگ وفوق داشت حرکت نمود و درحالیكه چند نفری بیش در پیرامون اونبود میر حاجى یسر مرحوم میر واعظ كه سر دسته علما وروحانیون وقت بشمار میرفت خوشه جوئى را بردستار دوست محمد خان خلانید و در طى مراسم بسیار ساده سردار به صفت امیر شناخته شد ولقب امیر المومنین اتخاذ كرد واسم او من بعد در خطبه بر ما بر خوانده شد وسكه زد كه سجع آن خاطره روزهای جهاد را بیاد میدهد و آن اینست :

امیر دوست محمد بعزم جنگ جهاد كمر به بست و بز سكه ناصرش حق باد .

قراریكه ملاحظه می شود مراسم تاج پوشى اعلیحضرت احمد شاه درانى مؤسس سلاله سدوزائى در ۱۷۴۷ م در قندهار ومراسم تاج پوشى امیر دوست محمد خان سر سلسله دودمان محمدزائى در ۱۸۳۰ م در كابل از نقطه نظر ماهیت تاج وسادگى مراسم شپاهت زیاد بهم میرساند . یكى تاجى از خوشه گندم ودیگری جینه ئى از خوشه جو بر سر گذاشت وپیداوار طبیعى مملكت را تیمناً زیب دستر شاهانه خویش نمودند .

سیاست پیشروی

یا

فاروردپالیسی

در ۵۰ سال که نیمه دوم قرن ۱۹ رادر بر میگردد از پنجاب و سند گرفته تا سمله و لندن سیاسیون و مردان نظامی حکام اعلیٰ انگلیسی و وزرای مخصوص هند در کابینه انگلستان همه متوجه یافتن خطسرحدی مستحکمی بین افغانستان و هند بودند و نظریات و سیاست های مختلف ظهور کرد که از آن جمله یکی سیاست پیشروی یا فارورد پالیسی است که در سال های مختلف نیمه دوم قرن ۱۹ طرفدارانی داشت و به اساس نظریات متعوضانه پیروان همین مدرسه سیاسی بود که در ظرف یک قرن روابط افغان و انگلیس آشفته و مکرر شد و پارچه های بزرگی از کشور مامجزی گردید و مسئله فرنج قبایل سرحدی بمیان آمد که هنوز هم متاسفانه بواسطه سلب آزادی رنج میکشند .

در مقاله هجدهم تحت عنوان «در تجسس خطسرحدی» مشی سیاسی انگلیس و مدرسه های مختلف (سیاست متوقف) و (سیاست عدم مداخله) و (سیاست عدم فعالیت اختیاری) و بالاخره نبضی از سیاست پیشروی یا فاروردپالیسی رامبنی بر تجسس یک خطسرحدی محکم و مستقر بین افغانستان و هند شرح دادیم. چون انگلیس ها و سیاسیون ایشان از سیاست متوقف و عدم مداخله عدول کردند و در اثر این مشی مشوم به ما و به ایشان خسارات هنگفتی وارد گردید و کشور ما در اثر تطبیق سیاست پیشروی مورد تعرضات صریح قرار گرفت و حصص معتنا بهی از خاک های افغانستان به چال و نیرنگه نظامی و سیاسی مجزی شد میخوام درین زمینه که یکی از امهات مسایل افغان و برطانیه است قدری کشاده تر صحبت کنیم. فاروردپالیسی در ماخذ انگلیس بنام (مدرسه سند) هم شهرت دارد

و این اصطلاحی است که در مقابل (مدرسه پنجاب) یا طرفداران سیاست متوقف استعمال میشد و علت این انتساب میلان مامورین انگلیسی این دو علافه بیکی از مدرسه های سیاسی فوق است. موجد سیاست سرحدی مدرسه سند (میجر جان جاکب) نام داشت و وقتیکه ایرانی ها به تشویق روس هادر ۱۸۵۶ هرات را در محاصره انداختند این شخص به حکومت هند

نظریهٔ بیش کرد تا در باب اشغال (کویته) اقداماتی بعمل آید. شبههٔ بی نیست مبنای سیاست سرحدی عمو می انگلیس با مدرسه های مختلف آن بروی دفاع هند وضع شده بود و چون هند از جانب افغانستان دوراه عمده دارد که از بولان و (خیبر) می گذرند و در آن طرف معبر خیبر با اشغال پشاور و تمرکز فوادر آنجا انگلیس ها خویش را ازین طرف مطمئن تر احساس می کردند (میجر جا کب) نظریه داشت که در جناح جنوب غربی سرحدات وضعیت سوق الجیشی انگلیسی با اشغال کویته تقویت شود و هر وقت در آسیای مرکزی روسیه حرکتی کنند بقصد اشغال هرات سیاه فرستاده شود.

«لارد کشک» سخت مخالف این نظریه بود و هیچگاه نمی خواست که عساکر انگلیسی وارد خاک افغانستان شده و با عبور از مناطق مختلف کشور به اشغال هرات بپردازد. این لارد معتقد بود که امکان ندارد که عساکر برطانیوی حتی در مقابل دشمن مشترک داخل خاک افغانستان شود و در نقطه معینی جنگ کند و پس به خاک خودش برگردد و تصادمی در بین با افغان ها واقع نشود.

لارد کشک ازین هم قدمی فراتر گذاشت و برای تحکیم نظریهٔ خود می گفت که تقویت ملت افغان کدام خطری برای برطانیوی ها در هند تولید نمی کند بلکه افغانستان قوی و نیرومند عامل محافظه هند خواهد شد چنانچه به اساس این مفکوره اظهار می کرد که: «اگر افغانستان پارچه پارچه و مجزی باشد قوهٔ دفاعی آن ضعیف می گردد حال آنکه من آروز دارم این کشور را نیرومند و بیحد و بیحد سد متراکم در سرحدات خود ملاحظه کنم» بدین ترتیب مشاجره میان (لارد کشک) و (میجر جا کب) ادامه داشت و میجر مذکور که آدم آتشین مزاج و باحرارتی بود به عقاید متعارضانه خود اصرار نمود و در فضای افکار تعرضی و تجاوز کاری خود یک سلسله مامورین دیگر انگلیس را در حوزهٔ سند معتقد و پیر و نظریات خویش ساخت ولی بازم چندین نفر از حکام اعلائی انگلیس مثل (لارد چین)، (لارد لارنس) (لارد مایو) (لارد نارد بروک) در دوره های ماموریت خود در هند سیاست پیشروی را رنگ (سیاست عدم فعالیت اختیاری) دادند تا اینکه مقارن جلوس امیر شیرعلی خان بارادوم بر تخت سلطنت افغانستان (سرها نری راولنسن) که در سال های جنگ اول افغان و انگلیس از طرف فرانکی هاسمت ماموریت سیاسی در هند داشت و مردم بسیار عالم و مطلع بود و از پیشروی های روسیه در آسیای مرکزی اندیشه زیاد داشت و از طرفداران جدی (فارورد پالیسی) بود پیشرفت های روسیه را در آسیای مرکزی و تقویت برطانیوی را در سرحدات هند مدنظر گرفته پیشنهاداتی به لندن فرستاد و نظریه داد تا با اعزام ایلچی های اقتصادی و سیاسی در کابل و در مراکز خان نشین های آسیای مرکزی وضعیت انگلیس ها تقویت شود. این سیاست مدار انگلیس نظریه داشت که انگلیس ها در (کویته) و (دزّه کرم) نفوذی احراز کنند و هکذا نفوذ برطانیوی در خاک های قبایل نشین منطقهٔ شمال غرب قدیم هند تقویه شود لارد لارنس هان کسی که بنام (جان لارنس) موسس مدرسه سیاست متوقف بود و توصیه می کرد که تمام خاک های آن طرف اباسین به افغانستان داده شود به اساس عقیده مسلکی خود برخلاف نظریات (هانری راولنسن)

بود و می گفت: هیچ نحوی از انجا باید به امور افغانستان مداخله نشود زیرا هر قدر که حدود این مداخله در اول محدود و روش آن اعتدالی باشد به اشغال موقتی مملکت منتهی می شود. بل اینکه در سال ۱۸۳۸ شد و نتایج آن را دیدیم.

لاردر لارنس مذکور مایل بود با امیر شیرعلی خان در (مباحثه) ملاقات کند ولی با تقرر (لاردمایو) بحیث حاکم اعلای انگلیسی هند ملاقات میان امیر و این لارداخبر الذکر صورت گرفت و در ۱۸۷۳ سرحدات میان افغانستان و روسیه تعیین گردید و دولت روسیه خاک های افغانستان را خارج حدود نفوذ خویش اعلام کرد. امیر شیرعلیخان برای اینکه حدود و نوعیت کمک انگلیس ها را در مقابل تهدید احتمالی روسیه بخود معلوم کرده باشد از فرنگی ها ضمانت های صریح خواست ولی انگلیس ها اعطای کمک پولی و اسلحه را منوط به کفایت سیاست خارجی افغانستان قرار دادند که واضحا استقلال مملکت را تهدید می کرد و بر علاوه با تغییر کابینه ای که درین وقت در لندن صورت گرفت همان وعده های موهوم را هم ایفا نتوانستند و در ۱۸۷۵ (لاردر سلیمبری) وزیر جدید هند در کابینه (دیزرائیلی) تجویز فرستادن نمایندگان مشاهده را در هرات و قندهار پیش کرد ولی (لاردر نارت بروک) که درین وقت حاکم اعلای هند بود به شدت آنرا رد کرده و واضح تصریح نمود که پادشاه افغانستان نمایندگان ما را در شهرهای افغانستان قبول ندارد و اصرار درین مورد را بباطما و افغانستان را خراب خواهد کرد چون لاردر نارت بروک مخالف نظر به وزیر هند بود آخر از کار بر طرف شد و (لاردر لایتن) قائم مقام اوروش سیاست پیشروی را از سر گرفت و این مشی غلط تعرضی منتهی به جنگ دوم افغان و انگلیس شد و امیر شیرعلیخان که آرزویش حفظ استقلال افغانستان و حفظ تمامیت خاک مملکت و حفظ توازن دوستی بین دو همسایه شمالی و جنوبی و حفظ استقرار روابط دو ستانه با انگلیس ها بود در نتیجه اشتباهات بیروان مدرسه فاروردیالیسی تخت و تاج خود را از دست داد و بایک عالم آرزو در مزار شریف وفات کرد و انگلیس های متهاجم و متعرض صفحات تاریخی را که با خون هزاران نفر از قوای متعرض آنها بین کابل و جلال آباد نوشته شد فرا موش کرده و باز به کشور آرام ما داخل شدند.

بعد ازین تهاجم بی مورد به تعقیب نظریات همین مدرسه پیشروی قدم های بسیار جدی تعرضی مبنی بر اشغال نقاط سوق الجیشی، اشغال خاک های قبایل نشین، تعمیر راه آهن و قلعه های جنگی و غیره از طرف حکمرانان انگلیسی هند برداشته شد و دو نفر از فرنگی ها که کلمه (رابرت) در نامه های هر دو دخیل است و عبارت از (سررا یرت سندمان) و (لاردر رابرت) میباشد و دومی در افغانستان بیشتر به (رابرت) معروف است درین زمینه نقش مهم بازی کردند. (سندمان) معتقد بود که حوزه نفوذ برطانیه در خاکهای قبایل نشین انبساط یابد و میگفت که اگر قبایل سرحدی در وقت صلح در داخل نظام امپراطوری ما گرفته شوند و مفاد آنها با مفاد ما یکی گردد در وقت بروز جنگ با ما مخالفت نخواهند کرد و تا هر وقت که آماده دفاع منافع خود باشیم و توان دفاع داشته باشیم قبایلی ما هم با ما خواهند بود. «لاردر رابرت» که در جنگ دوم افغان و انگلیس در کابل و قندهار

با قوای ملی افغان پیکار نمود و حیثیت سر قوماندان قوای انگلیسی را در هند حاصل کرد خیملی طرفدار افکار سیاست (فارورد یا لیبسی) بود و او را باید از دشمنان خیره سر سلب آزادی مردمان قبایلی و از متعرضین درجه اول بخاک هائی افغانی خوانند. (رابت) به این نظریه بود که انگلیس ها باید به تدریج ولی دایم پیشروی را در علاقه های سرحدی ادامه بدهند. اصطلاح (نومین لند) یعنی (خاک بی صاحب) بار اول از طرف این صاحب منصب متعصب فرنگی در مورد خاک های قبایل نشین که درین وقت حقوقاً جزء قلمرو افغانستان بود استعمال شد.

در عصر نیابت سلطنت (لاردر لندسی دون) که از طرفداران جدی سیاست پیشروی بود دوفنر از پیروان متعصب این مدرسه که حاکم اعلی و سر قوماندان انگلیسی هند باشد از ۱۸۹۱ به بعد از بیقراری های جنگ دوم افغان و انگلیس و از معاهده تجملی شوم گندمک و از مشغولیت های امیر عبد الرحمن خان به ترمیم و اصلاحات داخلی در سالهای اول سلطنتش استفاده نموده به تدریج در دره کرم، دره گومل و چترال و بعضی علاقه های دیگر نفوذ خود را پهن کردند. امیر عبد الرحمن خان این اقدامات متعصبانه را بنظر بسیار نفرت دیده نه تنها شفاهی مخالفت های خود را تصریح میکرد بلکه عملاً بهر طرف علیه انگلیس ها داخل اقدامات متقابله شد چنانچه شمه ازان را در مقاله (امیر عبد الرحمن خان و خط دیورند) در شماره ۸ حمل ۱۳۳۰ روزنامه انیس نوشتم و در نتیجه انگلیس ها در ۱۸۹۳ مجبور شدند که مسئله تعیین سرحد علاقه های شرقی و جنوبی و جنوب غربی افغانستان و هند را مورد توجه فوری قرار دهند. انگلیس ها در نظر داشتند که برای مذاکرات تعیین خط سرحدی (لاردر ابرت) رایه کابل اعزام دارند ولی امیر عبد الرحمن خان که مسلک این شخص را در سیاست پیشروی میدانست سخت از او منفر بود و تا او در هند بود حاضر نشد که با انگلیس ها داخل کدام مذاکره گردد تا اینکه بالاخره (مورتیمور دیورند) برای این کار تعیین گردید و بکابل آمد.

معاهده سه جانبه

انگلیس، سک، شجاع

یقین خوانندگان گرامی اسمی از معاهده سه جانبه انگلیس و سک و شجاع شنیده اند. نظیر این معاهده مضحك و مسخره کمتر اتفاق افتاده خواهد بود. صرف نظر از اینکه شاه مخلوع فراری و متواری و اسیر، چه حق امضای معاهده بی داشت واضح می سازد که حرص و آز چقدر شجاع را باز بچه سک و تیریک و فریب به کدام اندازد. رنجیت سک را آله دست فرنگی ساخته بود. متن این قرارداد مضحك خود صبغه تریبیت دهندگان آن (مکناترن) و (رنجیت) را معرفی می کند. رنجیت می خواست از شاه بی تاج و تحت ستم تصاحب سک سلسله اراضی را بگیرد و انگلیس سعی داشت خالصه جی و شجاع را در مقابل بروز خطر احتمالی از غرب قربان بازی های سیاسی و مطامع استعماری خود نماید. متن این معاهده از کتاب قلمی و اقعات شاه شجاع اقتباس شده و سبک تحریر آن چندان خوب نیست.

شجاع الملك سد وزانی، متواری و فراری بعد از اینکه انواع شکنجه و عذاب از طرف مهاراجای سک و رنجیت سنگ دید و به (لودیانه) فرار کرد و تقرر گزید با حرص و آزیسکه در اشغال مجدد تخت و تاج از دست رفته خود داشت آله دست سک و انگلیس فرار گرفت. موضوع معاهده سه جانبه انگلیس و سک و شجاع یکی از قرارداد های بی اصول و غیر حقوقی و غیر قانونی و یکی از صفحات ننگینی است که از طرف شجاع الملك حرص و آز شخصی از طرف رنجیت سنگ عداوت و شوق ملک گیری و از طرف انگلیس نیات بهم اندازی و مداخله و تعرض را نشان میدهد. همه میدانیم که رنجیت سنگ مانند یکعده دیگر راجاهای سک از عصر سلطنت احمد شاه درانی به بعد با خاک های مسکونه ایشان یعنی سرزمین پنجاب مطیع دولت سدوزایی افغانستان بودند و سک ها در اثر تحریکات انگلیس ها در سالهای اول سلطنت زما نشاه کم کم بنای جسارت و سرکشی را گذاشتند تا اینکه پادشاه سدوزایی موصوف

رنجیت سنگ را بحیث حکمران از طرف دولت افغانی در لاهور مقرر کرد و را جای سک بعد از سقوط سلطنت زمانها در دوره فتور افغانستان که برادران بارک زائی بین خود و باشهزادگان سدوزائی مصروف جنگهای داخلی بودند از ضعف دولت افغانی استفاده نموده اعلان حکومت و مهارا جایی نمود و بنای یک سلسله تجاوزات را بطرف کشمیر و پشاور و خاکهای اینطرف اباسین گذاشت و بعد از اینکه امیر دوست محمد خان اعلان پادشاهی نمود و میان او و رنجیت سر مسئله پشاور جنگ و نبرد تازه رخ داد و عداوت تجدید و تقویت شد مهارا جای سک ب فکر افتاد تا از مخالفت خاندانی سدوزائی و بارک زائی کنار گرفته شجاع الملک و نقشه های پر حرص و آزار را علیه پادشاه قانونی افغانستان استعمال کند چون شجاع برای احراز موفقیت های شخصی خود از قبول هرگز نه کمک و لو بشرا یط بسیار نمیگینی هم باشد روگردان نبود میان خالصه جی و شجاع طرح یک معاهده دو جانبه ریخته شد و درست در همین موقع طرف ثالثی که عبارت از انگلیس ها باشد وارد صحنه سیاست گردید . بعضی از نویسندگان انگلیسی بسیار سعی میکنند تا پای خویش را عقب کشیده و اینطور وانمود کنند که موضوع دوستی و دشمنی افغان و سک مسئله با همی خود آنهاست و بدون تجربک و شرکت انگلیس ها سک ها موفق به اشغال خاک های افغانی در آن طرف اباسین شدند حال آنکه تشکیل حکومت خالصه جی و تجاوزات رنجیت سنگ بنام شجاع الملک و بصورت تنهایی همه اش در اثر تحریکات انگلیس ها صورت گرفت و مداخله بنام شجاع الملک در امور داخلی افغانستان که آنرا معمولاً جنگ اول افغانی و انگلیس می نامند امریست که اساس آن در همین مواد معاهده سه جانبه انگلیس و سک و شجاع ریخته شده است .

انگلیس ها در آغاز کار بسیار مایل بودند که اتحادی میان رنجیت سنگ و شجاع الملک ب میان آید . نفر چندی شجاع تهیه کند و بیشتر رنجیت به او نوای جنگی بدهد و پول مصارف را انگلیسها کار سازی نمایند . «لاردا کلتند» حاکم اعلی آنوقت بهند بسیار مشتاق عملی ساختن این نقشه بود و برای اجرای آن (مکناتن) با هیئتی مأمور شد که در (آدینه نگر) با رنجیت ملاقات کنند (۳۱ می ۱۸۴۸) در طی این ملاقات مکناتن به رنجیت گفت که قرار مسموع میان والا حضرت شما و شاه شجاع الملک معاهده شده آیا به نفع شما خواهد بود که طرف سومی که عبارت از برطانیه باشد در آن سهیم شود ؟ رنجیت در جواب گفته بود که این عمل بدان می ماند که (قند به شیر علاوه شود) بدین ترتیب قند و شیر بهم مخلوط شد ولی در نتیجه النتائج نه مذاق شجاع بدان شیرین شد و نه سک ها با کما میابی آنی خود سود واقعی بردند . مملکت افغانستان به خاک و خون نشست و تنفر مردم افغانستان نسبت به شجاع بیشتر گردید تا ذایقه مرگ کشید و انگلیس ها به خسارات مالی و جانی هنگفت مواجه گردیدند و بعد از مرگ رنجیت انگلیس ها حتی در اینطرف اباسین نفوذ پیدا کردند . بهر حال قبل از اینکه مواد معاهده سه جانبه ترتیب شود انگلیس و سک در مسئله اعزام نفر و نفوذ نظامی به همراهی شجاع در افغانستان جر و بحث زیاد نمودند . انگلیس ها می خواستند

در اقدامات تعرضی سگ‌ها را به کشتن بدهند و خود پول خرج کنند ولی خالصه جی که ضرب شست افغان‌ها را دیده بود انگلیس‌ها را به ارسال قوه و امداد نمود بالاخره بتاريخ ۲۶ جون ۱۸۳۸ مطابق ۲۳ شهر ربیع الثانی ۱۲۵۴ هجری قمری مواد معاهده، دوستی و اتحاد نظامی از طرف انگلیس‌ها و سگ‌ها ترتیب یافته و بالای شجاع‌الملک که بجهت يك فرد متواری و فراری حق کوچک‌ترین نمایندگی از طرف دولت افغانستان نداشت تحمیل گردید و شاه مخلوع سدوزائی بفکر احراز موفقیت‌های شخصی این معاهده ننگین را امضاء کرد و متن آن بامختصر مقدمه در ۱۸ ماده قرار آتی است که از نسخه خطی واقعات شاه شجاع نقل می‌شود:

از آنجا که سابق ازین فیما بین سرکارین بقر سرکار والا مقدار خالصه جی و سرکار گردون اقتدار شاه شجاع‌الملک عهدنامه مشتمل بر چهار دفعه سوای تمهید و خاتمه مقرر شده بود و به سببی از اسباب ملتوی مانده اکنون که صاحب و الامتاق مسترو بیامم جی مکاتبات صاحب بهادر که بایامی نواب مستطاب معالی القاب جارج لارد اکلند گورنر جنرال صاحب بهادر باختیار کل بجهت توثیق و تکمیل عهدنامه مذکور از راه دوستی و وثقه قدیمه معاهده هر دو سرکار عالیقدر اعنی خالصه جی و کمپنی انگریز بهادر در حضور انور خالصه جی تشریف آوردند عهدنامه مذکور از سر نو باضافه چند فقره دوستی آیات و چهار دفعه شرایط جدید که جمله هژده دفعه باشد با اتفاق و صلاح دوستانه سرکار یک رنگی آثار کمپنی انگریز بهادر مقرر و مسند گردید که بموجب دفات و شرایط مرقومه مغایرت و جدائی متصور نیست و نخواهد شد فقط .

اول : آنچه ممالک متعلقه این روی آب سندیه و آن روی آب سندیه که در تحت و تصرف در علاقه سرکار خالصه جی داخل است صوبه کشمیر مع حدود شرقی و غربی و شمالی و جنوب اتک ، چچ و هزاره و لهنبل و انت و غیره توابع آن . پشاور معه یوسف زائی و غیره و ختک و مشنگر و مپنی و کوهات و هنگو و سائر توابع پشاور تا حد خیبر و بنوو و زیر و تانک و کرانک و قلعه باغ و خوشحال غرو غیره توابع آن ، دیره اسماعیل خان معه توابع آن ، دیره غازی خان و کوت متهن و عمر کوت و غیره مع جمع توابع آن و سنکهر و اروات مند ، و دجل و حاجی پور و راج پور و هر سه کچی و منکیره با تمام حدود آن و صوبه ملتان با تمام ملک آن سرکار شاه موصوف شاه خاندان سدوزائی را در ممالک مر قوه الصد ره یچ دعوی و سرو کرداری نسلاً بعد نسل بطناً بعد بطن نیست و نخواهد شد به همین عنوان مدام ملک و مال خالصه جی . مذکور نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن خواهد بود . دویم شاه موصوف از آن طرف خیبر احدی را اجازت راهزنی و شور و فساد با این طرف خیبر شدن نخواهد داد اگر احیاناً که ارداران سرکارین که معامله خورد و خورد نماید و بغیرا رنهاد غیر حاضر باشند از جانبین واپس شوند و آنچه آب ناوه کوه خیبر برای مدارف قلعه فتحکده و غیره بموجب قدیم می‌رسد احدی مسدود نسازد .

سیوم : عبور مطابق آیین موافقه دولتی سرکارین عالیین خالصه جی و صاحبان کمپنی انگریز بهادر از دریای سندج متعلق به چتی و اجازت خالصه جی است . همانقسم از دری

سندیه که دریای ستلج بان آمیخته عبور افوام معطل بر چتی و اجازت خالصه جی خواهد بود و شاه موصوف بغیر اجازت و چتی سر کار خالصه جی عبور شدن نخواهد داد .
 چهارم : در مقدمه شکا پور و ملک سندیه که این روی دریای ستلج باشند آمیخته فی مابین سرکارین عالین یعنی خالصه جی و سرکار کمپنی انگریز بهادر آنچه معرفت کپتان کلار مارتین دید صاحب بهادر بلتیکل اجنت بهادر دوست صمیمی و جواهر سنج میزان دوستی سرکارین عالین بموجب آئین موثقه مهوده قرار خواهد یافت به سرکار ذوالا اقتدار شاه موصوف منظور خواهد بود .

پنجم : شاه موصوف به ظهور انتظام کابل و قندهار اسپان نوع مرعمده واعلی و خوش رنگ خوشخرام پنجاه و پنج راس و یازده قبضه شمشیرا صیل ایرانی عمده و هفت قبضه پیش قبض اصیل ایرانی و بیست و پنج راس فاطران عمده بالا فند و میوه ولایت چه خشک و چه تر و سدره های عمده شیرین در تمام از راه جاله ها و غیره در الیکای پشاور و انکور و انار بیدانه و ناک و سبب و بهی و بادام و کشمش به مقدار و افرسال بسال برسانیده باشند و نیز اجناس اطلس هر رنگ و چوخهای سمور و کمخواب زربفتی و فالین ایرانی جمله یکصد و یک پارچه سال بسال علی الدوام بر سرکار خالصه جی میرسانیده باشند .
 ششم : القاب و مراسلات بموجب مراتب مساوات فیما بین سرکارین عالین ممدوحین جاری خواهد ماند

هفتم : آنچه سوداگران اسپان و غیره طرف ولایت عازم برای امرتسر و لاهور و تمام مالک محروسه سرکار خالصه جی خواهند بود از طرف شاه موصوف ممانعت نخواهد شد بلکه تا کید تمام و تائید بعمل خواهد آمد و از جانب خالصه جی هم به همین هیچ درین بظهور خواهد رسید .

هشتم : سرکار خالصه جی تحایف بطریق دوستی از قسم بشمیته و غیره بموجب تفصیل ذیل سال بسال بیادشاه موصوف خواهد فرستاد از رقم بشمیته ۵۰ پارچه ، ململ ۲۰ تان کمخواب ۵ تان دویته بنارسی ۲۱ تان کیش بهارنوی ملتانی ۵ تان دستار سفید ۵۰ تان . برنج باره ۵۰ آتار .

نهم : آنچه معتبران خالصه جی بجهت خریدن اسپان و غیره و یا برای کار دیگر بطرف ولایت و یا از طرف شاه موصوف بملک پنجاب و غیره مالک محروسه برای خرید و فروخت بقدر یازده هزار رویه از رقم سفیدی و بشمیته و غیره اجناس مامور شوند سرکار خالصه جی و سرکار شاه موصوف در نوازش با آنها و سر انجام کار آنها متوجه خواهند بود .
 دهم : اگر فوج سرکار خالصه جی و فوج شاه موصوف باتفاق حسنه یکجا شوند موصوف کار بد شدن در حق گساوان هرگز و اصلاً و مطلقاً راه نخواهد داد .

یازدهم : هر گاه سرکار شاه موصوف فوج سرکار خالصه جی را بنا بر امر نادهم راه و بر آنچه از خاندان بار کزائی و غیره مال و اسباب و جواهر و اسپان و اسلحه واضر به خورد و کلان و غیره بدست شاه موصوف آید نصف آن از سرکار خالصه جی و نصف آن از سرکار شاه موصوف باشد و اگر سواى فوج خالصه جی بدست شاه موصوف آید شاه موصوف اسپان

همه و اشیای زبده از اسلحه خورد و کلان و جواهرات و غیره بطریق تحفه معصوب و کپل معتبر بسر کار خالصه جی ارسال دارند.

دوازدهم . مدام معتبران شاه موصوف و سر کار خالصه جی معه رسایل و تحایف بحضور جانبن جریده طور حاضر و مامور خواهند بود .

سیزدهم ، هر گاه سر کار خالصه جی طلب فوج سر کار شاه موصوف به نظر تکمیل مرکوزات عهدنامه هندا نماید شاه موصوف فوج با سرداران کلان ارسال دارند و سر کار خالصه جی نیز حسب ضرورت شاه موصوف به نظر تکمیل مرکوزات عهدنامه هندا فوج مسلمان معه سرداران کلان تا کابل مامور خواهد نمود هنگامی که خالصه جی رونق افروز پشاور شوند از طرف شاه موصوف یک شهزاده بجهت ملاقات سر کار خالصه جی بیاید عظیم و تکریم او بوجه احسن از سر کار خالصه جی بظهور خواهد رسید .

چهاردهم . دوست و دشمن خالصه جی و سر کار شاه و سر کار کمپنی انگریز بهادر و واحد است یازدهم : مبلغ دولک روپیه ضرب نانک، شاهی یا کلمدار سال بسال بالضرور از ابتدای ماموری افواج خالصه جی برای تخت نشانی شاه موصوف در کابل بر سر کار خالصه جی داده خواهد شد از طرف خالصه جی در اسکای پشاور بقدر پنج هزار سوار و پیاده از قزم مسلمان بنا بر پشت گرمی شاه ممدوح که بحسب ضرورت برای کمک شاه موصوف هر گاه که بصواب دید سر کار دوست مدار دولت مدار کمپنی انگریز بهادر با تفاق و صلاح سر کار خالصه جی همچو کمک ضرور متصور شود خواهند رفت هر گاه کدام مقدمه کلان از جانب مغرب رو نماید پس تدارک آن با تفاق و صلاح سر کار این عالین یعنی سر کار خالصه جی و سر کار کمپنی انگریز بهادر بموجب موقع بظهور خواهد رسید ، در صورتیکه سر کار خالصه جی طلب افواج شاه موصوف نماید هر قدر مدت که فوج مذکور در سر کار خالصه جی حاضر باشد منجمه مبلغ مشخصه مذکور بموجب حساب مجرا خواهد شد . سر کار کمپنی انگریز بهادر مدام که امری خلاف شرایط عهدنامه هندا از روی تحقیق بظهور نرسد متکفل ادای مبلغ مشخصه مذکور سال بسال بلا تاغه به سر کار خالصه جی خواهد بود شانزدهم : آنچه ممالک و توابع تصرف میران سندیه الحال است شاه شجاع الملک و سایر خاندان سدوزائی را نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن فرمان برداری یا باقیات معاهده مالگذاری در حال واستقبال به آن ممالک هیچ دعوی سر کار نیست و نخواهد بود ؛ ممالک و میران سندیه نسلاً بعد نسل خواهد بود بشرطیکه میران موصوف مبلغ سیلک روپیه نانک شاهی امر تسری یا کلمدار به موجب مجوزة سر کار کمپنی انگریز بهادر بشاه موصوف ادا نمایند و شاه موصوف از جمله آن مبلغ پانزده لک روپیه نقد بسر کار و الا مقدار خالصه جی رسانیده دهد و باقی مبلغ پانزده لک روپیه خود بگیرد . هر گاه مبلغ مذکور همگی و تمامی ادا شده باشد پس در آنوقت دفعه چهارم عهد نامه شاه موصوف (مقصود از ماده ۴ معاهده ۱۲ مارچ ۱۸۳۳ است) منسوخ خواهد گردید و مراسم رسل و رسایل و تحایف فاخره عمده اعلی فی ما بین سر کار خالصه جی و میران سندیه دت قدیمه جاری خواهد بود .

هفدهم : هرگاه شاه شجاع الملک در ملک کابل و قندهار عنان حکومت بدست کفایت خود خواهد آورد آنگاه به ممالک محروسه والی هرات برادر زاده شاه و صوف بیخ جهت تعرض و دست انداز نخواهد شد .

هجدهم : شاه شجاع الملک و سایر خاندان سدوزائی بدون استمزاج و استصواب سرکارین عالین سرکار خالصه جی و سروکار کمپنی انگریز بهادر معامله و سرکار به احدی از سرکارین غیر نخواهند کرد و اگر احیاناً کدام سروکار غیر عزم لشکر کشی بر ملک سرکار خالصه جی یا صاحبان انگریز نمایند بقدر مقدور خود بمقابله پردازند .

آنچه دفعات مرقومه الصدر مرقوم شد سرکار خالصه جی و سرکار انگریز و سرکار شاه شجاع الملک را بخوشی و رضامندی منظور است و عهدنامه هدا بر شرط ثابت دفعات مذکوره مدام بر حال و برقرار خواهد ماند و بعد از ثبت دستخط و مواهبر هر سه سرکار و الا اقتدار شرایط عهدنامه هدا بعمل خواهد آمد ، تحریر بانزدهم ماه هرات سنبت ۱۸۹۵ در لاهور .

قراریکه در ماخذ مختلف تحریر است مکناتن قبل از تسوید و اقرار داد فوق شفاهی راجع به مشایعت شهزاده تیمور پسر بزرگ شاه شجاع معهد ستمه سلمان فوج رنجیت سنگ بطرف کابل و رفتن سردار سلطان محمد خان همرای شاه شجاع بطرف قندهار ایماناتی داد و شاه شجاع هم خواهشاتی چند نمود مبنی بر اینکه : سایر شهزادگان درانی در امور مملکت داری او اختیاری نداشته باشند از کابل و قندهار به سایر نقاط مثل بلخ و سیستان و بلوچستان و شکارپور لشکر کشی بتواند . توابع قندهار و شکارپور متعلق به او باشد . بعد از تصرف کابل که قوای انگلیسی مراجعت کنند یکنفر از انگلیس ها به سمت و کالت باقی بماند و طبق رضا و مصلحت او چند نفر صاحب منصبان انگلیسی برای تربیه سپاه مانده میتوانند ، دولت رویه سالانه به رنجیت سنگ پردازد زیرا پرداخت پول بکثرت باج گذاری تعبیر خواهد شد ، میران سند شکارپور را به او مسترد دارند .

این بود پاره مطالبی که شاه شجاع حین تسوید معاهد سه جانبه خواهش نمود و از خلال آن واضح میشود که شاه متواری و فراری سدوزائی در حالیکه دست نیاز بطرف انگلیس ها و سگ ها دراز کرده بود و موفقیت خویش را بدون معاونت های آنها غیر ممکن میدید کوشش داشت که بعد از احراز تخت و تاج افغانستان قلمرو سلطنت خویش را حتی المقدور در چوکات وسیع تری محافظه نماید ولی متاسفانه حرف های او بخصوص انگلیس ها کسانی نبودند که از ایشان استفاده بتواند و در نتیجه امضای این معاهده منجوس سگ ها و انگلیس ها موفقیت های درخشانی حاصل نمودند .



چطور دروازه حصار غزنی

به هر اید

صبح ۲۳ جولائی ۱۸۳۹ که هنوز هوا روشن نشده بود ناگهان صدای مهیبی حصار کوچک غزنه را به لرزه درآورد. فرنگی‌ها شبانه‌گاه نقب‌گذاری نموده و دروازه کابلی را به هوا پیراندند و رخنه بزرگ در دیوار حصار تولید نمودند و شهر خلاف انتظار قوای طرفین در ظرف سدربع ساعت تسلیم شد. تصور میکنند که این موفقیت به نیروی قوه و شجاعت سپاهیان ایشان صورت گرفته است. 'خیر' تاثیر خیانت به مراتب از قوت باروت بیشتر است.

تجاوز اول فرنگی‌ها به خاک افغانستان که با نقشه عودت و پادشاهی مجدد شاه شجاع سد وزائی صورت گرفت موضوعی است که در اطراف وزوایای آن مقاله‌های متعدد در صفحات مختلف همین اثر نوشته شده است.

درین مقاله میخواهیم راجع به سقوط غزنی و علتی که این سقوط را خلاف انتظار ما و فرنگی‌ها بصورت حیرت‌آوری تسریع نمود چند سطر مختصر بنگاریم. دستة فزون فرنگی که از راه دره بولان و کوزک مع شاه شجاع حرکت میکرد تحت امر صاحب

منصب انگلیسی «سرجان کین» قرار داده شده بود. از تاریخ حرکت این سپاه (۱۰ دسامبر ۱۸۳۸) از فیروز پور تا موقع رسیدن آن بقندهار (هشتم ماه می ۱۸۳۹) و غزنی (۲۱ جولائی ۱۸۳۹) واقعاتی رخ داده است که این جا بدان کناری نداریم. همه میدانند که پادشاه قانونی افغانستان امیر دوست محمدخان درین وقت بر تخت سلطنت جلوس داشت و حکومت غزنی درین فرصت به یکی از پسران اوسردار غلام حیدرخان سپرده شده بود.

تا جائی که از روی رویداد های تاریخی معلوم میشود امیر دوست محمد خان چه در زمان سرداری و چه در عصر زمانداری و پادشاهی همیشه به غزنی و استحکام آن اهمیت زیاد میداد و در او قاتی که خود بحیث سردار کابل صاحب سلطه و نفوذ بود حکومت غزنی را به برادر سکه اش سردار امیر محمدخان تفویض نمی نمود. بهر حال چون آوازه آمد آمد سپاه فرنگی و شاه شجاع بکابل رسید امیر حتی المقدور خود را که وجه خانه زیاد در حصار غزنی تمرکز داد.

نقشه نظامی امیر دوست محمد خان در مقابل سپاه متعرض و مجهز فرنگی این بود که انگلیس ها را مدتی در اطراف شهر غزنی معطل سازد بدین طریق که سردار

غلام حیدر خان با قوای کافی از استحکامات شهر استفاده نموده مدافعه نماید و سر دار محمد افضل خان بانیر وی مجهز سوارکاران که تعداد آنرا تا سه هزار نفر تخمین کرده اند در بیرون حصار با حمله های متنوع و مکرر اسباب مزاحمت متعزضین شود . درین فرصت خودش یک طرف از کابل ترتیبات گرفته عازم میدان شود و از جانب دیگر غلجایی های عرض راه، غزنی و مقر را علیه دشمن برانگیزد. بدین ترتیب قوای متعزض یا بین غزنی و مقر نابود خواهد شد و با درطی جنگ بین قوای خود او و قوای پسرانش که در غزنی میباشند در میدان یا وردک از میان خواهد رفت . این نقشه خوب سنجیده شده بود ولی متاسفانه به شرحیکه پایان میخوانید خیانتی بکار رفت که غزنی و حصار مستحکم آن بیش از سه ربع ساعت مقاومت نتوانست و در نتیجه آن همه نقشه ها و آمال بظاک خورد .

و فیکه سپاه فرنگی بتاريخ ۴ جولائی ۱۸۳۹ به قلات غلزائی رسید « مسکناتین » نمایند مختار انگلیس برای اداره غلزائی ها کمی متوقف شد و « لاردرکین » و شاه شجاع را بطرف مقر و غزنی حرکت داد. موهن لال مولف سوانح امیر دوست محمد خان که از مدتی در کابل تقرر داشت و با اکثر سرداران و بزرگان طرح آشنائی و دوستی ریخته بود با دستگاه خبر گیری خفیه فرنگی اطلاع حاصل نمود که در میان اشخاص ناراضی سردار عبدالرشید خان یکی از افارب امیر دوست محمد خان که با اوسا بقیه آشنائی داشت در غزنی وجود دارد. فوراً مکتوبی برای او فرستاد. اگرچه فاصدا حامل نامه دستگیر و به امر سردار غلام حیدر خان حاکم و مدافع غزنی کشته شد ولی کار خود را بیشتر انجام داده بود و مکتوب به مرسل الیه رسیده بود. عبدالرشید خان از گرفتن نامه و از دعوتی که از او به آمدن در کمپ فرنگی شده بود خوش شد و یکی از آدم های خود را در حالیکه بشکل فقیری تغییر لباس داد باشمشبری برهنه مجهز ساخت و از شهر بیرون کشید و چنین معلوم میشد که این شخص فدائی، یا خود یا فردی از دشمنان را بقتل خواهد رسانید ولی او حامل نامه نبی بود که بدست موهن لال رسید و از آمدن قریب خود سردار عبدالرشید خان هم حکایت میکرد .

بعد ازینکه عبدالرشید خان از حصار غزنی فرار نموده و به دستش پیوست موهن لال او را به مسکناتین معرفی نمود و او نامبرده را تحت او امر مستقیم لاردرکین گذاشت و معلومات دقیق و صحیحی که عبدالرشید خان به « میجر تومن » سرانچیز قوای دشمن داد سبب شد که غزنی و مقاومت ملی در آنجا یک دم سقوط کند .

فرنگی ها بتاريخ ۲۱ جولائی ۱۸۳۹ مقابل حصار غزنی رسیدند و قوای خود را در مقابل دروازه کابلی بجانب کابل تهرکز دادند تا رابطه مستقیم غزنی و کابل را قطع کنند و قطع هم کردند .

حقیقت این است که بمجرد ظاهر شدن سپاه فرنگی توب های افغانی از داخل حصار شروع به گلوله باری نمود و سردار غلام حیدر خان بلاشبهه تا آخرین لحظه حیات مصمم به دفاع شهر بود و مردم شهر و قوای نظامی با روحیات قوی آماده هر گونه پیش آمد

بودند. چیزیکه متاسفانه در آغاز امر از نقطه نظر اصل نقشه امیر دوست محمد خان خللی در کار تولید نمود نقاضت و یکنوع رقابت پسران او سردار محمد افضل خان و سردار غلام حیدر خان بود که مطابق نقشه او اولی باید از بیرون حمله و دومی از داخل شهر دفاع میکرد. اما در یک موقع حساس برادر بزرگ آرزو کرد که داخل حصار شود و هر دو یکجا به دفاع به بردازند. این مسئله کمی اختلاف نظر تولید کرد و نتیجه چنان شد که سردار محمد افضل خان خلاف آنچه پیش بینی شده بود غزنی را به سر نوشت خودش واگذارد.

معذا لک این امر آنقدر اهمیت نداشت و چون سردار غلام حیدر خان و قوای معیتی اوسخت آماده دفاع بودند امکن زیاد داشت که سپاه فرنگی بین غزنه و کابل در میان قوای خود امیر دوست محمد خان که جانب میدان حرکت نموده بود و قوای پسرانش نابود شود.

انگلیس ها چون حصار غزنه را دیدند خلاف معلوماتی که به ایشان رسیده بود باره و بروج آن را مستحکم تر مشاهده کردند. چون سردار محمد افضل خان با قوای خود از پیرامون شهر دور شده بود فرنگی ها فرصت مطالعه تخریب حصار را پیدا کرده و در اثر معلومات دقیق و مفصل عبد الرشید خان سرمهندس قوای متعرض زیر دروازه کابل نقب گذاری نمود و ساعت ۳ صبح روز ۲۳ جولائی ۱۹۳۹ نه به زور قوه نظامی بلکه در اثر خیانت فردی که افسون دشمن او را فریفته نمود دروازه حصار غزنه به هوا پرید. مدافعین رشید ملی که انتظار چنین پیش آمد سوئی را نداشتند در مقابل رخنه حصار سخت جنگیدند و مقاومت شدید بخرج دادند چنانچه چندین مرتبه صفوف متعرض را بیرون کشیدند ولی چون کار از کار گذشته بود بیشتر مقاومت سودی نداشت در حالیکه اجساد شهدای مدافعین شهر تاریخی غزنه چون تپه نی در مقابل دروازه کابلی افتاده بود قوای اجانب وارد شهر شد و در موقعیکه پرچم فرنگی در بالا حصار اهتراز داشت «لارد کین» سرعسکر سپاه فرنگی شاه شجاع و ولیم مکناتن نماینده مختار انگلیس را به داخل غزنه رهنمائی میکرد.

بدین ترتیب رشته دوستی های خصوصی فردی از افراد کشور بایکی از گماشتگان و خدام فرنگی و افشای اسرار نظامی تمام نقشه و آرزوهای دولت و ملت را در یک موقع بسیار حساس و خطرناک خنثی و ناپدید ساخت. شاید افشا کنندنده اسرار خودش در آن موقع به وخامت کار خود پوره مستشعر نشده باشد ولی تاریخ خوب میداند که این حرکت نا جوان مردانه و سبک چه گناه عظیمی بود و چه خطر عظیمی برای کشور فراهم کرد.

مقابله بر چه و سپر

از ۲۱ تا ۲۴ جولائی ۱۸۲۱ در داخل و خارج حصار غزنه واقعاتی رخ داد که نسبت به حقیقت به خواب و خیال بیشتر شباهت دارد. این واقعات را ازین جهت خواب و خیال خواندم که هیچ افغان و هیچ انگلیس تصور نمی‌کرد که سرنوشت حصار غزنه بدین زودی و آسانی فیصله شود ولی چون اصلاً خیانتی در کار بود واقعات شکل دیگری بخود گرفت و شهر در ظرف يك شبانه روز از دستی به دستی افتاد معذالك در موقعیکه دروازه شهر به هوا پرید در دالانی که عقب دروازه و وقوع داشت جنگی مدهش میان طرفین صورت گرفت و مجاهدین افغان در حالیکه ضربت های برچه را با سر از خود دفع می نمودند با شمشیر از پیشرفت متجا و زین ممانعت می نمودند.

در مقاله بیست و هشتم تحت عنوان: «چطور دروازه حصار حصار غزنه به هوا پرید» واقعه حزن آور شکست مدافمین دلاور قلعه غزنه را که در اثر خیانت سردار عبدالرشید خان یکی از اقارب امیر دوست محمدخان صورت گرفت شرح دادم. اینک باین مقاله می‌خواهم بعضی جزئیات دیگر را که از ماخذ فرنگی رستگیری کرده و بیشتر آن متکی بر خاطره ها و چشم دید کسی است که بنام «نویل چمبرلین» ۴۴ سال در تاریخ نظامی هند انگلیسی دخالت داشت و در جنگ اول افغان و انگلیس بجهت صاحب منصب جوانی در رساله فرنگی شامل بود و در مراتب درجات نظامی بالاخره به مقام فیلدمار شالی رسید.

بتاریخ ۲۱ جولائی سال ۱۸۳۹ سپاه فرنگی تحت اداره ژنرال کین و به همراهی شاه شجاع به ۱۲۰ میلی شهر غزنی فرود آمد. صبح همین روز یکی از خواهر زادگان امیر دوست محمدخان موسوم به سردار عبدالرشید خان که مؤرخین افغان و انگلیس او را به صفت خائن یاد میکنند با (۳۰) نفر دیگر از خائنین که بدست او اغوا شده بودند به سواری اسب به کمپ فرنگی رسیدند و اطلاعی که دادند مشعر برین بود که سردار غلام حیدر خان پسر امیر دوست محمدخان با سه هزار نفر همین شب حمله خواهند کرد. علاوه برین به فرنگی ها معلومات دادند که دروازه حصار غزنی همه با سنگ و سا روج مسدود شده و فقط دروازه کابلی برای رفت و آمد باز میباشد. شب هنگام سپاه فرنگی نخواهد بلکه مجهز و مسلح در مقابل خیمه های خویش منتظر حمله قوای مدافع غزنه بودند و طوری که خائنین اطلاع داده بودند شیخون افغانی صورت نگرفت.

انگلیس ها صبح ۲۲ جولائی بطرف قلعه غزنی حرکت کردند و همین سردار عبدالرشیدخان و الکساندر برنس معروف در پیشاپیش سپاه دشمن فرار داشتند.

همین که سواد شهر از دور نمایان شد دسته‌ئی از سواران افغانی که در باغ‌های گرد و نواح شهر گشت و گذار داشتند بر انگلیس‌ها شروع به فیر نمودند. چینیکه سر سپاه دشمن به فاصله یک تفنگ رس به دیوارهای حصار نزنه نزدیک شد از داخل حصار توپها به آتش باری شروع کرد. اولین برخورد میان افغان‌ها و فرنگی‌ها در همین باغ‌های مجاور شهر صورت گرفت و در محوطه یک باغ میوه که قریب ۱۸۰ گز طول داشت مقاومت شدید از طرف غازیان بعمل آمد. از عقب کنگره دیوار هائی که از ۳۰ تا ۴۰ فوت ارتفاع داشت مجاهدین با تفنگ‌های پلته‌ئی خود سخت مقابله نمودند. به اساس مشاهدات مستر، چهپرلین که بادسته پیش قراول مامور پیش روی شده بود چون افغان‌ها آنها دیدند که گلوله‌های تفنگ انگلیس به ایشان نمیرسد روی دیوارها بالا شده و بیرق‌های خویشتن را حرکت میدادند و دسته‌ئی نا فاصله ۳۰ گز با بیرق سبزی پیش آمد. چهپرلین می‌گوید درینوقت به کپتان «گریو» گفتم که «اینک رسیدند» نامبرده بالای دیوار برآمد و به نفری خود امر آتش داد ولی گلوله‌ئی به گلولی او اصابت نمود. غازی‌های مجاهد طوری درین وقت از نزدیک شدن به مهاجمین فرنگی مست و بیخود شده بودند که مرگ را اهمیتی نداده و باینکه در زیر آتش مجموعی دشمن بی‌هم می افتادند مرتب پیش می‌آمدند. درین مقابله کپتان «گریو» ضربت گلوله دیگری در پهلوئی سینه خود برداشت و آخر «چهپرلین» و دسته او مجبور شدند که کپتان زخمی خود را در دولی برداشته و خویش را به قلب سپاه خود برسانند.

بعد از مختصر مقابله مذکور سپاه فرنگی بطرف حصار نزنه حرکت نمود و از فاصله‌های دورتری که گلوله تفنگ به ایضا اصابت نکند قلعه را دور زده و بطرف شمال غرب سر راه دروازه کابلی را گرفتند.

انگلیسها فراریکه خود مینویسند بیش از سه روزه آذوقه و خوراکی با خود نداشتند و خورد ساختن مقاومت مدافعین قلعه ایشان را متعیر ساخته بود و چینیکه کپتان «تمسن» سرانجنیر به جنرال (کلین) سر قوماندان اردوی انگلیس نظریه نقب گذاری و بهوا براندن دروازه کابلی را پیش کرد فوراً مورد قبول واقع شد. طرف‌های چاشت روز ۲۲ جولائی غازی‌ها از دهکده‌های دور و نزدیک جمع شده و به تعداد زیاد سوار کاران در تپه‌های که به سمت راست کعب سپاه فرنگی افتاده بود پدیدار گردیدند و زد و خورد میان طرفین رخ داد و فراریکه «مستر فورست» می‌نویسد افغانها توپ بزرگ ۴۸ پنهانی در حصار نزنه داشتند موسوم به (زبرزن) این توپ هم شروع به آتش باری نمود شام همین روز مستر «مار یون دیورند» و «کپتان پت» در سایه حمله حصار رسانیدند و در تاریکی شب باینکه مهتابی هم بود به پای دروازه کابلی نزدیک شدند و توسط چند نفر عمده «سفرمینا» (سپر ماینر) ۹ صد یون باروت را در ۱۲ جوال در زیر دروازه گور کردند. ساعت ۳ صبح ۲۳ جولائی که هنوز سپاهی دامان شب چیده نشده بود و ستاره‌ها در آسمان آبی فراز شهر می‌درخشید و اهالی خواب و نظامیان منظر

یورش فرنگی ها بودند دفعه‌تاً در اثر آواز مهیب انفلاق بارت دروازه کابلی به هوا پرید و پارچه پارچه شد و پارچه هائی از دو طرف دیوار قلعه افتاد. عقب دروازه کابلی در پهنای دیوار حصار دهلیزی بود به طول تقریباً (۱۵۰) گز و عرض (۲۰) گز که در وسط خود غلام گردشی هم داشت؛ فراریکه از روی نوشته های مستر چمبرلین معلوم می شود علاوه بر دسته های سبک رجیمنت ار و پائی ستون های مرکب از رجیمنت نمبر ۲-ارویائی بنگال و رجیمنت نمبر ۷-۱۳-۱۶-۳۵-۴۸ هندی یورش عمومی بردند در هوای تاریک ساعت ۳ و ۴ آخر شب درین دالان تاریک و طولانی میان مدافعین ملی و فوای مهاجم مقابله بسیار شدیدی واقع شد. سپاهیان فرنگی با برچه هائی که بدهن تفنگ سوار شده بود حمله می کردند و مجاهدین رشید ملی ضربت های برچه را با سیر دفع نموده و با شمشیر بر سر و صورت انگلیس ها می نواختند. مدتی جنگ در بن دالان طولانی و تاریک دوام داشت و مقابله کنندگان جز صدای ضربت شمشیر و برچه و جز فشار دسته جمعی طرف مقابل چیز دیگری احساس نمی نمودند. غازی ها چون دیدند که مقاومت دیگر سود ندارد و با شمشیر و سیر نمی شود طور دلخواه جواب متعرضین را داد خویش را از مدخل دالان دروازه شهر عقب کشیدند و هر کس و هر دسته بی بخانه بی پناه برده از دریاچه ها، کلبکین ها، سوراخ دیوارها، روی بام ها شروع به آتش باری نمودند و فراریکه «چمبرلین» می نویسد هر خانه حیثیت قلعه کوچکی نظامی بخود گرفته بود. غازی ها مصمم بودند تا وقت اخیر بجنگند و تا وقتی که جان در بدن داشتند طیبند و جنگیدند و به حیث مدافع رشید و سرباز شجاع و غازی و مجاهد شربت شهادت نوشیدند.

حینیکه آفتاب ۲۳ جولائی از مشرق طلوع کرد غزیه و حصار بلند آن در میان خاک و خون می طیبند. در داخل شهر محشری برپا بود و دود آتش سوزی ها و فیر تفنگ از لابه لای خانه ها و دیوارها برآمده و باندن بالا حصار پرده غلیظ و سهمگین میخ و طی در هوا تشکیل داده بود. گلوله باری های مجاهدین و آتش باری فرنگی ها دوام داشت بسیاری از فرنگی ها در بن روز کشته و زخمی شدند. در مدخل دروازه کابلی اجساد شهیدان چون نیه بنظر می خورد و انواع غنیمتی که بدست انگلیس ها افتاده بود و در میان آن انواع اسلحه و پارچه باب و غیره دیده می شد همه را در مجاورت همین دروازه انبار نموده بودند. در ماحول بیرون حصار شهر، شهری که اداره آن از دست طرفین بیرون شده بود بی انتظامی به تمام معنی حکمفرما بود فراریکه چمبرلین می نویسد در همین وقت در حدود ۱۵۰۰-اسپ زین و یراق را کتفه در هر سو در تارک و پو بودند، شیهه می کشیدند و مانند گاوهای جنگی باهم می جنگیدند. تردد در کوچه های شهر خیلی خطرناک بود و بسیاری از انگلیسها و سپاهیان هندی که برای گرفتن غنیمت داخل خانه ها شدند زنده نبرامدند. همین نویسنده انگلیس که خود شاهد واقعات این روز بود می نویسد: «د نمی خواهم تمام ظلمها و فجایعی را که درین روز بعمل آمد شرح بدهم زیرا ذکر آن

انسان را از بشریت متنفر می‌سازد، « سردار غلام حیدر خان پسر امیر دوست محمد خان حاکم و مدافع شهر که درین وقت جوان ۲۲ ساله ولی بسیار نیرومند و قوی بود باشش نفر دیگر در اطافی بدست « کپطان تیلر » اسیر شد .
 روز ۲۴ جولائی دفن مرد گان تا عصر دوام داشت . در همین روز اجساد ۲۰۰ را س اسپرا که زخمی و کشته شد بوه هم دفن کردند . بعد از ظهر این روز خاموشی مرگ آسا در شهر غزنی حکمفرما بود . دروازه‌ها شکسته ، خانه ها ویران ، کوچه ها داک و خالی گشته و چنان می‌نمود که زنده جانی در شهر بود و باش ندارد . فر از این همه خاموشی پرچم انگلیس در یکی از برج های بالا حصار در اهتزاز بود . و شاه شجاع در سایه آن خویش را پادشاه و پادشاه فاتح تصور می‌کرد .

فتیح غزنی

(اقتباس از تحفته الحیدب جلد دوم صفحه ۱۶۸)

«... شاه شجاع بعد از انقراض مدت سه ماه امورات قندهار و نواحی آنرا مفوض به لیج نام فرنگی و شهزاده فتح جنگ داشته خود با دیگر فرنگیان و لشکرایشان از قندهار طبل تسخیر غزنین و کابل کوفته روانه شد و در غزنین رسید بزمینارها نزول نمود و سردار غلام حیدر خان پسر امیر کبیر که از قبل حضرت قبله امجدش بحکومت غزنین قیام داشت با آلات و ادوات انحصار پرداخته باستحکام بروج و باره شهر استوار نشست و افواج انگلیس یورش آورده دروازه شمالی غزنین معروف به دروازه بهلول را آتش زده شهر را مسخر کردند و سردار غلام حیدر خان را دستگیر کرده به تحت الحفظ یا فوت خان خواجه سر امر قرار داشتند و وی را به حفاظت گماشتند . در این حال از سنوح این واقعه امیر کبیر اطلاع یافته نواب عبدالجبار خان برادر والا کهر خویش را پیش خوانده گفت که باید به بهانه استخلاص عیال و اطفال سردار غلام حیدر خان در غزنین نزدیکان رفته بکامی حال آگاهی حاصل نموده مراجعت نمائی تا بر حسب گفتار آنها تدبیر در کردار نموده در علاج کنار پردازیم . جناب مشار الیه مذکور چون دستور یافت از جهتیکه در سال گذشته مهماننداری الکسندر برنس سفیر انگر بزر بود با او بسیار خدمت کرده الفت و محبت داشت عهده بردار شد که برود غزنین سردار غلام حیدر خان را از حبس خلاص کرده با خود می‌آورد و حسب الامر برادر نیکو منظرش سبک بجانب غزنین شتافت و پس از رسیدن به منزل مقصود نزد انگلیسان رفته رشته سوال و جواب را بایشان تنیدن آغاز کرد و از هر جانب سخن را نده مدعائیکه در ممکن ضمیر داشتند بر سر انگشت بخردی دروازه ظهور برویش باز کرد چنانچه انگلیسان پس از گفتگوی بسیار گفتار را بدین کلام انجام دادند که امیر دوست محمد خان را بیرون ازین گریزی و چاره و تدبیری نیست که بادست از حکومت افغانستان برداشته در هندوستان برود و سالیانه مبلغ یک لک روپیه چهره شاه از دولت برطانیه ماخوذ داشته بدان قناعت نماید و باهمچنان که هست باشد تا هر چه از حادثات روزگار بر سرش آید خواهی نخواهی قبول فرماید.»

۲ نوامبر ۱۸۴۱

در تاریخ معاصر افغانستان روزهای روشن و تاریک ، روزهای فتح و شکست ، روزهای خوشی و غم ، روزهای افتخار و افسردگی ملی زیاد است که عندالوقت هر کدام آنرا باید با آب و رنگ حقیقی خودش رسم کنیم تا ملت روزهای آفتابی و ابر آلود زندگانی خود و کشور خود را به بیند . روز ۲ نوامبر ۱۸۴۱ که مصاف به ۱۷ رمضان ۱۲۵۷ هجری قمری میباشد روز تصمیم ، عزم ، ثبات قهر و غلبه ملی است .

هر کتی که بتاريخ ۲ نوامبر ۱۸۴۱ از طرف جمع محدودی در شهر کابل آغاز یافت و رنگ جنبش و قیام ملی بخود گرفت در تاریخ معاصر افغانستان از لحاظ عظمت واقعه و تاثیر بی سابقه است و چون معرف روح آزادی خواهی ملت میباشد یاد آوری ، آن نهایت هنر وری است .

یکصد و یازده سال قبل استعمار ، استبداد و تجاوز به وجود (مکاتن) ، (شاه شجاع) و (برنس) تجسم نموده و از شیر پور ، بالا حصار ، و مجله خرابات دست بهم داده و مانند هیولای غیر مرئی ولی مدهش و ستمگار بر افغانستان حکمرانی میکرد و قوای

فرنگی در سیاه سنگ و چونی شیر پور در قلعه های مختلف حومه شهر تمرکز داشت و دسته دیگر سیاه سنگ بنام دسته شاه شجاع ولی به امر صاحب منصبان اجانب با توپ و توپخانه در پیرامون موقف شاه در بالا حصار افتاده بود . نظام الدوله وزیر خائنی که اجرای مقاصد اجنبی کمال آرزوی او بود در میان مکاتن و شاه شجاع کارهایی را سر به راه میکرد که باید ملت راز بون ، قوم را سر فکند و مملکت را به پرتگاه نیستی سوق دهد ۱۸۴۱ سال سوم سلطنت دوم شاه شجاع است که باید آنرا سال سوم تجاوز و اشغال اول مملکت بدست فرنگی حساب کرد . نیرنگ استعمار اجنبی که درین سه سال در وجود عناصر مفسد و وطن فروش خوب ریشه دو اندیده بود از مراتب کامیابی های ظاهری اندت می برد . وضع مالیات تازه ، اخذ دسته های جدید عسکری ، صرف حصه معاش سران علزائی به تنخواه و تجهیزات نظامی نقشه دستگیری و تبعید رؤسای متنفذ قوم به هندوستان ، بی بازخواستی ، حق تلفی ، بی امنی حقاتر های شخصی ، تجاوز به مال و جان و حتی ناموس مردم که از هر کدام بوی استعباد قوم و ذلت ملت می آمد ذهنیت عام را از هر رهگذر آماده ساخت تا هر طور شود این دستگاه ستم و تعدی را از میان بردارند .

فراریکه همه میدانند دسته از رؤسای قوم و سران ملت که اسمای ایشان زیب صفحات تاریخ است با ایمان قوی و اعتماد به نفس بار اول در خانه عبدالله خان اچک زائی جمع شده

تاریخ
جلد ۱۰۰۰
تاریخ
جلد ۱۰۰۰
تاریخ
جلد ۱۰۰۰

اساس جنبش آزادی قوم و نجات ملت و مملکت را از استعمار و استعباد خود و بیگانه گذاشتند و صبح ۲ نوامبر ۱۸۴۱ در حالیکه هنوز حرکت و رفت و آمد در شهر پدیدار نشده بود چهار نفر از سران مجاهد قوم : عبدالله خان اچکزائی ، امین الله خان لوگری ، سکندر خان ، عبد السلام خان در میان جمع محدودی از مردمان شهر به اطراف باغچه و خانه الکسندر برنس گرد آمدند .

برنس میخواست با فرستادن نماینده با مذاکراتی را باز کند سکندر خان با ضرب شمشیر سر نماینده را جدا کرد تا ابداً حرفی از او شنیده نشود خود برنس بر بام برآمد و میخواست با عطا ی پل مجاهدین ملی را نظم کند . چون این اسلحه کارگر نه افتاد امر گلوله باری داد و در اثر رفتار بالمثل مجاهدین چند نفر از فرنگی ها بضرر گلوله کشته شد که در آن جمله کپتان (برادفت) هم شامل بود سپس برادر برنس (چارل برنس) کشته شد و مجاهدین خود را به در خانه برنس رسانیده آنرا آتش زدند و خود را و تسکه تسکه کردند . آتشی که با ممداد روز ۲ نوامبر ۱۸۴۱ در خانه برنس درخوابات بدست ملیون مشتعل شد آتشی بود که شعله های آنرا شاه شجاع و مکناتن و الفنستن از بالا حصار و شیرپور و سیاه سنگ تماشا میکردند ولی کسی به گل کردن آن موفق نشد . برنس امید زیادی به امداد قوای بالا حصار داشت . واقعا کپتان (کمپل) با غنمی عسکر بمبای مداخله را گذشت ولی تمام افراد کمکی تپاه و توپ های شان بدست غازی ها افتاد و در حالیکه آفتاب روز ۲ نوامبر عقب کنگره های حصار تاریخی کوه های کابل غروب میکرد نیروی ملی به موفقیت های درخشانی در نفس شهر کابل نایل آمده و قهر ملی بالا حصار و چون شیرپور را به اضطراب افکنده بود . این قهر و این اضطراب هر دو محقق و لازم و ملزوم یکدیگر بود و بالاخره شدت همین قهر و تو سعه همین اضطراب منتج بر آن شد که ملت افغان فایق و اجنبی و پرستان معدوم شوند .

محرک، مجاهد، فاتح، غازی، شهید

در تاریخ معاصر مملکت مادر مواقع بسیار باریک و خطیری که اکثر نظام حکومتی متلاشی شده و نقطه فکائی هم باقی نمانده مردان مجاهد محض بحکم شعور ملی به نفع ملت و مملکت کراهی بزرگی کرده اند که در اثر آن شیرازه از هم گسخته حیات ملت و دستگاه حکومت دوباره سر و صورتی گرفته است و ثابت شده است که در نهاد ملت ماروح عزم و پیروزی عالی وجود است که همیشه در پیج و خم و سختی های زندگی گامی ضامن موفقیت و کامیابی های ما بوده است.

یکی از جنبه های ضعیف تاریخ و تاریخ نویسی که علاج آن هم تا اندازه زیاد متعسر است روشنی ها و تاریکی های تاریخ است که بعضی موارد و بعضی قسمت ها را با تمرکز شعاع بصورت خیره کننده روشن میکند و برخی را محسوس بالکل و با تار و پودر حد زیاد در تاریکی مینماید.

البته مسئولیت ظهور جنبه های ضعیف تاریخ و پنهان شدن متوجه مورخین است و این هم در صورتیست که مورخ با داشتن معلومات کافی عمومی با حجب و بعضی شخصی و ده ها ملحوظات دیگر یکجا را نهایت روشن و جای دیگر را تاریک بگذارد ولی بسیار موارد دیگر هم است که با نبودن معلومات نبودن

مدارک و علل دیگر خود بخود تاریکی ها باقی مینماید که بعضی آن با تفحص و تحقیق مزید رفع شدنی است و برخی دیگر آن درمان پذیر نمیشد.

در مقاله گذشته این اثر تحت عنوان « ۲ نوامبر ۱۸۴۱ » در قطار چهار نفر سران مجاهد ملی ضمناً از عبداللہ خان اچکزائی هم نام بردیم شبیهی نیست که ما خندچابی و نلمی ما که تعداد آن هم انگشت شمار میباشد از جمع



(عبد اللہ خان اچکزائی)

شدن ملیون در خانه این شخص از سهم او در جنبش ملی رزمند کور از شرکت او در قتل برنس. از جنگ های او علیه قوای فرنگی در شیر پور از موفقیتهای و که تحت قیادت او در میدان جنگ نصیب قوای مجاهدین ملی شد و بالاخره از زخمی شدن و شهادت او از همه تذکر داده اند معذالک با وصف همه این چیزها باز هم آن طوریکه شاید بایده نام او و اهمیت اقدامات او، معنی پیشرفت های نظامی او، مفهوم حقیقی شهادت او و بالاتر از همه ارزش و افمی نقش عمل

اودرین جنبش شناخته نشده حال آنکه اگر او پهلوان منحصر بفرد این نهضت و این معرکه و این میدان نباشد یکی از برجسته ترین پهلوانان ملی و یکی از علم برداران آزادی افغان و افغانستان است از استعباد خود و بیگانه که نیت ، حرف ، قدم و عمل او باید در دیباچه مجاهدات و موفقیت های مادر جنگ اول افغان و انگلیس ثبت گردد .

عبدالله خان اچکزائی بزرگترین پهلوان جنبش ملی ماه نوامبر ۱۸۴۱ است برای اینکه در زیر ریش میخبرین فرنگی و شاه شجاع زمینه جنبش را با قبول هر گونه مخاطره جانی در خانه خود تهیه نموده و خود بریان ، به قول به عمل در هر قدمی به انجام عزم ملی ایستادگی کرد و در حالیکه در پیرامون او جز سه نفری بیش نبود برای آغاز عملیات مبارزه در ماحول خانه برنس حاضر شد و بعد از تمل اواز ۲ تا ۱۱ نوامبر (از ۱۷ تا ۲۷ رمضان ۱۲۰۷) صفوف پیش قدم غازیان ملی را قیادت میکرد ، بیمی از توپ دشمن و از تجهیزات نظامی ایشان نداشت و بحیث یک سرعسکر فداکار ، بحیث یک قوماندان ملی ، بحیث یک نفر مجاهد راه آزادی ملت و وطن پیشاپیش دسته های غازیان در میدان هموار شیرپور به توپ های دشمن حمله می برد تا این که روز نهم جنبش یا زدهم نوامبر بیست و هفتم رمضان برادر زاده اش بشهادت رسید و خود در عین بیشتر فتز خمی شد . ولی ننگ ملی را بجا کرد زخمی شد ولی درین ۱۱ روز پیکار غلبه و ظفر در برق شمشیر او بود ، زخمی شد ولی نقشه هائی را که ۱۱ روز قبل با چند نفر از رفقای مجاهد خود با سرگوشی و خموشی در چهار دیوار اطافی طرح میکرد با آواز بلند توپ و تفنگ در میدان نبرد عملی کرد . حرف های او تنها حرف نبود ، قدم های عملی هم داشت قدمهائی که در طی آن زخمی شد به بستر افتاد ، جان داد و به درجه رفیع شهادت رسید ولی مرام آزادی خواهی افغان و افغانستان را بجائی رسانید که ستاره کامیابی آن در افق میدرخشید از حسن اتفاقات همان روزیکه عبدالله خان اچکزائی زخم برداشت سردار محمد اکبر خان سردل و رامیر دوست محمد خان که مدتی بود از بخارا برآمده بود وارد کابل شد و باو رود او روح جدیدی در بدن مجاهدین ملی دمید که موفقیت های نهائی را بار آورد .



تخلیه شیرپور

۶ جنوری ۱۸۴۲

از (۷) اگست ۱۸۳۹ تا (۶) جنوری ۱۸۴۲ قریب دو نیم سال کامل که انگلیس‌ها بنام حمايت شاه شجاع کابل را اشغال نموده بودند مرکز عمده قوای آنها خارج از حوضه شهر بطرف شمال متصل ساحه شرقی سرکی افتاده بود که از شهر بصورت خط مستقیم به دهکده بی بی مهر و وصل میشد و آن قلعۀ بزرگ مستطیلی بود که معمولاً آنرا چونی می‌گفتند. بعد از عصر امیر شیرعلیخان که در منطقه جنوب غربی تپه بی بی مهر و شهری بنام شیرپور بنا کرد و در جوار آن معسکری ساخت در زمان جنگ دوم افغان و انگلیس کلمه شیرپور شهرت و عمومیت یافته بود. نظر به همین شهرت و نقشی که این میدان و لشکرگاه در جنگ‌های متجاوزین بازی کرده است با اینکه در طی جنگ‌های اول ما با فرنگیان وجود خارجی پیدا نکرده بود عوض تخلیه چونی عنوان این مقاله تخلیه شیرپور گذاشته شد.

ورود زمستان‌ها و سرد شدن هوای کابل و سفید شدن دامنه‌ها و کوه‌ها و تجدید خاطره‌های تاریخی که یاد آن هرگز فراموش شدنی نیست سبب شد که در یکی از مقاله‌های مسلسل این اثر و اقله روزی را ترسیم کنیم که در ۶ جنوری ۱۸۴۲ مطابق ۲۲ ذی‌القعدة ۱۲۵۷ هجری قمری در شهر کابل واقع شده است و آن عبارت از تخلیه شیرپور است.

بروز (۷) اگست ۱۸۳۹ در حالیکه یکنوع قهر و عصبيت واضطراب در میان اهالی شهر کابل حکم فرما بود دو نفر از سران سیاسی و نظامی انگلیس (مکناتن) و (سرجان کین) با آواز دهل و سرنا پهلو به پهلو شاه شجاع از کوچه‌ها گذشته و در يك عالم بی‌اعتنائی و تفر و انزجار مردم کسی را بعد از بیست و سه سال دوباره در بالا حصار بر تخت نشاندند تا مطامع سیاسی ایشان را تامین کند و بنام او خود حکم فرمائی نمایند. روز (۷) اگست روز سیاهی بود که قوای اجنبی به لطایف الحیلی که

در قاموس جهانگیری استعمار جواز است به قلب کشور کهسار افغانستان پیش آمده در حالی که صفوف مدافعین ما را از حوزه سند و بلوچستان گرفته تا قندهار و گرشک و مقر و غزنه و ارغنده بنام طرفداران امیر دوست محمد خان و شاه شجاع بدست خودشان پراکنده ساختند و هزاران نفر بی‌گناه را بقتل رسانیدند بالاخره بکابل رسیده و قوای

خود را در چونی شیرپور تمرکز دادند. ازین تاریخ ببعد تا ۶ جنوری ۱۸۴۲ در طی دو نیم سال واقعاتی پیش شد که جزئیات آن در نظر ملت افغان مخفی مانده و سران آزادی طلب قوم برای امحای این دوره منجوسانی از یا نه نشستند تا اینکه (برنس) و (سکاتن) خود قربان نقشه های تخطی خود گردیدند و جانشینان ایشان میثاق تسلیمی اول جنوری را امضا کردند و بالاخره (۶) جنوری یاروز تخلیه شیرپور فرا رسید.

چون او ائل چله بود برف باری هائی زمستان، همان برف باری هائی که ریش سفیدان شهر کم و بیش نظیر آنرا گاه گاه نقل میکنند شهر و اطراف آن را از دشت و دهن تا کو و کمر فرا گرفت. حصار مار پیچ اطراف کابل، کو های شیردروازه و آسمانی تپه های مرنجان و بی بی مهر و در چهار گوشه افق در دامان آسمان نیلگون در تابش آفتاب می درخشید. در حالیکه در میدان شیرپور بیش از (۶) انچ برف افتاده بود و از شدت سرما یخ از سم ستوران به چکش کسند نمیشد غازیان اطراف کابل و چهاردهی ولو گرو کپستان و کودامن که تعداد ایشان از ده هزار میگذشت با خورد و بزرگ شهر که اطفال هم در آن شامل بودند برای تماشا برآمده و از پل مستان و دروازه شاشهید بالا حصار گرفته تا دهکده بی بی مهر و برای دیدن عبور سپاه فرنگی بر آمده بودند و گروه غازیان مجاهد بیشتر در پیرامون خود قلعه شیرپور دیده میشد!

قرار یکه (سر پرسی سا بیگس) مولف معاصر انگلیسی می نویسد: «بعد از دو ماه تردد جقارت آمیز که در تاریخ نظامی بریطا نیا نظیر ندارد بالاخره مردانی که روحیات خود را از دست داده بودند به تخلیه شهر حاضر شدند.»

ساعت ۹ صبح ۶ جنوری ۱۸۴۲ جنرال الفینستن کسی که سپاه بنام اوموسوم شد پیش از ردی خویش از دروازه قلعه برآمد، طو پخانه، رساله، پیاده و عمله و فاعله که تعداد آنها بالغ بر ۱۷۵۰۰ نفر میشد با چندین هزار حیوانات باربری در یک قطار طولانی حرکت میکرد و انتظام آنها از میدان شیرپور تارود خانه کابل که روی آن پل موقتی در محل بن معمودخان ساخته شده بود بر هم خورد. آغاز تخلیه قلعه با فیر هوایی بسیار شدید غازیان که حاکی از ابراز احساسات و خوشی فوق العاده آنها بود استقبال شد. «سپاه الفینستن» یا «کاروان استعمار» به تدریج به منتهای سستم در حوالی قریب بالا حصار رسید، درین حدود از سربام ها (زن ها و اطفال کوچک هم میخواستند نظاره کنند) و از بای دیوار های حصار گرفته ناحصه های دور دست سپاه سنگ جم غفیر اهالی از دحام نموده و قشون فرنگی از میان صفوف تماشا کنندگان میگذشت.

در حالیکه یک سرفا قله به خورد کابل (۶ میلی شهر) رسیده بود سردیگران هنوز داخل قلعه بود. نزدیکی های عصر غازی ها حصه های خالی شده را بنا بر نحو ست اشغال دشمن آتش زده و آتش بزرگی در گرفت که در شعله های آن حصار سفید کوه های شهر گلیگون شد و دود سپاه آن بالای سرستون سپاه حرکت میکرد.

آفتاب آهسته آهسته غروب میکرد. شاه شجاع در بالا حصار از حرکت حامیان خود سخت متأثر بود. در خانه های شهر مردم بهترین چوراک های زمستانی پخته و به دور صندلی ها تا اوقات های شب خوشی وقصه میکردند. چونی معسکر سپاه فرنگی می سوخت. او از شلیک غازی ها به تدریج ضعیف شده میرفت اما کاروان به منزل نرسیده بود.

بدیع آباد

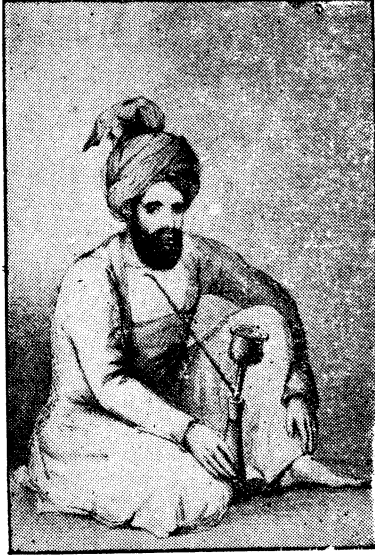
دسته کوچک بر غمل های فرنگی شامل جنرال هاو درجه داران دیگر نظامی وزن ها و اطفال مدت تقریباً سه ماه اول (سال ۱۸۴۲) در قاعه بدیع آباد در تگری لغمان تقرر داشت . با وجود دیکه سران انگلیس از اجرائی مواد پیمان کابل سرپیچیده و عوض اینکه جلال آباد تخلیه شود هرگز دفاع و تعرض جدیدی شده بوده معذالک سردار محمد اکبر خان غازی به سابقه احساسات فطری مهمان نواری و روح شهامت افغانی با ایشان طوری شایسته رفتار میکرد که خود نویسنده گمان انگلیس بحیرت رفته و علو مقام سردار افغانی را اعتراف کرده اند .

ماده (۳) میثاق ذی القعدة ۱۲۵۷ هجری قمری که بین سرداران افغانی و مستر پاتنجر قائم مقام ناپلینده مقبول انگلیس در کابل امضاء شد مشعر برین بود که چون تخلیه کابل از قوای ایشان آغاز شد قبل از رسیدن آنها از کابل به جلال آباد شهر اخیر الذکر هم باید تخلیه شود . مطابق ماده (۱۰) همین میثاق باید انگلیس ها قبل از تخلیه کابل هفت نفر بر غمل به سران افغانی تسلیم دهند تا موضوع آزادی امیر دوست محمد خان و خانواده اش ناهنگام رسیدن ایشان به پشاور تضمین شود . بدین اساس انگلیس ها برای ثبوت حسن نیت خویش در اجرای مواد میثاق کابل هفت نفر از صاحب منصبان خویش یعنی در بومند ، ولس ، ورتن ، و کابول ، آیری ، اندرسن را تسلیم

دادند که در خانه نواب محمد زمانخان تحت نظارت زندگانی میکردند .

بعد از آغاز تخلیه کابل چون در تخلیه جلال آباد وقتندهار اقدامی نشد سردار محمد اکبر خان که قرار یکی از مواد دیگر میثاق برای حفاظت سپاه انگلیسی متصل در عقب آنها حرکت میکرد در چندین نقطه عرض راه موضوع تخلیه جلال آباد را به سران فرنگی گوشزد نمود ولی قدم عملی متأسفانه از طرف آنها برداشته نشد و قصد ایشان این بود که دو دسته قوا در جلال آباد بهم ملحق شوند و بر علاوه مسلسل اطلاعات مبنی بر استحکام موقعیت (جنرال سیل) از جلال آباد میرسید . تعلل در اجرای مواد میثاق سبب شد که

سردار محمد اکبر خان در شدت خنک زمستان سیاه‌فرنگی را در چند جا معطل بسازد و از سران آنها یرغمل‌های دیگری مطالبه کند چنانچه بکدفعه سه صاحب منصب و دفعه دیگر هفت صاحب منصب ده خانم و ۲۲ طفل را تحویل دادند و مقصد فرنگی‌ها در تحویل دادن اطفال و خانم‌ها بیشتر این بود تا در سایه حمایت سردار آسو ده تر بوده و از شدت سرما و حمله غازیان مصئون بمانند. در میان این زن‌ها (ایدی مکنا تن) خانم نماینده مقتول انگلیس و (ایدی سیل) خانم



جنرال مدافع جلال‌آباد هم شامل بود. روی هرفته در جمله یرغمل‌ها از صاحب منصبان فرنگی هفده نفر شامل بودند که در آن جمله (جنرال آیر) و (جنرال الفنتین) و (میجر یاتنجر) امضا کنند. میثاق هم فرار داشت چون بالاخره ثابت شد که جنرال سیل فکر تخلیه جلال‌آباد را ندارد و بر سر جنگ است باشندگان عرض راه با سردی و سرما یکجا شده نگذاشتند که دو دسته سپاه دشمن بهم پیوست شود. در نزدیکی‌های شهر سردار محمد اکبر خان عنان خویش را بطرف لغمان گزید و در آنجا (تنگری) بدیع‌آباد مرکز آن ناحیه اقامت گزید و یرغمل‌های فرنگی را در جوار خود در قلعه

۱) (کیطان اندرسن)

محمدشاه خان ابا بسکر خیل که با او همسفر بود و به بدیع‌آباد شهرت دارد امر اقامت داد. فراری که همه میدانند اقامت سردار در لغمان و اخذ ترتیبات جنگ علیه جنرال سیل و آوازه رسیدن قوای برنگی از هندی تحت اداره جنرال پالک و بی‌انقافای‌های سران مجاهدین در کابل و بالاخره عقب نشینی قوای ملی بطرف پای تخت و برگرداندن یرغمل‌ها بسکابل و حتی با میان موضوعاتی است مفصل که هر گوشه آن مقاله‌ها می‌خواهد که اینجا بدان کاری نداریم و مختصر حال اسرار ادر بدیع‌آباد و طرز رفتار سردار مجاهد افغانی را با ایشان مطالعه میکنیم.

بدیع‌آباد قلعه بود با دیوارها و بروج مستحکم به بلندی ۲۵ فوت و محاط با خندق عمیق و در مدت تقریباً سه ماهی که جلال‌آباد و جنرال سیل در محاصره بود یرغمل‌ها در آنجا اقامت داشتند ولی زندگانی‌شان از هیچ‌رنگدن به محبوس و اسیری شپاهت نداشت بلکه با منتهای مهمان نوازی که شیوه خاص افغانی است با آنها رفتار میشد انگلیس‌ها خود مینویسند؛ که یرغمل‌ها که مرگ را مسلم می‌پنداشتند کم‌کم ملتفت شدند که زندگانی راحتی دارند و به دفعات سردار روی یک سفره با ایشان غذا می‌خورد اسرا با خویشاوندان خود در جلال‌آباد مسکاتبه می‌کردند حتی خودشان بدیدن دوستان

خود و مذاکره با جنرال انگلیسی به شهر میرفتند و عجب تر اینکه بمکالم خوشی و میل شهر و رفقای هموطن خود را گذاشته و به بدیع آباد مراجعت می نمودند. سردار محمد اکبر خان علی العموم به اسرا و یرغمل ها و زخمیهای انگلیس به سابقه روح شهامت افغانی کمال لطف داشت. در راه جلال آباد وقتیکه صاحب منصب زخمی موسوم به (ملویل) رایش او آوردند بدست خود زخم های او را بسته و بران لته دود گذاشت و او را مشمول هر نوع لطف و عنایت ساخت. در عرض همین راه در نقطه ای که بنا بود یرغمل ها از آب رودخانه ای عبور کنند بمکالم اضطراب نگران بود تا همه بسلامتی گذشتند. در بدیع آباد قرار نوشته خود انگلیس ها با اطفال آنها روی زمین نشسته و با آنها بازی میکرد. بازن ها بمکالم لطف و دلجوئی پیش می آمد و با صاحب منصبان به منتهای مهربانی و مدارا رفتار مینمود. مکتوبی که از همین تگری لغمان راجع به استرداد دختر مستر اندرسن نوشته همان اندرسنی که خود در کابل جزء یرغمل ها بود و دخترش در خورد کابل بدست غازی ها افتاده بود و متن آنرا در یکی از شماره های مجله آریانا. و در کتاب (درزویای تاریخ معاصر افغانستان) گرفته اینجا هم چاپ می کنیم :

«مکشوف ضمیر محبت و خیر عالیه جاه معلی جایگاه حشمت دستگاه امیر الامراء العنانام موافقت فرجام عمومی صاحبی ام نایب صاحب حفظ الله تعالی میدارد که الهی از جمیع عوارضات زمان در امان ملک منان بوده شاد کام باشند .

بعدها مشهود میدارد که در باب دختر اندرسن صاحب فرنگی که در دره خورد کابل بدست عالیه جاه رفیع جایگاه دوستی آگاه محمد عمر خان ولد عالیه جاه حشمت دستگاه میر احمد خان افتاده و از آن تاریخ متعلقان او که در تصرف میباشند نهایت نا آرا می دارند و قبل ازین هم قلمی شده بود حال هم مکرر قلمی می گردد که لازم بل لازم که بهر نحو میدانید همان دختر اندرسن را بصحابت آدمان معتبر بزودی روانه نمایند که هر آئینه خوش نما است و اگر نرسد بسیار نالایق و بی مناسب است. الحمد لله خوددانا وهوشینار می باشید درین باب بسیار سعی و اهتمام بلیغ به کار برند و از بنظر خاطر خود را بهر باب جمع داشته احوالات سلامتی خود را با رویداد و کویا یقات آنطرف قلمی و ارسال دارند و در باب فرستادن دختر اندرسن تعافلی و افعال نخواهند نمود که از جمله لوازمات است زیاده ایام بکام باد برب العباد .»



استتالف در میان شعله‌های آتش

غازیان کوهستان و کوهدامن در جنگ های اول افغان و انگلیس و در جنبشی که در ماه نوامبر ۱۸۴۱ در کابل و چار بکار بوجود پیوست سهمی داشتند بارز و فراموش ناشدنی. غازیان بعد از فیصله حساب عده از صاحب منصبان فرنگی مقیم چار بکار بین این نقطه و کابل دسته‌های گریزی اجنبی را تعقیب نهوده و بسیاری را بقمل رسانیدند. سپس با دسته‌های بزرگ چند بن هزار نفری در جنگ های شیر پور و تپه بی بی ما هرو سهم شدند. جنرال پالک به قصد اینکه ازین اقدامات وطن خواهانه غازیان انتقام گرفته باشد دهکده زیبای استتالف را در نیمه دوم سپتامبر ۱۸۴۲ بدست مک کاسل آتش زد و عوض اینکه انتقام مطلوب را از مجاهدین گرفته باشد در دیوار خانه‌های ایشان را که تقصیری متوجه آن نبود طعمه حریق ساخت.

در آخر سال چهارم اشغال اول افغانستان بدست فرنگی جنبش ۲ نوامبر ۱۸۴۱ بالاخره چهره حقیقی مخالفت ملی را به قوه استعمار و هندستان آن نشان داد. ازین روز به بعد ورق برگشت تا اینکه بعد از يك ساله جنگ‌ها در اطراف تپه بی بی ما هرو و شیر پور در نفس شهر وزد و خورد های دیگر در اطراف چار بکار و وردک و خورد کابل و فونی مجاهده بین رؤسای مجاهدین و مایندگان فرنگی به امضای رسید و بالاخره در فهر زمستان ۱۸۴۲ مرکز مملکت از قوای اجانب تخلیه گردید. متأسفانه با تخلیه کابل طوریکه در میثاق پیش بنی شده بود تمام افغانستان تخلیه نشد و در دوشهر جلال آباد و قندهار قوای انگلیسی و جنرال های ایشان (سیل) و (نات) خود را محکم کرده و علی الرغم وعده های شفاهی و کتبی با فشاری مزید بخرچ میدادند و منتظر قوای کمکی جدیدی بودند تا به دستگیری آن بار دیگر نقاطی را که تخلیه

نموده بودند اشغال کنند. درین بین شاه شجاع مقتول و پسرش فتح جنگ در بالا حصار بجایش نشست و متأسفانه آرزوی رسیدن به تخت شاهی که در کله سران مجاهد عموماً جا گرفته بود و انواع خود خواهی ها و مخالفت های ذات البینی روح مجاهده را که به معنی دیگری شروع شده بود بروز بروز ضعیف ساخت و کاریکه نیکو آغاز شده بود و نیکو ادامه داشت به فساد منجر شد و فرنگی های مغلوب و محصور در جلال آباد و قندهار طوری قوت قلب یافتند که قوای مجاهدین ما را از پیرامون دیوارهای جلال آباد عقب زدند

و پیشرفت های دیگر در خورد کابل و تیزین نصیب آنها گردید. شبهه بی نیست مگر درین تغییر ناگهانی اوضاع، آمدن نیروی بزرگ کمکی جنرال پالک از هندوستان دخالت قطعی داشت اما اوراق تاریخ نشان میدهد که قبل از اینکه سپاهیان جنرال پالک از دره خیبر عبور کنند فوای محصور و محدود جنرال (سیل) دقتاً نصف مجاهدین را شکسته و سردار محمد اکبر خان راه مراجعت کابل را پیش گرفت. بعضی این عقب نشینی را اختیاری و مربوط توصیه امیر دوست محمد خان میدانند. بهر حال بعد از کامیابی های خورد کابل و تیزین جنرال های فرنگی پالک و سیل در حالیکه به دویلهای شهرزاده فتح جنگ، شاه فراری قدم می برداشتند از میان صفوف مستقرین گذشته و صبح روز ۱۶ سپتامبر ۱۸۴۲ به بالاحصار کابل وارد گردیدند و درین روز شوم بار دیگر بیرق فرنگی در غرش فیر توپها بر فراز بالاحصار افراشته شد.

اولین امر جنرال پالک این بود که (مک کاسل) را با دسته عساکر مامور ساخت تا مقاومت غازیان کوهدامن و کوهستان را از هم خورد کند درین فرصت که رؤسای مجاهدین بنابر مخالفت های ذات البینی و بی اتفاقیها بهر طرفی پراکنده شده بودند و وزیر محمد اکبر خان با دسته اسراء انگلیسی از غور بند بطرف با میان رهسپار بود نایب امین الله خان لوگری همان کسی که تصور میشد با یشتی پانی فتح جنگ علیه سردار محمد زمان خان با اجنبی پرستان هم آهنگی دارد درین دقایق آخر علیه فرنگی ها ترتیبات میگرفت. کسی را که انگلیس هاد شمن نمره اول خود میخواندند به اثبات رسانید که تا دقیقه آخر دشمن ایشان بافی خواهد ماند، فرنگی ها باتوپ و توپخانه و دسته های مجهز خود پیش آمده میرفتند و دود تفنگ گازیان از عقب تیغه تپه های استتاف دور شده میرفت معذالک بفاصله های معین صدای فیر تفنگ های ایشان جسته جسته شنیده میشد تا اینکه دود غلیظ از فراز خانه های دهکده استتاف بلند شد و دیری نگذشته بود که شعله های آتش از دامنه های تپه مخروطی و از لای شاخسار در درختان به هوا بپاشید برگ های که تازه در اثر وزش باد خزان زرد شده بود آهسته آهسته می ریخت و می سوخت. استتاف زیبا، مسکن مجاهدین فداکار، مقر غازیان رشید فشانگترین دهکده کوهدامن در آتش فیر و عصبیت فرنگیان سوخت. ولی دسته کوچک غازیان سر کرده مجاهد آنها نایب امین الله خان لوگری تسلیم نشد و ثابت ساخت که خیر اندیشی او نسبت به ملت و مخالفت اجانب هر دو از روی بصیرت و پیش است و تلون مزاج و ایجابات وقت و اغراض شخصی را در آن راهی نیست.

فتح جنگی

پادشاه بالاحصار

در جمله شهزاد گنی که در بالاحصار کابل بر تخت شاهی نشسته است یکی فتح جنگی پسر شاجاع الملک سدوزائی است که چند روز بعد از قتل پدرش به پادشاهی رسید، ولی در مدت ۶ ماهی که خود را شاه تصور میکرد اقتدار او در محوطه حصار قلعه محدود بود و آن طرف دیوار برج‌های (یکلاغو) و (بجنجو) نفوذی نداشت. این شاه که روزی در بالاحصار بر تخت نشست روزی در همان بالاحصار مجبوس شد روزی از همان بالاحصار پنهانی فرار کرد روزی باز در سایه پرچم فرنگی در همان بالاحصار بر تخت نشست و بالاخره باز روزی از دشت قهر ملت بالاحصار را گذاشته و با فرنگی‌ها راه هند را پیش رفت.

در بهار سال ۱۸۴۲ مسیحی (۱۲۵۸ هجری قمری) که سال چهارم جنگ‌های اول افغان و انگلیس بشمار میرود در حالیکه قوای فرنگی برخلاف ماده‌های (۳) و (۴) و (۵) معاهده تسلیمی ۱۶ ذی الحجه منعقد کابل از تخلیه کامل افغانستان سر باز زده و علی‌الرغم حلقه محاصره افغانی که به دور قوای ایشان کشیده شده بود در قندهار جنرال (نات) در جلال‌آباد جنرال (سپل) یا فشاری مزید بخرچ میدادند و جنرال سوم انگلیس (پالیک) در شرف حرکت از هند به طرف افغانستان بود و وضعیت مرکز مملکت یعنی شهر کابل و باز در داخل این شهر اوضاع داخلی بالاحصار آشفته و پریشان بود و روز بروز بر مراتب شدت آن افزوده میشد. بعد از تخلیه کابل (۶ جنوری



فتح جنگی

۱۸۴۲ مطابق ۲۲ ذی‌قعدة ۱۲۵۷) ماهی ذی الحجه و محرم و سفر (جنوری، فروری نیمه اول مارس ۱۸۴۲) در فضای رقابت آمیز دو شاه یعنی شاجاع سدوزائی و نواب محمد زمانخان باریک زائی گذشت و نایب‌الامین الله‌خان لوگری که تقریباً سمت وزیر هر دو شاه را داشت به آشتی دادن ایشان به نفع مملکت موفق نشد تا اینکه شاه شجاع صبح روز چهارشنبه ۲۳ صفر ۱۲۵۸ (۱۵ اپریل ۱۸۴۲) بین شاه شهید و سپاه سنگ بدست شجاع الدوله

در سر زمان شاه بقتل رسید. درین وقت از پسران شاه شجاع دونفر در کابل بودند که شهزاده شاه پور در بالاحصار و شهزاده فتح جنگ در ده خدیباد. در طی مجلسی که در بالاحصار منعقد شد فتح جنگ به شاهی انتخاب شد و همه مردم به او بیعت کردند به استثنای نواب محمد زمانخان و عده از طرفداران او که میردرویش رئیس روحنیون کابل هم در آن جمله بود. عقیده این دسته ظهراً برین بود که شجاع و احفاد او بعلمت اجنبی پرستی لیاقت مقام شاهی را ندارند و بلاشبه عقب این پرده نظریات شخصی نواب محمد زمانخان که خود را شاه منتخبه ملیون میدانست تا اندازه بی‌دخالت داشت. بپهر حال شدت مخالفت منتج بر آن شد که شاه نواب را تبعید کند و این امر صادر هم شد و لای شفاعت خواهی میردرویش نزد نایب امین الله خان و اصرار زیاد در این امر چنان نایب را خشمگین ساخت که به سبلی زدن رئیس روحانی مبادرت کرد و این قضیه عوض اینکه میان فتح جنگ و نواب محمد زمانخان را اصلاح کند به مراتب بدتر ساخت و غوغائی در شهر علیه نایب لوگری راه افتاد و خانها و تارومار شد و خودش در بالاحصار پناه برد و کار مدعیان سلطنت سخت تر گردید و مقدمه یک سلسله جنگها در کوچه های شهر کابل و بالاحصار فراهم شد. در همان روزها اینکه غازیان به سرکردگی سردار محمد اکبرخان مصروف مقابله جنرال سیل در جلال آباد بودند و کمک موثری از کابل انتظار داشتند در کابل خودشان بغوغا مشغول شدند. ابتدا فتح جنگ برادرش شهزاده شاپور را در بینی حصار برای جمع آوری آذوقه فرستاده و میان او و نواب محمد زمانخان در آنجا جنگ شروع شد. با عقب نشینی شاپور و داخل شدن او در بالاحصار جنگ در کوچه های شهر و بالاحصار جریان پیدا کرد و چون اهل شهر در مضیقه گیر افتادند طرفین بدان فرار دادند که از جنگ کوچه ها صرف نظر نموده و اختلافات خود را در تپه مرغان فیصله کنند. در اینجا نواب محمد زمانخان و قوای او مشرف بر شکست بود که سردار محمد اکبرخان از تیزین از مقابل سپاه جنرال (پالک) روگردانیده و با سه صد سوار وارد کابل گردید و چون امکانات مراجعت امیر دوست محمد خان بر تخت کابل فراهم شده بود، بایستیبانی محمد زمانخان قوای فتح جنگ را عقب زد و چهل روز او را در بالاحصار حصار ساخت و در عین زمان راه مفاهمه را با نایب امین الله خان کشود. آخر فیصله بر آن شد که فتح جنگ شاه و سردار محمد اکبرخان وزیر او باشد و لقب وزیر از همین وقت به اسم سردار محمد اکبرخان افزوده شد. این وضعیت دوام داشت تا اینکه فتح جنگ به سابقه احساسات اجنبی پرستی باب مکتوبه را با جنرال (پالک) انگلیس کشود و در نتیجه به امر وزیر محبوس گردید و باز پنهانی فرار نموده خود را به جلال آباد به جنرال انگلیس رسانید. تا اینکه پالک رهسپار کابل شد و در فرصتی که وزیر محمد اکبرخان خود را بطرف بامیان کشیده بود جنرال پالک به کابل داخل شده و بتاريخ ۱۸ شعبان ۱۲۵۸ (مطابق ۱۶ سپتامبر ۱۸۴۲) باز فتح جنگ در سایه بیرق فرنگی در بالاحصار بر تخت نشست و تنها کسی که درین روزهای واپسین با انگلیس ها مقابله میکرد همان نایب

امین الله خان اوگری بود که در تپه‌های استالف سنگر گرفته بود بهر حال جلوس دوم فتح جنگ و دوره دوم سلطنت او هم چندان دوام نسکرد زیرا تقریباً یکماه بعد قوای انگلیسی بشمول قوای وارده از نندهار کابل را تخلیه کردند. چون فتح جنگ بی سایه حامی خود دوام پادشاهی خود را ممکن نمیدید و از غیظ ملت در هر اس بود تخت و تاج کابل را بدرود گفت و باستون‌های عساکر فرنگی یکجا از کابل برآمد و خاک افغانستان از وجود اجنبی و طرفداران آنها پاک شد.

فتح جنگ و شاه پور

« انگلیس ها ظاهراً از جلال آباد و نندهار بعزم انتقام مقتولین و ایفاء بعهده ایشان لشکر بجانب کابل کشیدند که نام دولت ایشان پست نشود و منو یا با راده ایشانکه جوان مردی و شادت وزیر محمد اکبرخان رادر باب فرستادن لاش الفتنستن تمسک ساخته افغانستان را بفرقه جنیله محمد زائی واکنداشته واپس مراجعت نمایند چنانچه از کردار مابعد ایشان بمشاهده می پیوندد ، خلاصه از دوسو دوباره روی بسوی کابل آوردند و چون بنواحی فریبه کابل رسیدند وزیر محمد اکبرخان نظر به بعضی تصورات که در آیه خاطرش منقش گشته به ضمیرش میگشت از کابل برآمده راه فرار بجانب ترکستان اختیار کرد و در تاشقرغان رفته فرار گرفت و بعد از گریختن وی در ماه شعبان لشکریان انگلیس از دوسوی داخل کابل شده دو باره شهزاده فتح جنگ را براریکه امارت استقرار داده غلام محمد خان بن شیرمحمدخان مختارالدوله را بوزارتش گماشتند و در اینحال نایب امین اللهخان احرام جهاد بر بسته از کابل در چاریکار رفته مردم کوهستان را با خود همدستان ساخته جمعی را فراهم آورده بلوا برافراشت و فرنگیان از کماهی این دواهی آگاهی یافته چند دسته فوج بسالاری شهزاده شاپور جهت اطفای آن نازره و انتفای آن غائله از کابل بسوی چاریکار گسیل نمودند و ایشان رفته جمعیت غازیان را پراگنده استالف را آتش زده سوزانیدند و در خلال این احوال شهزاده فتح جنگ حوصله حکومت و ریاست را در خود ندیده از کابل و دارالدلیبران مخالف شکار به تنگ آمده دست از رشته نام و ننگ کشیده از مسند امارت استعفا کرده به همراه فرنگیان در رفتن هندوستان رضا داده انگلیسان بعوض اوشهزاده شاپور را براریکه ایالت کابل تقرر دادند و چون دولت صدوزائی را زمان زوال رسیده کوکب طالع شان از اوج اقبال روی بحضیض و بال نهاده بود شهزاده مذکور نیز از غرامت نظم و نسق امور مملکت داری برآمده نتوانسته بزمان قلیلی اعیان و اشراف کابل اورا خوار و ذلیل دانسته خبر خواهان خودش از وی روگردان شدند... »

(انتباس از صفحه ۲۶۵ و ۲۶۶ جلد دوم تحفة العیوب موانه ملا فیض محمد)

نایب امین الله خان لوگری

خان - حاکم - امین الله - نایب السلطنه - مجاهد بزرگ ملی

در تاریخ قرن ۱۸ و ۱۹ افغانستان تعداد مردان بزرگ که شخصیت و کارنامه‌های درخشان ایشان طوریکه شاید و باید معرفی نشده است زیاد است، از آنجمله یکی نایب امین الله خان لوگری است که از سن شباب تا وفات در عرصه ۶۰ سال مصالحت ملت و مملکت را در نظر گرفته و با تمام قوا در مقابله با بیگانه‌ها و ننگان ممالک و صرفه‌ساعی کرده است. کارنامه‌های او در جنگ اول افغان و انگلیس متمایل به اعلا‌ی وطن پروری است و نام او را به صفت غازی و مجاهد ملی برای همیشه زنده و با افتخار نگه میدارند.

یکی از خوانین بزرگ قومی که در دوره اخیر سدوزائی، در عصر عروج بارک‌زائی در آشوب تهاجمات اول قرنگی در افغانستان از او آخر سلطنت زمان شاه بن تیمورشاه تا اخیر دوره دوم حکمفرمائی اعلی حضرت امیر دوست محمد خان در حدود تقریباً (۶۰) سال علی‌العموم مورد احترام شاهان، امرا، وزرا، سران و سرداران قوم قرار داشت و درقبال بیش آمد های مختلف و بحران آمیز یاد شاه گردشیا، عروج و سقوط اشخاص و خانواده‌ها عزل و نصب وزرا و تهاجمات بیگانگان و تطورات بزرگ اجتماعی

و سیاسی قرن ۱۹ شخصیت خود و شئون ملی خود را بحیث یک افغان مستعمر بر خیر و شر مملکت حفظ کرد و در گیر و دار بسیار بفرنج اجتماعی که همگان از پیچ و تاب آن کم و بیش اطلاع دارند از ضعف اخلاقی برکنار ماند نایب امین الله خان باشنده برکی است که به صفت نایب لوگری بیشتر شهرت دارد. نایب امین الله خان فرزند میرزائی خان لوگری است. مشارالیه در سال ۱۱۹۷ هجری قمری که مصداق بسال یازدهم سلطنت تیمورشاه



نایب امین الله خان لوگری

سدوزائی میباشند در قریه برکی راجان او گرفتار تولد یافته و مادرش دختر کمال خان

خرم خیل وردک بود و تا ۱۲۷۴ یعنی تا چهار سال قبل از وفات امیر دوست محمد خان حیات داشت و به این حساب ۸۷ سال عمر کرد. نایب امین الله خان شش برادر داشت پدر شان میرزائی خان لوگری در حالیکه متصدی حکومت کشمیر بود در عهد تیمور شاه ابدالی فوت نمود و جنازه اش بکابل آورده شد و حکومت معاش او را به پسرش نایب امین الله خان اعطا کرد. در میان مکاتیب تاریخی که چند سال قبل ازورثه نایب مذکور برای موزه کابل خریداری شده است مکتوبی موجود است که بتاریخ غره شهر ذی قعدة الحرام سال ۱۲۱۴ قمری تحریر شده و به مهر «العبد المذنب دوست محمد» موشح میباشد و ظاهر میسازد که خان لوگری نایب امین الله خان در سال های اخیر سلطنت زمان شاه سدوزائی از طرف دولت در قطار خوانین بر کمی بجیت خان شناخته شده بود و سالانه مبلغ دو صد تومان تبریزی که معادل چهار هزار روپیه شود مواجب مستمری داشت. بعد از سقوط سلطنت زمان شاه محمود سدوزائی بار اول بر تخت کابل امین الله خان کماکان خان لوگری و بتخاک تعین شد. چنین معلوم میشود که وزیر فتح خان ملقب به «شاه دوست» که وزیر و مشاور شاه محمود سدوزائی بود نسبت به امین الله خان اوگری توجه مخصوص داشت وزیر موصوف که خود از رجال نامی و وطن خواه بود طبعاً در اعزاز اشخاص بزرگ ملی سعی بلیغ داشت بدین مناسبت شاه محمود ابدالی امین الله خان را به حیث خان لوگر و بتخاک تعین نمود و معاش مستمری او را به پیمانہ بی که در زمان سلطنت زمان شاه معین شده بود مجدداً برقرار داشت. بعد از اینکه میان شاه سدوزائی و وزیر باریک زائی بر هم خورد و وطن از بصارت برد کار آگاهی چون وزیر فتح خان مجروح گردید و بعد از فاجعه قتل سردار پایدان خان بار دیگر بحران عظیم در روابط باهمی دو خاندان بزرگ سدوزائی و باریک زائی پدیدار شد - سردار محمد عظیم خان سواقی دوستی خان لوگری را با وزیر فتح خان در نظر گرفته و در طی نامه های ارسالی از کشمیر و پشاور نایب لوگری را به طرفداری خود و برادران باریک زائی در مسئله انتقام گیری از شاه محمود و کامران دعوت نمود. شبهه بی نیست که خان لوگوی درین گیر و دار و خانه جنگی های داخلی محتاط گرانه رفتار نمود. تا زمانیکه قدرت مملکت داری در دست شهزادگان سدوزائی بود و امکان میرفت که به وجود یکی از شهزادگان این خاندان امور سلطنت قوام یابد از طرفداری آنها خودداری ننکرد. شاه شجاع الملک نایب اراکم لوگر و بتخاک ساخت و نامبرده در علاقه لوگر و بتخاک کاربازها، پلها، جویها و قلعهها تعمیر نمود که بعضاً تا هنوز به نام او معروف است. نایب طوری که بالا اشاره شد با برادران باریک زائی بصورت مجموعی میانہ خوبی داشت و هر کدام در اعزاز او صرف مساعی می نمودند بر علاوه با اولاده ایشان رابطه خویشاوندی هم برقرار نموده بود چنانچه یکی از دختران خود را به سردار محمد اکبر خان غازی و دیگری را به سردار شمش الدین خان به از دواج داد در دوره عروج امیر دوست محمد خان مالیات لوگر و بتخاک در تیول نایب داده شد و این تیول توسط یک عهدنامه شرعی تصدیق و برقرار شد. شهرت نایب امین خان در تاریخ

افغانستان بیشتر مربوط به دوره ایست که انگلیس ها بار اول بنای مداخله و تنها جم را به خاک وطن ما گذاشتند. بعد از اینکه انگلیس ها با بهانه جوئیهای که همگان از مراتب و چگونگی آن اطلاع دارند سلطنت قانونی امیر دوست محمدخان را برهم زده و سپاه مهاجم آنها بنام شاه شجاع از طریق قندهار و غزنی وارد کابل شد در عرصه چهار سال (از ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۲ م) استقرار آنها در افغانستان فتور و بحران عظیمی در کشور پدیدار شد شبهه بی نیست که درین دوره بحرانی و سپاه روزی علی الرغم اقدامات مشترک فرنگی و شاه دست نشانده آنها شاه شجاع، سران ملی آنی از فکر آزادی وطن فارغ ننشسته و پیوسته در امحاء سلطه اجانب و همکاران ایشان میکوشیدند تا اینکه صبح ۲ نومبر ۱۸۴۱ فرارسید و پیام ملی آغاز شد معرکین قیام ملی درین روز تاریخی چهار نفراند .

عبدالله خان اچکزائی، امین الله خان لوگری، سکندر خان، عبدالاسلام خان. این چهار نفر مرد مجاهد که نقشه حرکت خود را در خانه عبدالله خان اچکزائی طرح کرده بودند صبح وقت قبل از اینکه مردم در کوچه و بازار شهر بر آیند در محل خانه (الکسندر برنس) جمع شده و به دستگیری جمعی محدود از مجاهدین خانه نماینده تجارتی انگلیس را آتش زدند . (الکسندر برنس) و برادرش (چارل برنس) کشته شد و جنبش معروف کابل آغاز گردید و دامنه آن در روزهای بعد در میدان شهربور و تپه های بی بی مهر و بصورت جنگ میان مجاهدین و قوای فرنگی ادامه یافت تا اینکه بروزیازدهم عبدالله خان اچکزائی فاتح میدان شیرپور شهید شد و روز بعد سردار محمد اکبر خان از بخارا رسیده و وارد میدان جنگ شد . در چهار سال حکومت مشترک فرنگی و شاه شجاع چون ملیون افغانی شاه دست نشانده فرنگی را نمی شناختند و نواب محمد زمان خان را موقتاً به شاهی برگزیده بودند نایب امین الله خان به صفت نایب ثانی و حتی نایب السلطنه هم یاد میشد و در میناق بسیار مهم تاریخی که بین سران مجاهدین ملی و نماینده گان انگلیس مبنی بر تخلیه افغانستان بتاریخ شانزدهم ذی قعدة (مطابق اول جنوری ۱۸۴۲) در کابل به امضا رسیده است نایب امین الله خان به صفت (نایب الثانی رفیع مکانی و الاجاه نایب امین الله خان) یاد شده است و این بزرگترین سند فتخار این مردم مجاهد است . بعد از تخلیه کابل و حرکت سپاه افستن بطرف جلال آباد در حالیکه امیر دوست محمدخان در هند در دست انگلیس ها محبوس بود و وزیر محمد اکبر خان در مقابل لشکر جنرال سیل در جلال آباد صاف آرائی داشت و در کابل شاه شجاع سدوزائی و سردار محمد زمان خان بارک زائی سر تخت و تاج مقابله داشتند و سپاه جنرال پالک بعزم انتقام گیری از ملت افغانستان در صدد حرکت از پشاور بطرف جلال آباد بود دیگرانه مردی که در میان رقابت های سرداران و شهزاده گان و تقنین و تهدید قوای فرنگی بکمال بیطرفی و مال اندیشی مشغول مطالعات اوضاع بود همین نایب لوگری بود. درین روزهای بحران آمیز که حرارت غازیان بعد از حمله ها و فتوحات او ای سرد شده و قوای فرنگی هنوز در قندهار و جلال آباد بود میخواست که میان به بارک زائی ها و سدوزائی را به اساس روابط با همی شایع و سردار محمد زمان خان (زمان شاه) اصلاح کنند و شاه سدوزائی را بفرض کمک مجاهدین به جلال آباد سوق دهد و ملت را برای مقابله با اجانب آماده نگه دارولی درین

میان قتل شاه شجاع ، شکست سردار محمد اکبرخان در جلال آباد و دخول فوای جنرال
 یالک بخاک افغانستان اوضاع رادگر کون ساخت و در ماهای بسیار بحرانی جمادی الثانی
 و رجب و شعبان سال ۱۲۵۸ ق (جولائی، اگست، سپتمبر ۱۸۴۲) براختلافات سران ملی
 افروود. در بالا حصار کابل فتح جنگ پسر شاه شجاع اعلان شاهی نمود و میان او و فوای
 محمد زمانخان که مدعی تخت سلطنت بود جنگها شروع شد خانه نایب لوگری در اثر طرفداری
 فتح جنگ چوروچیاو شد. سردار محمد اکبرخان غازی هندالورد از جلال آباد بکابل
 مهاجرت را در تپه مرنجان علیه فتح جنگ ادامه داد و بالاخره در اثر میا نجی گری
 نایب امین الله خان لوگری قضا یا چنین فیصله شد که فتح جنگ شاه و سردار محمد اکبرخان
 وزیر او باشد و ازین تاریخ سردار محمد اکبرخان بصفت وزیر شهرت یافت. متاسفانه
 این فیصله ها در موقعی که فوای جنرال یالک در آستانه کابل رسیده بود بحال ملت
 و مملکت سودی نداشت. شیرازه جمعیت مجاهدین ملی بیشتر از هم پاشید و وزیر محمد اکبرخان
 بطرف بامیان رفت. فتح جنگ تحت بیرق انگلیس درآمد، نواب محمد زمانخان که
 انگلیس ها او را دوست خود میخواندند در خانه خود خاموش و ساکت ماند. تنها مرد
 مجاهدی که به تنهایی غازیان سمت شمائی را بدور خود جمع کرده در تپه های استانیف
 علیه (مک کیسل) و فوای اعزام فرنگی تا اخیر مقابله میکرد. نایب امین الله خان
 لوگری بود که انگلیس ها او را دشمن درجه اول خود خوانده اند و حق دارد که او را بصفت
 غازی و مجاهد بشناسیم. فراریکه حیدر علیخان یک تن از زمانندگان نایب مرحوم میگویید
 امیر دوست محمدخان در دوره دوم سلطنت خود نایب امین الله خان را در سال ۱۲۷۴
 در بالا حصار کابل در مجلس افگند و نایب موصوف در انسال به عمر ۸۷ سالگی در
 مجلس و فات کرد.



آغاز جنبش ملیون در قندهار

علیه انگلیس

جنبش معروف کابل که بتاريخ ۲ نوامبر با در دادن خانه وقتل الکسندر برنس آغاز شد جنبشی بود که با سرعت برق مجاهدین افغانی را در سراسر کشور برای مبارزه با فرنگی ها آماده ساخت. موضوع تاثیر این جنبش در کابل و چاریکار و غزنی در اثر يك سلسله مقالات تاحدی زیاد روشن شده. این مقاله اولین مطالعه ایست که در اطراف حرکت مجاهدین قندهار علیہ جنرال «نات» وقف شده و قراریکه از خلال آن معلوم می شود مجاهدین با دسته های بزرگ در اطراف شهر جمع آوری نموده و با در دادن دروازه هراتی در شب ۱۰ مارچ ۱۸۴۲ حمله شدید خویش را بر شهر آغاز کردند.

جنبش معروف کابل که بتاريخ دوازدهم جنبش ۲ نوامبر ۱۸۴۱ مطابق ۱۷ رمضان ۱۲۵۷ هجری قمری با آتش زدن خانه (الکسندر برنس) شروع شد در تاریخ معاصر افغانستان یکی از روزهای بسیار رنگی است که آنرا باید (روز قیام ملی) علیه بیگانگان خواند. این قیام به معنی «قیام ملی» بود زیرا ملت در مقابل فرنگی و در مقابل شاه دست نشانده فرنگی تشکیل جمعیت داده و به امر سران خود یکدم برای امحای سلطه بیگانگان و دشمنان قد علم نمودند. جنبش معروف کابل که دامنه آن به جنگ میان ملیون و قوای نظامی کشید و معامله به موفقی تمام و تمام ملیون انجامید چون برق در گرد و نواح کابل تاثیر نموده و دایره این تاثیر با سرعت زیاد از ۶ گروهی به ۱۲ گروهی و از آنجا به فاصله های دورتری مثل چاریکار، میدان، وردک، لوگر، غزنی سرایت نمود و انعکاس آن به قندهار رسید.

موضوع چگونگی اصل جنبش ملیون در کابل تحت عنوان (۲ نوامبر ۱۸۴۱) در مقاله سیم این سلسله مقالات و شرح رویداد های جنگ، میان غازی ها و فرنگی ها در شیرپور تحت عنوان (محرک، مجاهد، فاتح، غازی، شهید) در مقاله سی و یکم این اثر گرفته شده چنانچه از مطالعه خوانندگان گرامی گذشت. انعکاس این جنبش در چاریکار تاثیر کرد، نزدیکی این محل به کابل سبب شد که فوری میان این دو کانون حرکت ملی ارتباطی قائم شود چنانچه غازی های سمت شمالی فوری در قلعه (لغانی) مقر قوای انگلیس در پنج میلی چاریکار حمله برده و بعد از قتل صاحب منصبان انگلیس و تعقیب قوای فرنگی خود را به کابل رسانیدند و در جنگ های شیرپور با ملیون کابلی همکاری شدند.

با اینکه غزنی از کابل نسبتاً دور و راه دشوار گذار و زمستان ۱۹۴۱ نهایت سخت بود آوازه قیام ملیون در کابل علیه فرنگی با آنجا هم به سرعت رسید ولی فیصله

سرنوشت انگلیس‌ها به‌عللی که ذکر شد و با جهات دیگر که عبارت از مصروف بودن
 هازی‌ها در کابل و در جلال آباد و تمرکز قوای فرنگی در حصار شهر باشد به‌تعمیق افتاد
 و از (اوتیل نوامبر ۱۸۴۱ تا اوایل اپریل ۱۸۴۲) حصار غزنه در محاصره ماند .

قراری که برهنگان معلوم است انگلیس‌ها در دونیم سالی که افغانستان را بنام
 شاه شجاع اشغال نموده بودند در سه جا بیشتر قوای خویش را تمرکز داده بودند ، در کابل
 در قندهار در جلال آباد . فرنگی‌ها در قندهار یک مامور سیاسی و یک جنرال در رأس قوای
 خویش داشتند و یکی از پسران شاه شجاع بنام ، حیثیت نایب‌الحکومه را دارا بود . چینی
 که قیام ملیون در کابل صورت می‌گرفت جنرال (نات) بیچث سرعسکر قواو (میچرراولنسن)
 بیچث مامور سیاسی فرنگی در قندهار تقرر داشت و صفدر جنگ تازه عهده خویش را
 به شهزاده تیمور سپرده بود .

اگرچه بعد از قتل مکناتن (۲۳ دسامبر ۱۸۴۲) در اثر معاهده تسلیمی ۱۶ ذی‌قعدة
 ۱۲۵۷ (اول جنوری ۱۸۴۲) ماده چهارم صریح حکم می‌کند که عساکر انگلیسی قندهار
 و دیگر نقاط افغانستان را تخلیه کرده و بطرف هندوستان عزیمت کند ولی جنرال (نات)
 و (میچرراولنسن) در قندهار و جنرال (سیل) در جلال آباد خویش را محکم تر کردند
 قراری که از منابع انگلیسی معلوم می‌شود (کتاب فیلدمارشال سرنوییل چمبرلین صفحه ۱۰۲)
 دوز به بعد از قتل مکناتن به تاریخ ۲۵ دسامبر ۱۸۴۲ (پانچر) قایم مقام مکناتن و الفنتن
 جنرال قوای برطانوی در کابل مکتوبی به «میچرراولنسن» در قندهار نوشتند که در اواخر
 فروری سال ۱۸۴۲ بدان جا واصل شد و مضمون آن چنین بود که صاحب منصبان و قوای
 برطانوی از قندهار و فلات غلزائی به اولین فرصت راه مراجهت به هند را پیش گیرند .
 راولنسن با وجود دریافت چنین مکتوب به بهانه این که صاحب منصبان و مامورین انگلیسی
 در کابل از آزادی عمل محروم میباشند گوش به حرف آنها نداده منتظر هدایات کلمکتبه
 شد و بدین ترتیب شهر قندهار هم مانند غزنه شکل محاصره بخود گرفت و مقابله میان ملیون
 و فرنگی‌ها آغاز گردید .

قندهار با شکلی که دارد نوعی بنا یافته که اهالی شهر زمین در مابین دیوارهای شهر
 زندگانی دارند و فوراً از قرب دیوارهای شهر به بعد حیات ده نشینان و باغ داران
 و دهاقین آغاز می‌یابد .

چون آوازه جنبش ملیون در ماحول اطراف شهر از فاصله‌های دور و نزد یک بیگوش
 می‌رسید «جنرال نات» از ترس اینکه مبادا اهالی داخل شهر قندهار دفعتمایا نمایند
 بتاريخ ۳ مارچ ۱۸۴۲ امر داد که اهالی به‌جز چند نفر محدود تا جرور و حانی بقیه از داخل
 شهر خارج شوند . شبهه‌ئی نیست که این اقدام معرفت ترس و اضطراب صاحب منصبان فرنگی
 و نشانه آمادگی‌های ملیون بود . اضطراب و تشویش خاطرات جنرال نات با این اقدام
 تسکین نیافت و در صدد برآمد که برای جلوگیری از حمله‌های بیرونی غازیان ملی قوای
 خود را به بیرون شهر بکشد و بتاريخ ۷ مارچ با عساکر خود برآمد و نوییل چمبرلین
 در یادداشت‌های خود درین مورد می‌نویسد : «هرآنچه درده میلی شهر کمپ خویش را

برقرار کردیم. مقارن آفتاب نشست دسته زیاد سوارها به جناح چپ ما پیدا شدند رساله ما با توپ برای مقابله برآمد ولی جنگ صورت ننگرفت و به کمپ مراجعت کردند به تاریخ ۸ مارچ وقت طلوع آفتاب در حدود ۳ یا ۴ هزار سوار در جناح چپ ما پیدا ارگردید، رساله ۱۲ توپ در عقب آن پیدا شد ما برآمد. ایشانرا تا فاصله ۸ میل به ضرب توپ و گلوله رانندیم؛ ناگهان ایشان بر ما و بر توپ های ما هجوم آوردند و به فاصله ۱۵۰ و ۲۰۰ قدمی خویش را رسانیده بودند که بشدت آتش باری نمودیم و رشیدترین ایشان بخاک افتاد و بقیه آنطرف مجرای رود ترنگ عبور کردند و بر علاوه زخمی ها از ۴۰ تا ۵۰ نفر کشته دادند.

به روز ۹ مارچ وقت عصر بسمت (تولوخان) حرکت کردیم حین عبور کوهی که سرراه بود اشخاص بر جنرال فیر کرد ولی فوراً دسته ما مور صعود کوه شد و ۴۰ نفر از غازی هارا بقتل رسانید. چند میل دور ذریعه تلسکوپ مشاهده کردیم که دسته بزرگی در حدود ۳ تا ۴ هزار نفر بطرف شهر قندهار در حرکت است ولی تصادم و جنگی واقع نشد. شب ساعت ۱۲ از تولوخان برگشتیم و بعضی فیر هائی در راه میشد.

باین ترتیب فراری که انگلیس ها خود مینویسند دسته های بزرگ مجاهدین که تعداد آنها به چندین هزار نفر میرسید در ما حول دور و نزديك قندهار در تگ و پو و در تجسس موقع بودند تا بر شهر و بر انگلیس های داخل آن حمله کنند. بتاريخ ۱۰ مارچ مجاهدین به تعداد زیادی خویش را به باغ های مجاور شهر رسانیدند و هدف ایشان حمله بر شهر بود. میگویند يك نفر پیر مرد خارا کش با بار خاری که بردوش خری حمل کرده بود خود را عقب دروازه هراتی شهر قندهار رسانیده و اجازه دخول آنرا در شهر خواست. چون انگلیس ها اجازه ندادند بار خارا را عقب دروازه افگند و رفت در سپاهی شب بعضی از فدائیان مجاهدین خویش را به دروازه و بار خارا رسانید. روی آن تیل پاش دادند و بار خارا را آتش زدند. دروازه فوراً آتش گرفت در حالیکه شعله های آن بهوا بلند میشد انگلیسها در روشنی آن مشاهده کردند که دسته های مجاهدین باشند و غیظ هر چه تمام تر به دروازه هجوم آورده اند. چون کمشنر عالی انگلیسی وضع را خطرناک دید فوراً دروازه انبارهای آذوقه را باز کرد و از جوال های آرد مقابل هجوم آوران سدی تشکیل داد. عساکر انگلیس از عقب کنگره دیوار های شهر و از عقب پناگها و از برج ها فیر می کردند و غازیان مجاهد بدون اینکه ترسی از مرگ داشته باشند بر شهر و بردشمنان و وطن حمله می آوردند و بیش می آمدند. دو توپ و ۳۰ نفر سپاهی پیوسته بر مجاهدین آتش باری می کرد و جوال های آرد و گندم و سایر حبوبات مواعی بلند و ضخیم در عقب دروازه تشکیل داده بود. فراری که خود انگلیس ها می نویسند در حوالی ساعت ۹ شب دروازه بطرف خارج افتاد و غازی ها در میان شعله های آتش هجوم آورده و بالای تبه جوال های آرد و گندم بالا میشدند. مقابله بسیار شدید مدت سه ساعت جاری بود و غازی ها بی هم حمله های خود را تجدید می کردند. جنگ و مذاقعه تا نیمه های شب دوام داشت و بعد از آن غازی ها عقب رفتند. بتاريخ ۱۲ مارچ جنرال نات به شهر قندهار برگشت و وضعیت انگلیس ها فوی تر شد. ولی اطلاع سقوط غزنی که بتاريخ ۳۱ مارچ به قندهار رسید بحیث زنگ خطر در گوش های جنرال انگلیسی انعکاس شدید تولید کرد.

اختر خان زمین دآوری

مردمان آزادمنش افغانستان در دوره تسلط مشترک انگلیس و شجاع در هر گوشه و کنار مملکت آبی از ابراز مخالفت خود داری نکردند همه از جنبش معروف کابل از فعالیت‌های آزادی‌خواهی اهالی کوهستان و کوه‌ها من، از شورش‌های جدی باشندگان عرض‌راه مشرقی، از جنبش‌های قلات غلزائی از حرکات آزادی‌طلبی که خدایان غزنه کم و بیش اطلاع دارند. اینک درین مقاله روح آزادی‌خواهی اهالی یک گوشه دیگر وطن را در علاقه زمین داور شرح می‌دهیم و از خلال آن خواهند دید که چطور یک پهلوان که نام دیگر از میان مردم برخاسته و در امحای سلطه بیگانگان صرف‌ساعی و جانپازی کرده است.

انگلیس‌ها که بنام شاه شجاع در سال ۱۲۵۵ (۱۸۳۹ ع) قندهار غزنی، کابل، جلال‌آباد را اشغال کردند با اینکه به ظاهر شهر آده فتح جنگ یکی از پسران شاه شجاع در رأس حکومت قندهار قرار داشت اداره سیاسی این شهر را اول به میجر لیچ سپردند ولی در اثر اختلافات نظر که بین این شخص و مکناتن نماینده مختار فرنگی در کابل بود قویت پیوست لیچ بر طرف و عوض او (راولنس) کسی تقریباً که سال‌ها در ایران و هند گذرانیده بود و به زبان دری و سیاست عمومی شرق اطلاع کامل داشت. راولنس از ۴ جولائی ۱۸۴۰ و طیفه ماموریت سیاسی قندهار را احراز کرد و اداره قوای نظامی قندهار تعلق به جنرال (نات) داشت. این شخص تا اندازه زیاد خودرایی بود و افاق نظر محدود

داشت و مکناتن با او هم چندان نظر خوبی نداشت.

در جریان سال ۱۸۴۰ که سال اول حکومت مشترک انگلیس و شاه شجاع در کابل و مناطق جنوب هندو کش می‌باشد فرنگی‌ها در آرامش نسبتی اوضاع بزعم خود بخیال بعضی اصلاحات اداری برآمدند ولی سال به آخر نرسیده بود که علایم ارضائی در علاقه زمین داور در شمال غرب قندهار احساس شد:

منشاء شورش زمین داور را منابع انگلیسی چیزی مخالفت مردم به مامورین اخذ مالیه شاه شجاع و چیزی هم به مخالفت درانی‌ها (سدوزائی‌ها) به سرداران بارک‌زائی نسبت می‌دهند



اختر محمد خان زمین داوری

(مستر کلو ز) علت شورش اخترخان را ناشی از ناامیدی هائی می‌داند که از رهگذر عدم وصول این شخص به ریاست قوم پیدا شده بود ولی فراری که (جان ویلیام کئی) انگلیس مؤلف کتاب (تاریخ جنگ هائی افغان) می‌نویسد علت اصلی شورش اخترخان زمین داوری و مردم زمین داورد خالت بیگانگان (یعنی انگلیس ها) در امور کشور و اداره امور سلطنت بود. مولف مذکور می‌نگارد که زمامداران انگلیس فراموش کرده بودند که وجود ایشان در افغانستان به خساره شاهى بود که

ع مل استقرار او به تخت شاهی شده بودند شبهه‌ئی نیست که فرار بعضی آوازا در قندهار خود شاه شجاع هم در اشغال آتش شورش دست داشت ولی این امر حقیقت ندارد زیرا وقتی که شجاع این حرف‌ها را شنید گفت اگر بدانم کئی این سخنان رزده است زبان او را از بیخ خواهم برید.

فراری که ما خود میدانیم و انگلیس ها در آثار و کتب خویش تذکر داده اند وزیر یار محمد خان الکوزائی در شورش زمین داوری علیه سلطه مشترک شجاع و فرنگی دخالت زیاد داشت. فراری که در مقاله های «یار محمد خان الکوزائی» و «دلچسپی انگلیس ها در قضایای هرات» نوشته یار محمد خان وزیر مقتدر کما مران شاه برای ختمی ساختن نقشه‌های تعرض ایران و روس از پول و کمک‌های معنوی انگلیس ها استفاده کرد و برای نابود ساختن آرزوهای انگلیس ها در هرات و اخراج ایشان از سایر نقاط افغانستان از یستی بانی دولت ایران قاجاری استفاده می کرد چنانچه با همین مظالم بعد از احراز پول زیاد (پانزجر) و (استوارت) و (تود) انگلیس را در هرات ناکام ساخت و با استعانت از حکمران قاجاری مشهد و تجریک اخترخان و اکرم خان زمین داوری به اخراج فرنگی ها از حوزه هیرمند و ارغنداب صرف مساعی نمود، چنانچه این مطالب از روی یکی از مکاتیب اوصریح معلوم می شود. متن مکتوب بدین قرار است: و هر کدام از شما بیروان خود را جمع کنید و به زمین داوری بروید و آماده باشید. من هم از هرات به کمک میرسم و از مشهد ده هزار نفر با دوازده توپ و دو لک روپیه به کمک ما خواهد رسید. بزودی در آخر ماه مجرم به بکوا خواهد آمد. کوشش کنید که هیچ يك از روسای درانی که دور هم جمع شده اند مشتت نشوند و یقینی من هم خواهد رسید.

چون مقارن همین وقت وزیر یار محمد خان، (تود) انگلیس را به شدت از هرات کشید انگلیس ها آنرا توهین بزرگ به پرستیژ خویش تلقی کرده و ممکنا تن باغیظ و غضب امر اصدار کرد که با توپ های ثقیل و قوای بزرگ علیه هرات مظالمه بعمل آید و از همه اولتر شورش اخترخان در زمین داوری که فریب تر به قندهار است فرو نشانیده شود. بدین اساس به (راولسن) در قندهار به (روسول) به سند و به سر قومندان

قوای انگلیس نامه فرستاد تا هرچه قوای نظامی از حوزه سند باشد همه را بطرف قندهار سوق دهند که از آنجا ترتیبات تعرض بطرف زمین داور و هرات و مناطق غربی افغانستان عمل آید. (مکناتن) و (لاردا کلند) نسبت به اشغال هرات به یک نظر نبودند. مکناتن می خواست حوزه هری رود قوری ضمیمه قلمرو سلطنت شاه شجاع شود و لاردا کلند طرفدار آن بود که اول نفوس انگلیس در سائر نقاط افغانستان تقویت شود و بعد از آن فکر هرات شود. لاردا کلند طرفدار جنگ هم نبود می خواست با مکاتب و اعزام ایلچی موضوع هرات را یکطرفه کند.

با این طریق با اینکه کار فرمایان انگلیسی مقیم کابل کتبه طرفدار عدم اقدامات نظامی در مورد هرات بودند را ولنس در قندهار نظر به پیشروی های یار محمد خان بطرف گرشک و مظاهره های مخالفت کارانه روسای زمین داوری آما دگی داشت نا اقلان علیه اختر خان در زمین داور لشکر کشی کند. معذالک در مرحله اخیر در قندهار چنین تصمیم گرفته شد که معاون را ولنس (الیوت) بطرف زمین داور حرکت کند ولی مقصد این حرکت نه جنگ و خونریزی بلکه رام ساختن اختر محمد خان باشد. الیوت در نتیجه ملاقات و مذاکرات با اختر محمد خان موفقیت حاصل کرد و رئیس زمین داوری با احراز بعضی امتیازات آرام گردید.

ولی این آرامی جز شکل ظاهری نداشت و را ولنس نماینده سیاسی انگلیس در قندهار هم عیناً به همین عقیده بود و آنرا موقتی می دانست و نتیجه هم همین طور شد یعنی غلزانی های اطراف فلات علم شور و شعله سلطه فرنگی بلند کردند و در حالیکه قوای فرنگی بدان طرف متوجه شد اختر خان باز موقع یافت علیه متجا و زین بیگانه برخیزد اگرچه درین بین در دستگاه دولت مشترک شجاع و انگلیس اصلاحاتی بعمل آمد و بار مالیات ازدوش درانی ها کمی تخیف یافت ولی چون مردم زمین داور علیه حاکمیت اجنبی سخت ایستاده بودند به اصلاحات مالی و بهبود اوضاع اقتصادی اهمیتی نداده و سر مخالفت بلند تر نمودند و اختر خان این دفعه با قوای بیشتر که در حدود سه هزار نفر بالغ می شد علیه انگلیس ها برخاست.

مکناتن از جنبش دوم اختر خان خیلی عصبانی شد و به را ولنس نوشت که هر که سر پر شور این سردار را بیاورد مبلغ ده هزار روپیه به او جایزه خواهم داد. فراری که موافقین انگلیسی می نویسند چنین مخالفت ها را عموماً از ناحیه افراد تصور می نمود که اهالی افغانستان به میل یوغ اسارت را قبول کرده اند. چون خیال می کرد که اختر خان بجای یک فرد سر مخالفت بلند کرده است می خواست سر او را به پول بدست آورد. حال آنکه سایر انگلیس ها حتی همین را ولنس مأمور سیاسی ایشان در قندهار واضح در پیرامون خود می دید که موفقیت ایشان در افغانستان روز بروز مشرف بر خطر است و آخر طوفان بر سر ایشان آمدنی است.

مکناتن از کابل (وود برن) یکی از صاحب منصبان قوای شاه شجاع را با دسته پنجم پیاده و دسته از جانباز یعنی رساله شاهی را با توپ و توپخانه که تعداد مجموعاً

عروج و سقوط سرداران

قندهاری

ما پنج برادران که از يك پشتم چون فرشتو هم در نظر ها عامیم
در دست ز ما نه همچو پنج انگشتم چون جمع شویم بر دهن هامشتم

در میان پسران سردار یا بنده خان مرحوم که تعداد آنها را معمولاً (۲۱) نفر قید کرده اند پنج نفر ایشان که از مادر غلزائی بودند و بنام های شیردل پردل ، کهندل ، مهر دل ، رحمدل ، یاد میشدند بعلمت تمرکز در قندهار و بسط نفوذ با لا استقلال در حوزه ارغنداب و ترنگ و هیرمند ممولاً به لقب «سرداران قندهاری» خوبتر معروف اند و این تسمیه وصفی در مقابل دسته دیگر برادران ببارك زائی که در پشاور استقرار و حاکمیت داشتند و به صفت «برادران پشاور» خوانده میشدند بیشتر ایشان را متمايز میسازد. شبهه‌ئی نیست که در جریان تاریخ قرن ۱۹ افغانستان عروج برادران ببارك زائی بصورت مجموعی وبدون تفریق موضوعی ایستاد لچسب و پرهنگ گامه که در حال انتقال تدریجی قوا از خاندانی به خاندانی کشور را

در اثر عروج عمومی برادران ببارك زائی که منتج به تشکیل حوزه های ملوک الطوائفی در نقاط مختلف افغانستان شد سرداران قندهاری در شهر احمدشاهی و مضافات دور و نزدیک آن در ساحه وسیعی اساس یک حکومت محلی را گذاشتند و چهار نفر ایشان سردار شیردلخان ، سردار پر دلخان ، سردار مهر دلخان ، سردار کهندل خان یکی بعد دیگری حکم فرمائی نمودند ولی بعد از وفات سردار کهندل خان (۷ ذیحجه ۱۲۷۱) خوشبختانه دستگامه این حکومت محلی برچیده شد و امیر دوست محمد خان در اثر کیاست و تدبیر پسرش سردار شیرعلیخان قلمرو تحت نفوذشان را در چوکات سلطنت متمرکز خود شامل ساخت .

در داخل و خارج به تشنجات همیق و پردانه‌ئی گرفتار کرد و به ظهور ملوک الطوائفی و انفاک ایالات شرقی و جنوبی و جنوب غربی مملکت منتج گردید .

بهر حال اینجا در طی این مقاله به عروج دسته جمعی برادران ببارك زائی کاری نداریم و تنها جزو مد نفوذ دسته مخصوص ایشان یعنی سرداران قندهاری را مختصراً از نظر میگردانیم. بعد از اینکه وزیر فتح خان به امر شهزاده کامران در هرات از نعمت بینائی محروم شد شیردلخان ، پردلخان ، کهندلخان ، از شهر مذکور فرار نموده و قندهار را از دست گل محمدخان نایب الحکومه شاه محمود متصرف شدند. ازین تاریخ نفوذ ایشان در قندهار

وتوابع آن بسط یافت و شیر دل خان قوه حاکمیت را در دست گرفت
این فرصتی است که سایر برادران بارک زائی بخصوص سردار محمد عظیم خان و سردار
دوست محمد خان از شرق کشور از کشمیر قد علم کرده شاه محمود سدوزائی را از پادشاهی
کابل مجرور و بطرف هرات فراری ساختند و در ولایات شرق بصورت مجموعی دست
یافته و به رقابت های شخصی و کسب جاه و جلال بنای زور آزمائی را گذاشتند .

سرداران قندهاری در ماحول قندهار و توابع آن یکطرف تا فلات و جانب دیگر تا گرشک
و بطرف جنوب هم تا نقاط دور افتاده کناره های سند تمام حوزه جنوب غرب افغانستان
را جزو متصرفات خود پنداشته و درین ساحه وسیع حکمروائی میکردند و سالها حکومت
شکار پور بدست ایشان بود و یکی از برادران مذکور در اینجا حکمرانی داشت .

سرداران قندهار در موقع عروج قوای خود در قندهار تشبیهات سایر برادران را
حتی در امور کابل و غزنی هم بنظر خوب ندیده و مخصوصاً بعد از فوت سردار محمد عظیم خان
و نفوذ یافتن پسرش سردار حبیب الله خان در کابل شخصاً مداخله و اقدامات عملی نمودند
چنانچه یکدفعه پر دل خان و بار دیگر شیر دل خان خویش را روی صحنه واقعات کابل
رسانیده و نقشه ها و میثاق هائی مبنی بر تجدید حدود نفوذ برادران روی کنار آورند
تا اینکه سردار دوست محمد خان امارت و سلطنت کابل را برای خود مسلم ساخت . معذالک
در تمام دوره اول سلطنت او نفوذ و حاکمیت کامل و مستقل سرداران قندهاری در قندهار
دوام داشت و در موقعی که شاد شجاع و مگواتن با فرای انگلیسی بنای مهاجم را در خاک
افغانستان گذاشته به قندهار نزدیک میشدند سردار کهندل خان در اینجا آموریت داشت
و به کمک سردار رحمدل خان و مهر دل خان امدادگی هائی برای دفاع نمود تا اینکه قوای
مهاجم اجنبی در اثر بی اتفاقی و باره خیانت های ملی غلبه یافت و سرداران قندهاری به پشت
رود متواری ویرانگنده شدند و از آنجا مدت چندی به ایران رفتند و حین مراجعت
امیر دوست محمد خان از قید انگلیس ها از هند مجدداً به قندهار برگشتند و سردار کهندل خان
بار دیگر بر قندهار و مضافات آن دست یافت .

سردار مهر دل خان و سردار کهندل خان به تفاوت چند ماه در سال ۱۲۷۱ هجری قمری
(اولی در ۲۷ جمادی الثانی و دومی در ۸ ذیحجه سال مذکور) وفات کردند و به این ترتیب مطابق
سال هفدهم سلطنت دوم امیر دوست محمد خان با وفات سردار کهندل خان در قندهار رخنه
در دستنگاه نفوذ و اقتدار سرداران قندهاری پدیدار شد .

شرح این موضوع چنین است که بعد از وفات سردار کهندل خان میان آخرین برادرش
سردار رحمدل خان و پسر بزرگ کهندل خان یعنی سردار محمد صدیق خان بر سر حکومت
قندهار نزاع شد و کار میان آنها و طرفداران شان به کشمکش و جنگ و دعوی کشید و با اینکه
رحمدل خان غالب آمده و حکومت بلا استقلال قندهار را در دست گرفت سردار محمد صدیق خان
مدعی او از شهر برآمد و سایر برادر زاده های رحمدل خان (یعنی اولاد پر دل خان و مهر دل خان)

که هر کدام خود را حاکم و اختیار دار مستقل میدانستند بنای آشورش و هنگامه جوئی را گذاشتند و میرافضل پسر بردل خان که پسرش درین گیرودار کشته شد عریضهئی بحضور امیر دوست محمد خان بکابل فرستاده و مداخله اورا در امور قندهار خواستار شد.

ابتدا امیر دوست محمد خان قاصدی برای نصحت کردن سردار رحمدل خان و دعوت او به اطاعت مرکز سلطنت به قندهار فرستاد و چون این شیوه کار گرنه افتاد پسرش سردار شیرعلیخان را که درین وقت حاکم غزنی بود امر داد تا با قوه کفایتی بطرف قندهار حرکت کند سردار شیرعلیخان به معیت سردار فتحخان حاکم فلات با قوای کفایتی در نزدیکی قندهار درده خواجه متمرکز شد و بعد سلسله مراد و رفت و آمد را در داخل شهر با عوی خویش برقرار کرد و به تدریج روز صد و دو صد نفر از سپاهیان خود را با خویش بر دودر شهر مخفی و پراکنده ساخت تا به تدریج سه یلتن کابل و توپخانه در نقاط مختلف شهر نهد و جای گرفت آنگاه قلمه اعظم خان و بعدارک شهر را اشغال نمود و بدون اینکه جنگی رخ دهد و کشت و خونی بمیان آید در سایه تدبیر به تانی و تدریج نفوذ آخرین برادر قندهاری سردار رحمدل خان را خاتمه داد و در سال ۱۱۷۲ هجری قمری قندهار و مضافات آن از حیطه تسلط آخرین سردار قندهاری رهائی یافته در چوکات سلطنت امیر دوست محمد خان درآمد و قدم بزرگ در راه توحید مملکت و تمرکز سلطنت برداشته شد. در نتیجه کامیابی و موفقیت سردار شیرعلیخان، سردار رحمدل خان خویش را به مجال (معروف) کشید. سردار محمد صدیق پسر سردار کهنبدل خان رهسپار فراه شد. سردار خوشدل خان پسر سردار مهردل خان و سردار سلطان علیخان بن کهنبدل خان بطرف پوشنج گریختند و بعضی دیگر هم در گوشه و کنار در نقاط دور و نزدیک پناهنده شدند ولی از طرف سردار شیرعلیخان همه آنها مورد تعقیب فرار گرفتند چنانچه سردار جلال الدین خان پسر وزیر محمد اکبر خان سردار محمد صدیق خان را در فراه دستگیر کرد ولی در راه مجدداً بطرف گلستان غور گریخت و از آنجا بحضور امیر دوست محمد خان مشرف شد و خود سردار رحمدل خان بعد از تلاش و تنگ و پوی زیاد در نقاط مختلف مثل آب ایستاده، علاقه سلیمان خیل و کاکری در اثر عهد و پیمانی که از سردار غلام حیدر خان پسر امیر دوست محمد خان گرفت حضور امیر به کابل تشریف حاصل کرد و ادعای سلطه حاکم فراه حق در خاطر او را در سرداران قندهاری هم ناپدید شد.



سردار سلطان احمد خان

و حکومت هرات

یکی از سرداران جوان و با اراده و با حرارت افغانی که در تاریخ معاصر مملکت بخصوص از وقت تجا و زاول فرنگی در افغانستان (۱۹۳۹م) تا روزهای وفات امیر دپوست محمد خان (سه شنبه ۲۱ ذیحجه ۱۲۷۹ هجری قمری مطابق ۹ جون ۱۸۶۳ م) در صحنه فعالیت وارد بوده است سردار سلطان احمدخان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم است.

فعالیت های سردار سلطان احمد خان از نقطه نظر نقد و تبصره تاریخی دارای دو قسمت علیحده است که در میان آن چند سال غربت هم قرار دارد. این دو قسمت اگر چه در ظاهر تایک اندازه یکی نقیض دیگر معلوم میشود ولی اگر بوجهات اصلی دقت شود شاید تباینی در نفس سببه سردار دیده نشود.

نقشی که سردار سلطان احمد خان روی صحنه واقعات ربعی از قرن ۱۹ بازی کرده است یک پرده آن مربوط به مقابله ملی و اخراج قوای معترض

درست طور این مقاله شرح حال مختصر فردی از افراد این مملکت خوانده میشود که در مسئله اخراج اول فرنگی ها از افغانستان در صفاول مجاهدین قرار گرفته میتواند. این شخص برشور که با امیر دوست محمد خان کمال مخالفت پیدا کرد به دربار قاجار پناهنده شده و حکومت هرات را نه ایماء آنها محض ازین جهت قبول کرد تا بحیث رقیب جدی و حتی دشمن، مخالفت بیشتری علیه امیر ابراز نموده بتواند شبهائی نیست که در طرز عمل او ظاهراً یک نوع تباین دیده میشود ولی بگمان غائب علت اصلی این تباین همان مخالفت های شخصی است که در قرن ۱۸ و ۱۹ در میان سران قوم بشدت تبارز داشت و حین قضاوت باید عصر و زمان و ایجابات آن همه را در نظر گرفت.

فرنگی از افغانستان میباید برده دیگری به نقشه های ایرانی هادر باب هرات تعلق میگیرد و ایجابات وقت شرایطی فراهم کرده است که همین سردار به حکومت آن نایل گردد و با همین حکومت کوچک محلی نقش عجیبی در مقابل خود و بیگانه و در تلقیات سیاست عمومی شرق بازی کنند.

سردار سلطان احمد خان پسر سردار محمد عظیم خان با پسر عم خود سردار محمد

اکبر خان بن امیر دوست محمد خان از طفلی همبازی بوده در مراحل رشد و جوانی با یکدیگر رفافت زیاد داشتند. نه تنها از نقطه نظر سن و سال و تبار و جوانی بلکه از روی امیال و افکار هم میان این دو جوان رشید، این دو پسر عم شباهت های زیاد وجود داشت و پیش آمده های روزگار هم ایشان را تا مدتی پهلو به پهلو نگاه داشت تا تلخی ها و کامیابی های حیات شخصی و اجتماعی را یکسان بچشند و ملامت شوند.



سردار سلطان احمد خان پسر

سردار محمد عظیم خان

در موقعی که امیر دوست محمد خان در اثر تجا و زاول فرنگی که در سایه شاه شجاع صورت گرفت به بخارا پناهنده شد هر دو سردار جوان یکجا در عالم غربت به درد فراق وطن مبتلا بودند و بعد از این که امیر دوست محمد خان خود را به کابل کشید هر دو پسر عم مشقات سیاه چاه نصرالله امیر بخارا را مشترکاً متحمل شدند تا اینکه در ۱۲۵۷ هردو یکجا رهائی یافته از ما و رای آموخود را به صحنه آشوب کابل رسانیدند.

قراریکه همه میدانند این روزها روز هائی بود که جنبش بزرگ ملی در کابل آغاز یافته و در میدان شیرپور عبدالله خان اچکزائی بر توبه های متعرضین بیگانه نه بیهم حمله میبرد و روزی ایشان بمیدان جنگ رسدند که مجاهد رشید اچکزائی زخم شدیدی برداشت. ازین روز بعد در تمام قضایای مهم، در جنگ های شیرپور و بی بی مهر و در مجالس سران ملی در مذاکرات عهد و پیمان ملیون و فرنگیها در قضیه قتل لالت مکناتن در امضای میثاق بزرگان قوم، در اخراج اجانب از کابل، در کشتار سپاه متعرض در عرض راه مشرفی، در حمله تبار کن



سردار محمد اکبر خان

تیزین، در نبرد جلال آباد علیه جنرال سیل، در جلو گیری از پیشرفت جنرال پالک در خیبر در تمام واقعات با افتخاری که بالاخره به غلبه ملی و تخلیه خاک وطن از اجانب متعرض منتهی شد سردار سلطان احمد خان در همه واقعات شخصاً سهم داشت و در امور از جزئی گرفته تا کلی پهلو به پهلو سردار محمد اکبر خان اجرا آت می کرد و در جریان این همه پیش آمده های صعب اکثر وظایف خطیر نظامی و سیاسی

به سردار سلطان احمد خان سپرده می شد تا اینکه خاک افغانستان از وجود متعمر ضیین پاک شد و امیر دوست محمد خان در رمضان ۱۲۵۸ (۱۸۴۲ م) مجدداً به کشور برگشت و در ۱۲۵۹ هجری قمری باردوم بر تخت سلطنت جلوس نمود.

با ختم تغلیبه افغانستان پرده اول فعالیت های سردار سلطان احمد خان خاتمه یافت. یزید و خیر مراجعت امیر دوست محمد خان او را منقلب ساخت بدین نحو که او سردار محمد زمانخان بنای مخالفت و کنکاش را با بعضی از متنفذین قوم گذاشتند و هر دو در باب امارت کابری ادعاهایی نشان دادند.

سردار محمد اکبر خان خصوصی رفیق دیرین خویش را دیده و وعده های زیاد از طرف پدر خویش راجع به اعطای حکومت صفحات شمال هندو کش در ازای خدمات ملی به وی داد؛ اگرچه سردار سلطان احمد خان به ظاهر آرام معلوم می شد ولی در باطن قناعت نداشت تا این که امیر دوست محمد خان از هند بکابل رسید و بر تخت جلوس کرد و مخالفت سلطان احمد خان تبارز نمود. علت مخالفت او را با امیر بعضی ادعاهای شخصی تصور می کنند و طبعاً او که در روزهای مشکل مملکت خدماتی انجام داده بود ادعاهایی هم داشت چنانچه آنرا نپوشید ولی بگمان غالب علت اصلی مخالفت او و امیر بر سر مسایل سیاست خارجی بود که امیر با عقد عهد نامه با انگلیسها طوری رفتار می کرد و سردار با مخالفت جدی به روش استعماری فرنگی ها در شرق داشت طور دیگر می خواست. بهر حال میان امیر و سردار تباین نظر ایجاد شد و بعد از کشف مکتوبی بنام ناصرالدین شاه که شاید ترتیب دهنده آن سردار سلطان احمد خان برادر دیگر امیر بود سلطان احمد خان راه طهران پیش گرفت و به دربار قاچاری پناهنده شد.

این روزها روزهایی بود که نقشه های مداخله ناصرالدین شاه در هرات به لباس همدردی با اولاد وزیر یار محمد خان الیکوزایی در اثر عکس العمل های اهالی و انزجار امیر دوست محمد خان و مخالفت سیاست عمومی انگلیس در شرق و مظاهره آنها در خلیج فارس ناکام شده و مجبور به امضای عهد نامه عدم مداخله و تغلیبه هرات شده بود (۴ مارچ ۱۸۵۷ مطابق ۱۷۷۸ هجری قمری) وجود سردار سلطان احمد خان شخصیکه رقیب امیر دوست محمد خان و مخالف جدی روش استعماری انگلیسها بود در این موقع برای قاچاری ها خیلی مستقیم بود و چنین سنجیده بودند که با تعیین و اعزام سردار پناه گزین افغانی در هرات مسائلی از هر طرف به نفع ایشان تمام میشود زیرا او هم رقیب امیر است و هم مخالف انگلیسها و چون افغان میباشند تعیین و اعزام او در هرات طبق مدلول میثاق عدم مداخله در هرات مورد اعتراض واقع نخواهند شد. بدین ملاحظات ناصرالدین شاه قاچار به اعزام سردار سلطان احمد خان و پسرش سردار شهناز خان بسیار کوشیده یکی را لقب (سرکار) و دیگری رار تبه (امیر پنجی) اعطا نمود و به این ترتیب در یک موقع بسیار حساس که موضوع وحدت خاک های افغانستان در میان بود سردار سلطان احمد خان مرد رشیدی که بشهادت

واقعات تاریخی ماقبل بیکر روح ملی و دشمن جدی متعزضین بود در اثر مخالف های شخصی و نظری با امیر دوست محمد خان در عالم مسافرت و غربت مسئله پناه گزینی او به طهران به حکومت هرات منتهی شد و برادر زاده امیر دوست محمد خان که سمت دامادی او را پیدا کرده بود (زیر انواب بیکم دختر خود خواهر سیکه سردار محمد کبیر خان و سردار شیر علیخان را به حباله نکاح او در آورده بود) بحیث رقیب و دشمن بسیار جدی در هرات تجسم نمود، چون قضا یا به ارسال و مرسل فاصد و بیغام و مکاتیب فیصله نشد حتی سردار سلطان احمد خان به اساس نقشه های وسیع و تحریکات بیگانه نگان در صدد اشغال فراره بر آمد امیر دوست محمد خان عزم راجزم کرد که بیشتر انتظار نکشیده و موضوع هرات را بلا تأخیر حل کند. سپاهی تحت قیادت سردار شیر علیخان بیشتر فرستاد و خود از مقر زمستانی جلال آباد با اخذ ترتیبات بزرگ در کابل و قندهار عازم هرات شد و در ما حول حصار شهر موقع گرفت.

قضیه جنگ های شاه و سردار افغانی، مقابله برادر زاده و کاکا، نبرد داماد و خسر، مخالفت اعضای یک خانواده افغانی و از نظر نواب بیکم جنگ یدرو شو هر دو طرف دیوار های هرات که شهر را مدت ده ماه در محاصره افکنده بود یکی از درامه های بسیار رفت آور و خونینی است که شرح مراحل مختلف آن مقاله های جداگانه میخواهد. شبهه نبی نیست که در پرده های این درامه تراژیک شهادت و استقامت افغانی از هر دو طرف تبارز دارد ولی از جانب دیگر متأسفانه روح بی اتفاقی های ما را که همیشه موجب فلاکت ما و مملکت ما را فراهم کرده است مجسم میسازد. در مدت دوام محاصره در اثر فشار و مشکلات ورنج و غصه از یک طرف نواب بیکم دختر امیر زوجه سردار سلطان احمد خان و خود سردار با فاصله کمی بعد دیگر وفات کردند تا بالاخره شهر کشوده شد و متعاقباً دو هفته بعد خود امیر دوست محمد خان هم به مرض ضیق النفس یدرود حیات گفت:

بنمود فتح شهر هرات و بداد دجان - مردانه وار شهری را بجان گرفت

محاصرۀ ده ماهه هرات

امیر دوست محمد خان در مقابل سردار سلطان احمد خان

سال آخر عمر و سلطنت دوم امیر دوست محمد خان (۱۲۷۸ هجری قمری) سالی بود که تقریباً تمام آن در ماحول حصار هرات در جنگ گذشت جنگی که بظاهر رنگ بردار کشی داشت ولی چون سر نوشت هرات در آن دخیل بود شاه و قاطبۀ اهالی افغانستان مصمم شد بودند که تا آخر بجنگ بکشند سردار سلطان احمد خان هم در تصمیم خویش کوچکترین تر از لی نشان نداد و مردانۀ دفاع کرد. سردار تامر دشهر را تسلیم نکرد و امیر تاشهر را نگرفت نه مردود در پابان عمر در حال صفت و نقاقت و مریضی بر احساسات خویشی و قومی غالب آمد و غلبۀ او بر احساسات باعث فتح هرات شد.

شبهه نمی نیست که سردار سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم خان که در روزهای مشکل مقابله ملت با فرنگی و اخراج ایشان از خاک وطن صرف مساعی مردانه نموده بود در پایان دورۀ فلاکت نسبت به احراز مقام سلطنت ادعاهائی داشت معذک با دلجوئی و خواطر خواهی های وزیر محمد اکبر خان فایده شده و امکان اطاعت و همکاری او میرفت ولی بعد از جملوس مکرر امیر دوست محمد خان مخالفت های او تبارز کرد و باروش سیاست خارجی امیر روی موافقت نشان نمود امیر دوست محمد خان در اثر پیمانی که قبل از ورود به افغانستان با انگلیس هادر قندهار امضا نموده بود حاضر نبود در امور هند مداخله کند و حتی در مسئله هرات که پابندی خویش را در حل آن تا وقت مرگ

اثبات کرد تا معلوم شدن سیاست انگلیس ها کمی تعامل میکرد. چون سردار سلطان احمد خان مخالف جدی انگلیس ها و سیاست استعماری آنها در شرق بود با امیر دوست محمد خان که خویش را به احترام تعهدات پابند میدید و هرامری را به وفتش موکول میکرد همکاری نتوانسته و ظاهراً در اثر رنجش های شخصی خاک افغانستان را ترک گفت و به طهران رفت و محض برای اینکه در مقابل انگلیس ها مظاهره کرده و در مقابل امیر دوست خان بجهت رقیب جدی ایستاده شده بتواند حکومت هرات را از طرف ناصرالدین شاه قبول نمود و در نتیجه کاکاو برادر زاده خسرو داماد، دو عضو یک دودمان افغانی در دو طرف دیوارهای هرات باهم مواجه شدند و تا وقت مرگ جنگیدند.

امیر دوست محمدخان بتاريخ ۸ شوال ۱۲۷۷ هجری قمری (مارچ ۱۸۶۱ م) با اکثر پسران خویش و سران و سرداران و سپاه بسیار از کابل حرکت نموده و چون قبلاً به سردار شیرعلیخان و محمد امین خان و محمد شریف خان پسران خویش امر پیش روی از قندهار داده بود ایشان فراه را از میر افضل خان (از طرف سردار سلطان احمد خان حکمران هرات اینجا اشغال نموده بود) گرفته و خود امیر هم به ایشان ملحق شد و بعد از مقابله‌های در سبزوار و حومه شهر هرات با شهنواز خان پسر شجاع و متهور سردار سلطان احمد خان بالاخره در ماحول شهر رسید و هرات بتاريخ ۱۰ صفر ۱۲۷۸ هجری قمری (اگست ۱۸۶۱ م) در محاصره افتاد و دروازه‌های آن خاک‌ریز شد و سپاه امیر بعد از ۵ روز سنگر کئی آماده مصاف گردیدند. مقابله‌ها، شبخون‌ها، نقب‌کئی‌ها و دیگر اقدامات جارحانه از طرفین دوام داشت و شش ماه بدین منوال گذشت.

سردار سلطان احمدخان در روزهای سخت محاصره مکتوبی بنام ناصرالدین شاه فرستاده و از او استعانت کرد ولی شاه فاجار کوچکتر بن کمکی به او نکرد و میثاق ۱۸۵۷ را با انگلیس هائز آورده و جواب منفی فرستاد. از طرف دیگر عبدالغفار خان نماینده انگلیس از مشهد خودداری شاه فاجار را از کمک به سردار سلطان احمد خان ذریعه مکتوبی به امیر دوست محمدخان اطلاع داد. امیر این مکتوب و نامه‌ی را که ناصرالدین شاه مستقیماً بجواب سردار فرستاده و از دست قاصد ضبط شده بود هر دو را برای اطلاع سردار محصور، به داخل هرات فرستاد. میگویند عوض اینکه سردار رشید ازین پیش آمد نا امید شود، تکیه بخداوند متعال نموده راجع به عدم کمک شاه فاجار این فرد را به جواب مکتوب امیر دوست محمدخان فرستاد:

ناخدا در کشتی ما گر نباشد گومباش ما خداداریم و ما را ناخدا در کار نیست.

با اینکه فشار و مضیقه محاصره روز بروز کسب شدت میکرد سردار سلطان احمد خان کوچکترین رخوتی در عزم و اراده خویش نشان نداده و به مدافعه شهر ادامه داد تا اینکه در ماه هشتم محاصره، خانم او بیگم نواب دختر امیر دوست محمد خان خواهر سکه سردار شیرعلی خان که ناظر این همه واقعات حزن انگیز قتال میان یک خاندان بود از غم و غصه زیاد درگذشت. این واقعه متارکه مختصری در عملیات جنگی تولید کرد و جنانزه مشارالیها به اجازه پدرش امیر کبیر از حصار هرات بیرون آورده و در حالیکه پسر کوچکش عبدالله جان آنرا مشایعت میکرد شهزادگان و پسران و بزرگان دو طرف متخاصم به اعزاز و اکرام زیاد در گازر گاه دفن نمودند و بعد از فاتحه‌گیری و مراجعت عبدالله جان به داخل شهر مجاربه تجدید شد ولی قلت آذوقه و کمی غله اسباب زحمت مدافعین شهر را فراهم نمود. میگویند که در آن اوقات سردار سلطان احمد خان هفته یکبار در چار سوق شهر آمده و از انبارها و گداه‌های سرکاری غله به مردم تقسیم میکرد، دلداری میداد و حوصله افزایی میکرد تا اینکه غله گداه‌ها به آخر رسید و تقریباً حیوانات کشتنی باقی نماند و مردم خیلی در مضیقه

افتادند و بالاخره خودسردار سلطان احمد خان در (۸) رمضان ۱۲۷۸ هجری قمری از دردناکای می و تآثر شدیدی که وفات خانمش تو لید نموده بود تقریباً به فاصله يك و نیم ماه بعد از او وفات کرد. بار دیگر در عملیات جنگی متار که تولید شد، بار دیگر دروازه شرقی شهر باز شد، بار دیگر جنازه بی را از حصار بیرون کردند و بار دیگر سران و سرداران دودسته سپاه متخاصم در مراسم تدفین در گآزر گاه شرکت نمودند به استثنای خود امیر باقی همه پسران او در مراسم تشییع جنازه حاضر بودند و در بین راه صفوف سپاه دوطرفه صف کشیده و مراسم احترام حد به حد از طرف دسته های افواج بانواختن سلام نظامی بعمل می آمد. بدین ترتیب جسد سردار متوفی را با نچلیل و تکریمی که درخور شأن او بود پهلوئی خانمش بخاک سپردند و بعد از سه روز فاتحه گیری باز دروازه های شهر خاک ریز شد و عملیات جنگی ادامه یافت.

درین وقت چه از طرف امیر دوست محمد خان و چه از طرف اهالی شهر هرات کوشش زیاد بعمل آمد که به این عداوت بی موجب خاتمه داده شود ولی پسران سردار سلطان احمد خان بخصوص شهنواز خان که جانشین پدر شده بودند سخت مخالف صلح و تسلیم بود ولی چون در مرحله سوم محاصره که ماه دهم آن باشد گرسنگی و مضیقه زنندگان کار را بر اهالی هرات خیلی مشکل ساخته بود باشند گان شهر ما یل به صلح و تسلیم شدند و بعضی سران و بزرگان ما نند میرافضل خان بن سردار پردل خان و غلام محی الدین خان بن کهندل خان با مردم همنوا گردیدند ولی شهنواز خان به مدافعه شهر اصرار نموده دو نفر سردار مذکور را از شهر بیرون کرد و خود با برادرانش به دفاع پرداخت ولی اهالی شهر که دیگر طاقت تحمل گرسنگی را نداشتند علی الرغم شهنواز خان و برادرانش بتاريخ ۸ ذیحجه ۱۲۷۸ هجری قمری (می ۱۸۶۲ م) دروازه های شهر را باز کردند و سپاه امیر بالاخره داخل هرات گردید.

در روزهای که او ضاع داخل شهر به منتهای بحران رسید بود دوام جنگ برادر کشی و تطویل عملیات نظامی، فوت بستگان قریب ما نند دختر و داماد به ضعف عمومی امیر دوست محمد خان تأثیر خاصی وارد کرده و مرض ضیق النفس او شدت پیدا کرد و هرچه به معالجه پرداختند مفید واقع نشد. چون امیر ملتفت شد که ازین مرض شفاء نخواهد یافت برای جلوگیری از پیش آمد های سوء در یک وقت باریک و بحرانی مجلسی از شهزادگان و بزرگان به دور خود تشکیل داده و سردار شیرعلی خان را به جانشینی خویش تعیین نمود و امور سلطنت را بوی محول کرد. امیر به منتهای نقاوت و ضعف در بستر افتاده و در حالیکه ذهنیت شهزاده گان و سران و سرداران آشفته و دگرگون شده بود شهر هرات باز شد. در حالیکه امیر کبیر روی بستر مریضی افتاده بود ماجرای عملیات جنگی، مخالفت های سردار سلطان احمد خان، وفات دخترش، آینده سلطنت افغانستان و ادعاهای شهزاده گان یکی بعد دیگر در نظرش میگذشت ولی راضی بود که بالاخره هرات تسلیم شد. چنین معلوم میشود که قضا و قدر برای او آنقدر مجال کافی داد تا فاتح هرات را به ببیند زیرا دو هفته بعد چشم از جهان بست.

بغی آزادخان حکمران افغانی

در کشمیر و اقدامات اعلیٰ حضرت تیمور شاه

از زمان اعلیٰ حضرت احمد شاه تا موقعی که نواب جبار خان بحیث آخرین حکمران افغانی در کشمیر حکومت کرده است حکمرانان افغانی که بعنا وین مختلفه صوبه دار، ناظم، حاکم، دران دره زیبا حکومت کرده اند مانند عبدالله خان الکو زائی، شیر محمد خان بامیزائی، عظامحمد خان بامیزائی، سرداره محمد عظیم خان هر کدام بعد از موعدی سرنورد علیه دولت مرکزی بلند کرده و مخصوصاً از پرداخت مالیات ابا ورزیده اند. از آن جمله یکی آزادخان ابن حاجی کریم داد خان است که بعد از فوت پدر صوبه دار کشمیر شد و قصه بغاوت و گوی شمالی او را از طرف اعلیٰ حضرت تیمور شاه اینجا میخوانید.

آخرین کسی که از طرف اعلیٰ حضرت احمد شاه در انی بحکومت کشمیر تعیین شد حاجی کریم دادخان عرض میکند که در سال های اخیر حیات شاهنشاه افغانی بر کشمیر حکومت میکرد و تا آخر عمر باین عهده برقرار بود و چون وفاتش مصادف با سال های اول جلوس اعلیٰ حضرت تیمور شاه بود، شاه پسر بزرگ او آزادخان را بجای پدر مقرر نمود.

آزادخان مرد بسیار رشید و دلاور و تا حد زیاد جسور و حتی بی باک بود و چینی که حکومت کشمیر یا به اصطلاح آن وقت، صوبه داری آن دره زیبارا در تصرف خود دید مست باده خود خواهی شده حتی برادران خود را هم از کشمیر بیرون کشید و خیال خود مختاری در سرش زدو برای اینکه نقشه های خود سری خود را رنگ عمل دهد یکطرف سران سپاه را با اعطای پول و هدایای قیمتی از خود

ساخت و از طرف دیگر سه هزار تن از هندوان کشمیر را در سلك نظام خود شامل ساخت و آنگاه علم بغی برافراشت و از ادای مالیات کشمیر به خزانه شاهی دولت مرکزی حکومت متبوع افغانی خود سر باز زد.

چون خیر این حرکت نافر جام به سمع اعلیٰ حضرت تیمور شاه رسید برای نصیحت و راهنمایی حکمران متمرّد میر محمد علیخان معروف به کفایت خان را از کابل به انصوبه فرستاد کفایت خان با فصاحت بیان و جرئت عملی که داشت بدون کوچکترین تأهله از تشنه آزادخان

پیام شاهرا باورسانید و از راه نصیحت و اندرز او را منقاد دولت مرکزی ساخت و وادارش نمود که با سه لک روپیه نقد و جنس به عنوان مالیات کشمیر با خود گرفته عازم کابل شود و شرف یاب حضور شاه گردد .



هنوز صوبه دار افغانی از حدود کشمیر بیرون نشده بود که شاه بر اصل قضیه امر داو عصبانی شده به برادران مذکور مر قبی خان و زمان خان که از کشمیر رانده شده بودند و در دربار کابل میز بستند ابر داد تا با سی هزار مرد جنگی روانه کشمیر شوند و حکمران متمر در را گوشمالی دهند. لشکر های شاهی در حوالی قریب کشمیر در دهکده (نکلی) در کرانه های رود خانه مظفر آباد فرود آمد. اتفاقاً آزادخان درین وقت آن طرف

رودخانه در خانه خسروش بود و فوراً میان حاجی کریم دادخان عرض بیگی ناظم کشمیر قوای طرفین جنگ سختی در گرفت. ملا اعظم خان امیر لشکر آزادخان کشته شد و عساکر شاهی غالب آمد و دو هزار تن از سپاهیان حکمران متمر در افغانی در آبهای مظفر آباد غرق شد. جنگ بفتح سپاه پادشاهی تمام شده بود و آزادخان بخیال گریز بود که عموزاده اش پهلوان خان او را ازین حرکت مانع شده و به مقاومت تشویق نمود و با تجدید عملیات جنگی پیروزی عساکر شاهی به هزیمت مبدل شد و آزادخان مغلوب غالب آمد چنانچه اوقاتح به کشمیر داخل شد و سپاه شاهی روی هزیمت بطرف کابل آوردند .



میگویند درین جنگها اقوام یوسف زائی دند پشاور خیلی به شاه درانی سد و زائی وفاداری نشان داده و یک تن از ایشان سید علول شاه نام که از قریه اتمان خیل بود با کمال شجاعت می جنگید و در حالیکه زخم میگر برداشته بود اسیر شد و با شمشیر برهنه او را نزد آزادخان آوردند و مورد تحسین و الطاف زیاد قرار گرفت و در اثر شجاعت او هزار و پنجاه تن از یوسف زائی ها را حکمران متمر در افغانی در سلک نظام خود شامل ساخت. بهر حال چون اعلیحضرت

تیمور شاه خیر هزیمت سپاه اعزامی خود را دریافت کرد شخصاً با سپاه قصد حرکت بطرف ولایت شرقی کشور نمود و باد بدبه و جلال مخصوص به شهر پشاور نزول اجلال کرد و آن شهر را پایگاه نظامی خویش قرار داد و اداره

عملیات جنگی را به سردار مددخان اسحق زائی محول نمود. مددخان با عساکر شاهي از معبرانك از آب های سند گذشته و به نواحی قریب کشمیر مواصات نمود. آزادخان نیز بمداغه پرداخت در حالیکه مختصر زرد و خورد های فراوانی میان بیش آهنگان طرفین جریان داشت سردار مددخان با چند تن از سران سپاه آزادخان تماس گرفته و از راه وعده و وعیدایشان را از حکمران متمدن میچرا و طر فدار شاه درانی ساخت. درین فرصت در اثر هدایات آزادخان یکی از سران سپاه او شاد یخان به عملیات شهبون مبادرت کرد ولی چون سردار مددخان قبلاً آگاه شده بود جنگ شدیدی در گرفت و به تعقیب این جنگ ، جنگ های دیگر بوقوع پیوست و آخر الامر چون آزادخان از تمایل و انقیاد سری بعضی از سران سپاه خود به سردار مددخان آگاه شد خویش را بخانه خسر خود کفاره کشیده و عزت گزین شد رستم خان خسر آزادخان در اثر پیام و تخویف سردار مددخان مترصد بود که خطر آزاد خان داماد خویش را بنوعی از خود دور کنند بدین عزم آهسته آهسته همراهان آزاد خان را از دورش دور و متفرق ساخت و روزی از روز ها که آزادخان در حجره اندرونی خواب بود دروازه را مسدود نمود و مراتب را با اطلاع سردار مددخان فرستاد و اخیر الذکر اسلام خان را با دو هزار سوار مامور نمود تا حکمران متمدن افغانی را در خانه خسرش دستگیر نموده و احضار نمایند .

آزادخان بمجرد بیداری از خواب بیا میان حیات خویش را به چشم سردیده با تفنگچه ای که داشت مغز سر خویش را متلاشی ساخت ولی قبل از اینکه نفس وایسین را کشیده باشد اسلام خان وارد اطاق شده اول چشمانش را کشید و بعد سرش را برید و خدمت اعلی حضرت تیمور شاه به پشاور فرستاد و کشمیر که کسان جزء قلمرو دولت سدوزائی و درانی افغانی باقیماند ، میگویند شاه سدوزائی از کشته شدن آزادخان افغان حکمران کشمیر که مرد خیلی شجیع و جسور و مردانه صفتی بود متأثر شد و بعد ازینکه جسدش را مردفن دادفرمان احضار مادرش را از قندهار اصدار کرد و بعد از تعریف مراتب شجاعت پسرش به مشاورانها پیشنهاد نمود تا از میان امرای لشکر شوهر دیگری بگیرد شاید فرزندان دلاور و شجیع مانند آزادخان افغان از او بدنیآ آید.

خانم افغانی بجواب شاه اظهار نمود که نه دیگر احمدشاهی بیدام میشود که چون تو شاهي از او بدنیآ آید و نه دیگر حاجی کریم دادی پیدا خواهد شد که چون فرزندم آزادخان متولد گردد. بانوی افغانی با این جواب مورد تفقد و الطاف زیاد شاهانه قرار گرفت و با پسر صغیر آزادخان که فتح جنگ نام داشت راه قندهار بیش گرفت و آخر الامر همسر اعلی حضرت تیمور شاه شد .



تیمور شاه درانی

نقشه وزیر شاه ولیدخان

درباره من چون کرم لم یزلی شد یکی بودم و نامم بجهان شاه ولی شد

در میان واقعات عصر سد و زانی قضیه
جانشینی احمد شاه درانی و چگونگی نقشه
وزیر شاه ولیدخان از جمله پیش آمد هائی
است که ناچار طوریکه شاید و باید یکطرفه
در اطراف آن نمیتوان قضاوت و اظهار نظر
کرد. ظاهر قضا با طوری است و باطن آن
طور دیگر و چون اسناد قابل اعتنا کم
و در حکم هیچ است باید راه احتیاط را
پیش گرفت.

با اینکه تعداد زوجات احمد شاه
درانی و جمله فرزندان هر کدام
آنها صحیح معلوم نیست معمولاً شش
پسر به موسس سلاله سدوزانی نسبت
میدهند که اسمای ایشان ازین قرار
است: شهزاده تیمور، شهزاده سلیمان
شهزاده نسکندر، شهزاده شهاب
شهزاده داراب و شهزاده یزید.
شهزاده تیمور بزرگترین فرزندان
احمد شاه که از طرف مادر از بهسود
جلال آباد بود در زمان حیات پدر
اول در پنجاب و بعد در ولایت هرات

سمت نایب الحکومت مکی داشت و احراز این دو مقام مهم اهمیت او را در میان پسران
احمد شاه بابا نشان میدهد.

میکویند که احمد شاه بابا در سال
اخیر حیات خویش (یعنی ۱۱۸۶) قبل
از اینکه برای استراحت بطرف کوه توبه
(۴۵ مایلی جنوب شرقی قندهار) حرکت
کند در طی مجلسی مرکب از سران قوم
شهزاده تیمور را به ولایت عهدی تعیین نمود
و بزرگان قوم را ازین نیت خویش آگاه
ساخت و سپس بطرف مجاله معروف
حرکت کرد. بهر حال در روزها بیکه
عرض احمد شاه بابا شدت نمود شهزاده
تیمور نایب الحکومت و ولایت هرات به
قصد دیدن پدر بطرف قندهار آمد ولی



شهزاده سلیمان بن احمد شاه

درعین راه درمحل «واشیر» که از هیر مند بطرف قندهار واقع است از طرف شاه به او امر رسید که بطرف هرات مراجعت کنند. برگردانیدن شهزاده تیمور آنهم از نزدیکی قندهار مسئله بسیار باریکی است که در قضیه جا نشینی احمدشاه درانی به زبان شاه ولیخان وزیر تمام میشود چنانچه برخی از مورخین واضح دژن زمینہ اشارہ کرده و دخالت شاه ولیخان و آماده ساختن دامادش شهزاده سلیمان را به پادشاهی علت ممانعت آمدن شهزاده تیمور به قندهار میداند و چون احمد شاه مرخص و مرض شدت داشت

امکان زیاد میرود که امر ممانعت منجاناب شاه از طرف وزیر صا در شده باشد. بهر صورت قضیه تعیین ولی عهدی شهزاده تیمور در سال اخیر حیات احمدشاه بابا در محضر جمعی از سران قومی حقیقت داشته باشد یا نداشته باشد موضوع ممانعت آمدن شهزاده تیمور به عبادت پدر به قندهار و برگردانیدن او از حوالی فریب شهر به امر واقعی شاه صورت گرفته باشد یا امر را جعل کرده باشند سیر واقعات چنین است که بعد از وفات احمد شاه با



وزیر شاه ولی خان

در حالیکه شهزاده تیمور در هرات بود شهزاده سلیمان که من حیث سن و سال پسر دوم احمدشاه شمرده میشد بکمک خسر خویش وزیرش ولی خان براریکه پادشاهی جلوس نمود. شبه نبی نیست که وزیر شاه ولی خان مرد مدبر و هوشمند بود و فصاحت زیاد داشت و به فوت و عقل و لطافت کلام همقطاران و اهل دربار را مسحور میکرد و تاثیر زبان پادشاه را اندازه نبی بود که همگان ازان اندیشه داشتند. موضوع پادشاه شدن دامادش شهزاده سلیمان در غیاب شهزاده تیمور و عدم استشاره از شهزاده اخیر الذکر امریست که در تاریخ سدوزائی و تعیین جانشینی احمد شاه بابای درانی در اطراف آن نظریات ضد و نقیض بسیار گفته شده و برخی وزیر مذکور را مخالف تیمور شاه خوانده و بعضی پادشاهی شهزاده سلیمان را امر موفقی و موافق صلاح مملکت تلقی کرده اند چنانچه امیر حبیب اللہ خان شهید هم به همین نظریه بود که وزیر شاه ولی خان اصلاً و اساساً کدام نقشه و خیال سوء علیه شهزاده تیمور نداشت. بهر حال ثبوت برائت وزیر شاه ولیخان درین قضیه امریست مشکل. خویشی او با شهزاده سلیمان، ممانعت شهزاده تیمور از عبادت پدر و لوبه امر شخصی احمد شاه بابا بوده باشد و تاج پوشی فوری شهزاده سلیمان مسایلی است که ظواهر امر را به زبان او جلوه میدهد. البته مخالفت و سعایت رفقای وزیر درین امر تا اندازه نبی دخالت دارد و چون متأسفانه خیر خواهی و خیر اندیشی به مصالح مملکت کمتر در میان رجال این عصر دیده شده تقصیر متوجه درباریان هم هست و مخصوصاً آخرا ب ساختن میان وزیر و شهزاده تیمور بیشتر زاده سوء نظر آنهاست.

چون خبر تخت نشینی شهزاده سلیمان بگوش تیمور به هرات رسید بعد از انجام مراسم فاتحه گیری فوراً بطرف قندهار حرکت کرد. فراریکه واقعات نشان میدهد بعضی از سران و سرداران قومی به پادشاهی شهزاده سلیمان و اقتدار او یا فتن وزیر شاه ولیخان دل خوش نبودند چنانچه عده‌ئی از بزرگان منجمله سردار مددخان اسحق زائی از قندهار بر آمده به استقبال شهزاده تیمور شتافتند.

چیزیکه در میان يك اندازه از يكطرف تعجب آور است از جانب دیگر حسن نظر وزیر را به شهزاده تیمور نشان میدهد قضاة استقبال اوست که از شهزاده بعمل می‌آورد وضعیت وزیر شاه ولیخان درین وقت در مقابل شهزاده تیمور واقعا باریک بود زیرا از یکطرف سلطنت را از او به مقام دامادش سلب نموده بود و از جانب دیگر به استقبال او می‌شتافت. امکان دارد که وزیر موصوف علی العجاله محض برای اینکه در غیاب شهزاده تیمور امنیت مختل نشود داماد خود را به پادشاهی برداشت و عندالورود شهزاده تیمور تخت سلطنت را به او تفویض می‌کرد ولی اطرافیان شهزاده تیمور از نظر قابلیت و ترسی که از نفوذ یافتن وزیر شاه ولیخان داشتند شهزاده تیمور راتا حد آخر نسبت به وزیر پدرش بدین ساختند و کوشش کردند که در راه بین قندهار و هرات حتی تماس مستقیم میان ایشان واقع نشود.

میگویند شهزاده تیمور و وزیر شاه ولیخان در فرام بهم نزد يك شدند شهزاده تیمور قوه و عساکر زیاد با خود داشت و وزیر شاه ولیخان فقط یکصد و پنجاه سوار در معیت خود گرفته بود.

همینکه بزرگان معیتی شهزاده تیمور از رسیدن وزیر شاه ولیخان در فرام اطلاع یافتند میان خویش مصلحت نموده و به اتفاق قاضی فیض الله خان به شهزاده مشوره دارند که از ملاقات وزیر مذکور خود داری کند زیرا مقصود ازین استقبال حیل و فریب است و حتی در مشوره خود راه افراط پیموده نظریه دادند که قبل از ملاقات باید وزیر مذکور بقتل رسانیده شود.

بدین ترتیب در اثر امر شهزاده تیمور دو نفر از سرداران قومی انسکوخان بامیزائی و اسلام خان در منزل «سیاه آب» که در قسمت غربی دشت بککواه واقع است وزیر نامدار وطن را که در عصر احمدشاه بابا مصدر خدمات بر جسته شده بود با دو پسر و دوتن از خواهرزادگانش بقتل رسانیده و در اثر این واقعه فجیع قبل از اینکه شهزاده تیمور بر تخت سلطنت نشیند جمعی از بزرگان قومی را نسبت به او بدین ساختند چنانچه بعد از اینکه شهزاده تیمور به قندهار داخل شد و شهزاده سلیمان یا سلیمان شاه تخت سلطنت را به طیب خاطر به او تقدیم نمود تیمور شاه بعلمت مخالف دسته‌ئی از سران قوم قندهار و مرکزیت انجارا بحیث پایتخت مملکت گذاشته بکابل آمد و با این هم مخالفین آیام نشسته به دور عهد الخاق خان کیا کیای احمدشاه جمع شدند و بر کابل حمله آوردند و قضا یا با جنگ و قتل و خون ریزی دیگری منتج شد و بالاخره پادشاهی تیمور حاکم مسلم گردیده.

روزهای اخیر

امیر دوست محمد خان

یکی از نتایج رقابت و جنگ های متعدد سدوزائی و بارک زائی این شد که هرات بصورت يك منطقه مجزی مدتی در دست شهزادگان و روحای ضعیف النفس و بی سچیۀ سدوزائی و الكوزائی بماند و ضعف و حفظ جان و منافع ایشان را گناه گاه به قبول منت قاجاری ها و ادار سازد. در پایان این فوغا در حالیکه بار یکی موضوع جنبه آفاقی پیدا کرده بود سردار سلطان احمد خان حکومتمی در هرات قایم کرد و روزهای اخیر حیات و سلطنت امیر دوست محمد خان جمتی آخرین سال حیات سلطنت او برای حل هرات در پیرامون شهر تاریخی گذشت و فتح هرات آخرین گامیابی بود که پادشاه سالخورده در بستر مریمی جشن شادمانی آنها گرفته و باروح آرام دو هفته بعد وفات کرد.

زمستان سال ۱۲۷۷ هجری قمری که امیر دوست محمد خان قرار عادت معموله در جلال آباد توفیق داشت عرضیم سیف الله خان و کابل یکی از پسران او که از مادر هزاره و حاکم فراه بود رسیده از نقشه و تراض سردار سلطان احمد خان داماد و پسر عم و رقیب و مخالف خویش که در هرات حکومت خود مختاری قایم کرده بود آگاه شد. میگویند در حالیکه امیر از شدت غیظ و غضب میل زید امر تدارک سفر داد تا ~~کابل~~ هفتۀ بعد با سران و سپاه از جلال آباد حرکت کند. اتفاقاً امیر روز اول عید صیام وارد کابل شد. مردم خورد و بزرگ از تمام طبقات ملکی و نظامی بفرض ادای نماز عید و استقبال امیر در حدود سیاه سنگ جمع شده بودند. امیر دوست محمد خان با عجلهئی که در رسیدن هرات داشت عندالورد در میان اهالی پایتخت از ایشان استماعی دعا در باب فتح هرات نموده و خود در حالیکه در حوزۀ فیل تکیه زده بود از راه

دروازه لاهوری داخل شهر شد و چون سپاه زیاد با وی بود در نفس شهر توفیق نموده در دهکده ده بوری غرب کابل (حالا یک گوشه کار تبه چهار از آن گذشته است) امر توفیق داد و بعد از اینکه سردار محمد علیخان ابن سردار شیرعلیخان نواسه خود را حاکم شهر تعیین نمود روز بیست و یکم بقصد هرات حرکت کرد.

قرار یکه در مقاله «محاصره ده ماه هرات» شرح دادیم امیر به پسرش سردار شیر علیخان که قبل از او به طرف قندهار حرکت نموده بود به فراموشی نرسید و به شرحی که نوشتیم به هرات واصل شد و میان او و سردار سلطان احمد خان در دو طرف دیوارهای حصار مستحکم هرات بیشتر از ده ماه مقابله های بسیار سخت بود و قویو ستودر ماه های اخیر محاصره دخترش بیگم نواب زن سردار سلطان احمد خان و بعد خود سردار موصوف وفات نمودند و بالاخره خود امیر هم در اثر طول محاصره و دوام جنگ و تاثیر وفات دخترش و بار سنگین مملکت داری و نفاقت و پیری مریض شد و مرض ضیق النفس که در وجود او بود شدت پیدا کرد و هر چه اطباء در معالجه او کوشیدند مفید نه افتاد و حال او روز بروز بدتر میشد. این روزها که مصادف به هفته های اول ماه ذیحجه سال ۱۲۷۸ قمری بود از روزهای بحرانی برای خاندان شاهی و مملکت تلقی میشد و خامت آن را امیر کهن سال و با تجربه دریا یان ۷۲ سال عمر خویش در بستر مریضی بخوبی تشخیص داده بکمال وضاحت احساس میکرد و اوضاع این روزها واقعاً بحرانی آمیز بود. سران قوم و افراد مملکت در دو جبهه مخالف تقسیم شده و به تفرقه و آرزو

های شخصی، یکی از سرداران مملکت ملی مانند سردار سلطان احمد خان و یکی از شهرهای بزرگ و آبادان کشور مانند هرات در مقابل پادشاه مملکت سرطغیان بلند نموده و جنگ برادر کشی امیر، سرداران، شهزادگان و باشندگان شهر و سپاهیان همه را مکدر و خسته و کوفته ساخته بود. در حالیکه همه میدانستند که این جنگ برادر کشی به خساره طرفین است معذرتاً احساسات طوری بر افروخته شده بود که به حل مسئله فوق نمیشدند. افراد یک خانواده به یکدیگر اسلحه کشیده و به کشتن یکدیگر



امیر دوست محمد خان

قیام نموده بودند. قرار یکه متذکر شدیم در مرکز مملکت یکی از نواسه های جوان امیر به حکومت تعیین شده بود و بقیه شهزادگان که هر کدام از خود ادعای داشتند

به استثنای سردار محمد افضل خان همه در پیرامون هرات به دور پدر خویش جمع بودند ولی در باب آینده سلطنت و موضوع جانشینی پدر پیش خود هوسها و نقشه‌هایی داشتند. گذشته از اینها خود مسئله هرات امر بفرنجی شده بود. سردار سلطان احمد خان تاحیات داشت جنگیده ولی تسلیم نشد. بعد از وی پسرش سردار شهنواز خان علی الرغم بعضی از بزرگان و اهالی شهر لجاجت شدید نشان داد و حاضر به مصالحه نمیشد. طبعاً مریضی امیر در چنین ایام بحرانی بروخامت اوضاع به مراتب افزود و بر مشکلات اوضاع مشکلات دیگر علاوه کرد و احوال رقت باری پیش آورد که از خلال آن آشفتگی‌های مزید مشاهده میشد.

چون امیر دوست محمد خان و خامت اوضاع را در هر طرف درک میکرد در روزهای نیکه امید بهبودی برایش باقی نمانده بود فقط دو مسئله در نظرش بیهیم میگشت و واقعاً هر دوی آن اهمیت حیاتی داشت، یکی تعیین جانشین دوم فتح هرات. امیر خوب ملتفت بود که اگر یکی از این دو امر قبل از وفات او صورت نگیرد شیرازة امور مملکت و از گون خواهد شد و چون انجام یکی به دیگری ارتباط زیاد داشت و شخصاً خودش دیگر به سرپرستی سپاه و امور نظامی رسیدگی نمیتوانست مصمم شد که مجلسی از شهزادگان و سران مملکتی و نظامی تشکیل نموده و این مسئله حیاتی را به مشوره و صواب بدید عموم فیصله نماید. لذا امر حاضر شهزادگان و سران و سرداران را اصدار نموده و قراریکه میرزا یعقوب علی خان خافی در «گنارشات پادشاهان متاخرین افغانستان» مینویسد چنین به سخن آغاز نمود.

«درده بوری کابل سردار محمد علیخان پسر سردار شیرعلی خان راولی عهد پدرش کرده بدست خود شمشیر به کمرش بستم و بشما بزرگان حضور خطاب کردم که سردار شیرعلی خان جانشین منست. امروز مرض سرکار فوی و امید صحت شدن ندارد بصلاح و صواب بدید شما یان باید سردار شیرعلی خان را و ابعهد سازم و بجای خود پادشاه افغانستان نمایم شما یان چه مصلحت میدهید. جمله بزرگان که حضور داشتند قبول کردند و عرض کردند که خداوند مبارک گرداند. بعد از آن بدست مبارک خود دستار خود را پسر سردار شیرعلی خان گذاشتند و شمشیر خود را بکمرش بستند و بخضور خورد و بزرگک و پسران خود و جمیع بزرگان لشکر و افواج دریاموج به منصب امیری سرافراز نمودند. بعد از آن بحضور مبارک از همه مردم چه شاه و چه گدا بیعت گرفتند و جمله مبارک بادی کردند و از جانب امیر شیرعلی خان تمامی سرکردگان و بزرگان بقدر رتبه و منزلت شان خلعت‌های فاخره پوشیدند و بعد از آن بندگان سرکار نصیحت کردند و امر به فرمان برداری امیر شیرعلی خان نمودند. ثانی در باب اتفاق و عطف و نصیحت فرمودند و تحقیقات بسیار و سفارشات بشمار کردند. چون ازین رهگذر فارغ شدند در خصوص تسخیر هرات و تاخیر نیکرکردن و سرعت نمودن با بزرگان و سرکردگان گفتگو کردند. امر نمودند و اجازه دادند که تکبیه برضا میر الهی کرده بزودی پورش برند و در حیات سرکار شهر هرات را تصرف دارند زیرا که پادشاه شما که من باشم عمر خود را آخر

میدانم و در باقی عمر خود اعتماد ندارم هر چند زودتر کار هرات را انجام بدهید آرزوی پادشاه برآورده میشود و ارمان بدل نمی ماند و میخواهم که فتح هرات را ملاحظه کنم بعد آسوده خاطر به رضای خداوند واصل شوم .»

وصایای امیر در مورد تسریع فتح هرات در گوش شهزادگان و سران نظامی و مملکتی تاثیر خاصی بخشیده حسب الامر ترتیبات نقب گذاری و حمله شدید گرفته شد و در نتیجه علی الرغم مقاومت شدید شهنواز خان ابن سردار سلطان احمد خان مرحوم، اهالی شهر دروازه های حصار را باز کردند (۸ ذیحجه ۱۲۷۸) و تحت هدایات پادشاه جدید امیر شیر علی خان شهر اشغال گردید و بدین ترتیب آخرین ارمان امیر دوست محمد خان برآورده شد و سجدۀ شکر بجا آورد و قرار دستور پادشاهی بمناسبت فتح هرات مجالس خوشی و شادمانی عمومی در تمام شهرها و ولایات مملکت برپا گردید .



امیر شیرعلیخان در میان

هنگامه برادران

دوره سلطنت اول امیر شیرعلی خان که از آخر ۱۲۸۷ تا اوائل ۱۲۸۳ هجری قمری تقریباً چهارونیم سال طول کشید دوره ایست که امیر با همه آرزوهای نیکی که برای خدمت مملکت در دل داشت آنی از مظاهرات ادعا جوینان برادران خویش رهایی نیافت. این دوره در ست شبیه دوره زمانشاه است که با برادران سدوزائی خویش مواجه شده بود. از زرمست و تخته پل و قندهار و هزارهجات برادران امیر سردار محمد اعظم خان، سردار محمد اسلم خان سردار محمد افضل خان، سردار محمد امین خان علیه اویر خاستند و امیر باینکه در مراحل اولی در چببها جنوب، شمالی و غرب کامیابی حاصل کرد و بالاخره در مقابل مغلوبین خویش مغلوب شد.

برخلاف تیمور شاه سدوزائی که تا وقت وفات کسی را از میان پسران خویش (تعداد اولاد ذکور او را ۲۴ نفر تخمین کردند) ولایت عهدی و جانشینی تعیین نکرد امیر دوست محمدخان که اصلاً از شاه سدوزائی بیشتر پسر داشت و در حدود ۱۲ نفر آن بعد از امیر حیات داشتند، در طول زندگانی سلطنتی خویش همیشه به این امر مهم متوجه بود چنانچه اول پسر بزرگ خویش سردار غلامحیدر خان را به ولایت عهدی تعیین نمود و چون مشارالیه وفات یافت سردار شیرعلیخان را به جانشینی برگزید.

قراریکه در مقاله «روزهای اخیر امیر دوست محمدخان» نویشتیم در پایان سال ۱۸۷۸ هجری قمری در حالیکه یک طرف مجاصره طولانی هرات به مرحله اخیر بحرانی رسیده و از جانب دیگر خود امیر کبیر به بستر مرضی افتاده بود شهزاده شیرعلیخان را بار دیگر در حضور شهزادگان و بزرگان ملی و سران نظامی جانشین خویش خوانده و در حیات خود امور سلطنت را بوی مفوض نمود و با این تصمیم عادلانه که مال تدبیر و احتیاط بخرچ داد تا در چنین یک موقع باریک از ادعاهای حسادت آمیز شهزادگان جلوگیری نموده باشد، ولی متأسفانه قراریکه رویدادهای تاریخ نشان میدهد باینکه سلطنت تحت نظر امیر دوست محمدخان برای سردار شیرعلیخان مسلم شد و ارکان آن تقویت یافت معذالک هنوز گلیم فاتحه خوانی امیر کبیر جمع نشده بود که شاه جدید مورد تهدید ادعاهای و نقشه های برادران فرار گرفت.

امیر شیرعلیخان چند هفته تحت نظر پدر خویش بحبث بادشاه و سرعسکر قوای نظامی

داخل اجرا آت شد تا هرات فتح گردید و ۱۳ رز بعد امیر کبیر وفات کرد و ایام فاتحه گیری بسر رسید و موضوع بیعت و حرکت بطرف کابل در میان آمد .

درین وقت از جمله پسران امیر دوست محمد خان مرحوم سردار محمد افضل خان که بزرگتر همه بود در شمال هندو کش، سردار محمد امین خان در قندهار، سردار محمد شریف خان در فراه و محمد حسینخان در هزاره جات و بقیه همه در هرات بودند و با وجودیکه تقریباً حضوراً و کتیباً بیعت و اطاعت نمودند ولی در باطن هیچ کدام بی وسوسه و خیالی نبود و قبل از اینکه امیر از هرات بطرف کابل حرکت کند در ظرف ۲۰ روزی که تر تیبیات حرکت گرفته میشد نقشه ها و بندوبست ها و سازش هائی در خفا صورت گرفت که در آن نقش مهم بدست سردار محمد اعظم خان بازی میشد. سر دار محمد اعظم خان هم برای خوداد عا داشت و هم برای نیل به آرزو های نهائی میخواست به اساس نقشه ای برادران خود را علیه امیر شیر علیخان تحریک و اغوا کند چنانچه مکتوبی بنام سردار محمد افضل خان به تخته یل مزار شریف فرستاده و او را بگرفتن کابل که بدست شهزاده جوان سردار محمد علیخان پسر امیر بود ترغیب نمود، ولی او بزرگی نشان داد و به حکومت صفحات شمال ننوید و به امیر شیر علیخان کتبی بیعت فرستاد. چون رهنمائی سردار محمد اعظم خان نزد سردار محمد افضل خان مفید نه افتاد با برادر دیگر نزد خود پناه داده بود و هدایا توسط میرزا احمد خان کشمیری و ناظر حیدر خان که هر دو از معتمدان او بودند به کابل فرستاد ولی در همین موقع مکتوبی کشف شد که سردار محمد اعظم خان مجدداً بنام برادر بزرگ خود محمد افضل خان نوشته و او را بحمله بر کابل دعوت نموده بود. امیر که طبعاً معنی سریع التاثر داشت این مکتوب را حمل بر اتفاق واقعی دو برادر از صفحات شمال و جنوب مملکت نموده بهر دو طرف مکاتبه تهدید آمیز نوشت که مفاد آن قبول اطاعت و یا جنگ بود و فراراً قوائی علیه سردار محمد اعظم خان بطرف زرمست سوق داد چنانچه او تائب نیاورده آنطرف سرحدات نزد انگلیسها پناه برد و به او ولیندی تقرر اختیار کرد. امیر شیر علیخان که عجلتاً بسی از مدعیان سلطنت را مقتب زده بود مصمم شد که میان خویش را با سردار محمد افضل خان برادر بزرگ خود هم بکنی روشن کند. سردار محمد افضل خان اصلاً مخالفتی به پادشاهی بر درش نداشت و موافقت خود را به مظاہره های دوستی تکرار نموده بود ولی امیر چیزی از امداد او به مخالفین مانند سردار محمد اسام خان و برادرش هم در اثر کشف مکتوب محمد اعظم خان بدگمان شد و تصمیم گرفت بطرف شمال هم عسکربری کند. سردار محمد افضل خان و شهزاده محمد علیخان پسر امیر شیرعلی خان در دره باجگاه دره چاورت سینان و کهورد باهم مقابل شدند و پسر امیر شیرعلیخان غایب یافت و خودش از عقب رسیده در دو آب شاربند سردار محمد افضل خان نزد برادرش امیر حاضر شد و شیرعلیخان عوض اینکه به کابل مراجعت کند صفحات شمال را که اکسان برای برادر خود واگذارده به مزار شریف رفت و سر دار عبدالرحمن خان پسر سردار

محمد افضل خان از صورت مصالحه و تسلیم پدرش خوش نشده به بخارا رفت و محمد افضل خان نظر بند شد و باین ترتیب بزرگترین مدعیان هم بدست امیر افتاد .

خود سردار محمد اسلم خان قراری بست تا بطرف هزاره جات فرار کند و بیکمک برادر سکه خود محمد حسین خان که سمت حکومت آنجا را داشت هنگامه را چاغ نماید و خودش قبل از حرکت امیر و وصول او به کابل خود را به زرمتم رسانید و بیکمک اقوام مادری خود بر کابل هجوم آورد .

امیر شیرعلیخان که با اساس این نقشه ها خوب ملتفت بود و مظاهرات این باز یهای برادرانه را بخوبی تشخیص میداد با اغماض و امید به بهبودی اوضاع به یاره اقداماتی متوصل شد . در قندهار با وجود اینکه سردار محمد امین خان دعوت بیعت را بی جواب مانده و استقبال سردی از پادشاه کرد، او را کماکان به حکومت قندهار گذاشت . در هزاره جات یک طرف محمد حسن خان برادر دیگر محمد اسلم خان را با فرمان عفو اخیرا لذکر فرستاد و از جانب دیگر اهالی آن سامان را به وفاداری خویش دعوت نموده و در اثر ایستادگی اهالی محمد اسلم خان و برادرانش به سردار محمد افضلخان مایل شدند و در اثر مکاتبات سردار اخیر الذکر با وجود بیعت به امیر شیرعلیخان کمکی به مخالفین امیر فرستاده و آنها را با خود ملحق ساخت .

سردار محمد اعظم خان که در منزل سبزوار (شین دند) خویش را از امیر شیرعلیخان جدا ساخته بود بسرعت وارد زرمتم شده و هنگامه می دران نقاط چاغ کرد تا اینکه امیر مجبواً رشده شخصاً برای حل مسئله عازم آن طرف شود . با اینکه صلح و میمانی بعمل آمد و سردار محمد اعظم خان شخصاً نزد امیر حاضر شد معذرت در اثر سه ماهه مهلتی که خواست بکابل نیامد و زرمتم کماکان نقطه زیر تشویشی باقی ماند . پیشتر گفتیم که سردار محمد افضل خان بیعت خود را کتبی به هرات فرستاد ، مشارالیه با اینکه به مخالفین امیر ، سردار محمد اسلم خان و محمد حسین خان کمک فرستاده و ایشانرا تحریک می کرد امیر شیرعلی خان عذر آورد بکابل سردار محمد اسلم خان و برادران او را عفو کرد و دمی به راحت نیکشیده بود که هنگامه جوانان هوای قندهار را مسموم ساخته و سردار محمد امین خان برادر دیگر امیر آنکه اصلاً به او بیعت هم نکرده بود صدای مخالفت بلند کرد . امیر با فرزند رشید خویش سردار محمد علیخان بجزکت آمد و در جنگ تن به تن که در محل (کجباز) به ۸ میلی جنوب غرب قلات غلزائی بتاریخ ۵ و ۶ جون ۱۲۶۵ م بو قوع پیوست کما کما و برادرزاده یعنی سردار محمد امین خان و سردار محمد علیخان هر دو بدست بیکدیگر کشته شدند و از فاجعه قتل این دوسردار رشید چغان صدمه روحی به امیر رسید که مدتی امور پادشاهی را گذاشته و در قندهار در خرقة شریف به کنج عزت نشست . درین وقت در کابل سردار ولی محمد خان و سردار محمد یوسف خان برادران دیگر امیر مشتکر کما به حکومت تعیین شده بودند . سردار عبدالرحمان خان که از عزلت گزینی امیر آگاه شده بدبه صفحات شمال آمد و سردار محمد اعظم خان از راه چترال و بدخشان به او ملحق گردید و هر دو کما کما و برادرزاده متفقاً رخ بطرف کابل نمودند . امیر

شیرعلیخان که در مقابل حرکت جدید سردار عبدالرحمن خان و سردار محمد اعظم خان مجدداً امور سلطنت خود را در دست گرفته بود دسته‌هایی برای مقابله فرستاده و بالاخره خود هم بطرف کابل حرکت کرد ولی در جنگی که در حوالی وردک وقوع پیوست شکست خورد و بطرف قندهار عقب‌نشست و سردار محمد افضل خان که نظر بنده و پادشاه پیکجا می‌بود درین وقت در مجلس غزنی افتاده بود رهائی یافته به نیروی پسر و برادرش محمد اعظم خان در کابل به پادشاهی رسید و در چهارنیم سال سلطنت اول خود (اواخر سال ۱۲۷۸ تا اوایل سال ۱۲۸۳ هجری قمری) امیر شیرعلیخان دمی راحت نکرد مشکلات امیر شیرعلیخان با برادرانش شباهت زیاد به مشکلات شاه زمان دارد در دوره سدوزائی و محمدزائی در اثر هنگامه آرائی برادران دو پادشاه کار آگاه دچار اشکالات زیاد شدند باین فرق که بیچاره شاه زمان بالاخره چشمان خویش را هم از دست داد و امیر شیرعلیخان بار دیگر در دوره سلطنت دوم خود موقعی برای خدمت‌گذاری یافت ولی تجربیات دستگاه استعمار خارجی آرزوهای هر دو پادشاه را بخاک یکسان ساخت.

نتیجه همکاری

انگلیس ها در سیاست جهانی بخصوص در شناسایی نبض کشورهای شرقی مهارتی دارند که هیچ کس از آن انکار نمیتواند. سران سیاسی همین ملت تیز بین بصیر بعد از اینکه بساط کمپنی هند شرقی را در کرانه های شرقی هند وستان پهن کردند در اثر پیش آمدها و تحول تدریجی که بشرحش کاری نداریم بالاخره بار اول در فوریه ۱۸۰۹ در شهر پشاور با پادشاه افغانستان شاه شجاع و سرداران افغانی ملاقی شدند.

این ملاقات در جریان بود که کشمکش های شهزادگان سدوزائی محمود را از فتنه ها بکابل آورد و شجاع بعد از شکست (نمله) عوض اینکه بکابل سدوبر تخت خویش نشیند بخاک های هند برگشت و بعد از یک سلسله قضاای تیره و تار بالاخره راه لود یا نهرایش گرفت.

در افغانستان نقشه شاه محمود سدوزائی و وزیرش فتح خان بارک زائی در اثر بی سنجشی های شاه و دیگر بستگان دودمان شاهی بیچ و تاب هائی پیدا کرد که بالاخره تخت و تاج کشور بدست امیر دوست محمد خان کوچکتر بن و لی زرنگ تر بن

راجع به تجاوز اول و دوم انگلیس ها در افغانستان که آنرا معمولا بنام جنگ های اول و دوم افغان و انگلیس یاد میکنند و لفظین فرنگی آثر زیاد نوشته و برخی از منقدین آنها جنگ های مذکور را که خود موجود آن بودند بی علت خوانده اند زیرا بعضی از سیامیون ایشان میخواستند بیکر ملت و قدرت دولتی را ضعیف کنند که سیامت عمومی ایشان خواهان قوت و عظمت آن بود. در حقیقت امر این اشتباهات انگلیس ها زاده تلقیات دوم کتب سیاسی (فارورد و بینک وردپالیسی) بود که بعضی از نایب السلطنه های هند پیرو یکی و برخی معتقد دیگری بود و این تمایز افکار باخط مشی ثابت و بکنواخت افغانستان که به مفاد عمومی آنها بود بعضی اوقات برا بر نیامده بهانه می جستند و اشتباه ایشان هم ازین جهت مسلم است که چیزی را ضعیف میکردند که میخواستند قوی تر و نیرو مند تر باشد.

فرزند آن سردار پاینده خان رسید. امیر دوست محمد خان که پروگرام بسیار معقول و حدت اداره تمام خاک افغانستان را بدست خویش در نظر داشت برای ازاله نقشه روسیه و ایران در باب هرات موضوع اتحادی را با انگلیسها مورد توجه قرار داد و واضح به الکسندر برنس حالی نمود که نسبت به وعده های روسیه به دوستی انگلیس متمایل نیست.

درست در همین موقع لارڈ اکلند نایب السلطنه بی که انگلیس ها اورا (سر دو محطاط) میخوانند وارد سمله شد و در مقابل آواز رسا و واضح امیر دوست محمد خان کوشی سنگین و چشمی بدین فرار گرفت «موداد یور» مولف انگلیسی کتاب (از کابل تا قندهار) در باب این نایب السلطنه محطاط می نویسد :

«... همه چیز مطالبه می کرد ولی چیزی وعده نمیداد و چون امیر دوست محمد خان حاضر نبود



(امیر شیر علی خان)

که به چنین اتحاد نامعلوم و بی شرایطی تن در دهد نایب السلطنه اورا امیری خواند دشمن با نقشه های توسعه جو یانه که صلح سرحدات هند، همان سرحداتی را در خطر می اندازد که در آنوقت در جنوب پنجاب فرار داشت

همین نایب السلطنه با همین سنجش و بصارتی که یک نفر از مولفین هموطنش در آن باره خوب قضاوت کرده است (سیاه اندوس) را بطرف افغانستان همان افغانستانی سوق داد که پادشاهش جز همکاری به مفاد طرفین آرزوئی نداشت. نتیجه این اقدام همانطور که همین مولف انگلیسی می نویسد چنان شد که در اثر يك قضاوت بی انصافانه تهاهی عقب تباهی متوجه انگلیس ها شده اشخاص بزرگ ایشان مقتول، سپاه ایشان مجروح، شاه شجاع ناپدید و بالاتر از همه حیثیت بریطا نیا بخاک خورد و آخر هم باز همان کسانی که امیر دوست محمد خان را از کشورش کشیدند به شان و شکوه بزرگتر بر تخت سلطنتش نشانیدند و اتحادی را که امیر دوست محمد خان در ۱۸۳۷ خود پیش بینی کرده بود بعد از ۱۸ و ۲۰ سال در ۱۸۵۷ دست آورده .

در سال هائی که روسیه در آسیای مرکزی موفقیت هائی حاصل کرده و بطرف سرحدات شمالی افغانستان نزدیک میشد انگلیس ها موقعیت خود را در پنجاب مستقر ساختند . لهذا لك (جان لارنس) حکمران انگلیسی پنجاب پیرو مکتب (بیک ورد پالیسی) یا سیاست عدم پیشروی رودهند را سرحد طبیعی هند و افغانستان می شمرد تا اینکه امیر دوست محمد خان وفات کرد و پسرش امیر شیرعلیخان بجایش نشست و او هم صمیمانه آرزو مند حفظ روابط دوستانه با انگلیس ها بود . درین وقت (لارڈ لارنس) که زمانی حکمران پنجاب بود بحیث نایب السلطنه به هند مراجعت کرد . میان این دو نفر علایق حسن نیت و حسن نظر دوام داشت ، سپس (لارڈ مایو) هم به همین طریق با پادشاه افغانستان رابطه دوستانه را دوام داد تا اینکه (لارڈ نارت بروک) مرد دیگری از مکتب (بیک ورد پالیسی) به نیابت سلطنت هند مقرر شد . هر چند امیر شیرعلیخان تجدید نظر بعضی مواد فرار داد بین روسیه و انگلیس را به او پیشنهاد کرد روی موافقت نشان نداد و حتی ازدادن و عده کک هم در مورد کدام حمله احتمالی روسیه خود داری کرد و ولی عهد امیر شیرعلیخان سردار عبدالله جان را برسمیت نشناخت و در اثر عدم موقع شناسی چنین نایب السلطنه

انگلیس امیر افغانستان مجبور شد که از انگلیسها بروگردانیده و به زوسیه تمایل پیدا کند و نماینده روسیه را در کابل نه پذیرد. این تمایل طبعاً انگلیس ها را سخت تنگن داد و بخود آورد و به اشتباه شان متوجه ساخت (سلیبا سبری) و (لا یتن) یکی بعد دیگری بحیث نایب السلطنه وارد سمرقند شدند و لاردر اخیر الذکر بادستور مخصوصی آمده بود که بهر ترتیب بادشاه نظریات پادشاه افغانستان و ولیمهد قانونی این کشور همراه پذیرد ولی بکدفعه دیگر کار از کار گذشته و پادشاه منور و باعزم افغان نمیتوانست بر تعهدات خویش با روسیه پا گذارد و نماینده او را از کابل بیرون کنند تا نماینده فرنگی بجایش نشیند. در نتیجه باز سپاه فرنگی بخاک ما تجاوز کرده باردیگر پادشاه قانونی افغانستان امیر شیرعلیخان تخت و تاج خود را بدردگفت ولی باز غازیان افغانی در کوه های آسمانی و شیر دروازه و در میدان میوند جواب متجا سرین موقع ناشاس را سخت دادند ولی خساراتی که وارد کشور ما شد امری است مسلم و قضاوت متصفانه ثابت میسازد که انگلیس ها در مواقع بسیار حساس به همکاری که خود آرزو مند آن بودند پشت بازده و بدست خود دولت و کشوری را ضعیف ساخته اند که توانائی آن جز پروگرام سیاست عمومی ایشان بود.



سائر آثار و مؤلف این کتاب

جلد اول

تاریخ افغانستان

(به استثنای فصل لشکر)

کشی های اسکندر که

بقلم بناغلی صدقی نوشته شده

جلد دوم تاریخ افغانستان

در زوایای تاریخ معاصر افغانستان

آریانا

کنیشکاه

افغانستان

و ایران

بگرام

مسکوکات افغانستان قبل الاسلام

مسکوکات افغانستان عصر اسلامی

گلدسته عشق

(انتخابات مثنوی معنوی)

